دعوت جهانی جماعت تبلیغ

پیشینه ی تاریخی / مؤلفه ها و مبانی

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

فصل دوم: پیشینهٔ تاریخی جماعت دعوت و تبلیغ و علل ظهور آن

۸۴–۱۳۶

فصل سوم: رویکردی عصری به نقش شخصیّت پیامبر در تربیت انسان مسلمان ۱۷۱-۱۳۸

بسمه تعالی

کتاب حاضر را که به نام «دعوت جهانی جماعت تبلیغ؛ پیشینهٔ تاریخی/ مؤلفه ها و مبانی» منتشر می شود از نظر گذرانده ام. حاوی مطالب و نکات بدیع، نو و سودمندی است و زوایای مهمّی از این نهضت را باز می گشاید.

این جانب به نوبهٔ خودم برای نویسنده توفیقات بیش تری را از خداوند تعالی خواسته و خواهانم و آرزو دارم در مکتوب های دیگری که در همین زمینه به نگارش در می آورد نکات مفیدتر و مهم تری را بازشناسی کند. ان شاء الله.

(حضرت مولانا) عبدالحمید بزرگزاده

پیش درآمد

الحمد لله ربِّ العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

امّا بعد:

اسلام دینی است که با فطرت و سرشت انسان مطابقت تمام و کمال دارد و با قوانین حیات بخش خویش در هر عصر و برای هر نسلی توانایی رهبری جوامع بشری را داراست و یگانه دینی است که قادر است بشریت را از جهل رهانیده و به سرمنزل مقصود برساند. به شرط آن که انسان ها در زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... از آن پیروی نمایند و با توجه به آن چه که در جهان امروز می گذرد قهراً روزی مجبور به این کار خواهند شد و ان شاء الله آن روز دیر نخواهد بود. زیرا که قطعاً "آینده در قلمرو اسلام" است و شاهد بر این مدعا ناکامی نظام ها و ادیان دیگر در رهبری بشریت و رشد فزایندۀ اسلام خواهی در کشورهای پیشرفته و صنعتی است. کشورهایی که با تمام نیرو و توان علیه اسلام و مسلمانان تبلیغات مسموم و گسترده ای را راه انداخته اند تا مردم خویش را علیه اسلام و پیروانش بدبین نمایند.

امّا علی رغم همهٔ این ها ملت های شان بیش از پیش به اسلام می گروند.

می طلبد که مسلمانان این عصر همانند پیشینیان خود؛ آنان که الگوی کامل انسانیت و مسلمانیت بودند، اسلام را در تمام زوایای زندگی خویش حاکم گردانند.

امام مالک- رحمه الله- در فرازی می فرماید:

«لایصلح آخر هذه الأمّة الاّ بما صلح أوّلها»

«آخر این امت اصلاح نمی پذیرد مگر با آن چه که- نسل- اوّل آن صلاح پذیرفت».

وآن حاکم گردانیدن قرآن و سنّت و کلیهٔ دستورات اسلام در زندگی عملی است.

لازمهٔ این امر این است که از یک سو مسلمانان سعی نمایند با تمام تـوان و کلیهٔ امکانات پیشرفته و مـدرن اسلام را آن گونه که هست، مطابق با فهم و درک مردم این عصر در قالب ادبیات معاصر به جهانیان تبلیغ نموده و ارائه دهند.

و از دیگر سو به عنصر مهم و حیاتی جهاد همانند صحابهٔ کرام - رضی الله عنهم- اهتمام ورزند و دست استعمارگران و دشمنان قسم خوردهٔ اسلام و مسلمانان را که منابع ممالک اسلامی را به تاراج می برند و ملت مسلمان را به بند می کشند، می کُشند، تجاوز می کنند و شکنجه می نمایند و بر آنان حکم می رانند، کوتاه گردانند و این فرموده های قرآن کریم را که ﴿فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ و ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ نصب عین خویش قرار دهند و خویشتن خویش را از هر جهت برای رویارویی با خصم دیرین آماده و مهیّا نمایند. در غیر این صورت دشمن آنان را در قعر خانه های شان به خاک و خون خواهد کشید. بنابراین امید خواهد رفت که ما روزی

شاهد حاکمیّت قانون خدا (= اسلام) و سربلندی مسلمانان در پهنهٔ گیتی باشیم- و ما ذلک علی الله بعزیز.

دعوت جهانی جماعت تبلیغ یکی از نهضت های اسلامی جهان اسلام است که به دور از هرگونه هیاهو سعی دارد مجدّداً مسلمانان را به اسلام بازگرداند و کفار را به دین اسلام دعوت کند و به تبلیغ دین مبین اسلام در سراسر جهان اشتغال دارد.

دوست دانشمندم، نویسندهٔ توانا؛ جناب مولانا محمدانور بزرگزاده با قلم توانای خویش در مورد جماعت تبلیغ کتابی را تحت عنوان «**دعوت جهانی جماعت تبلیغ**» به رشتهٔ تحریر درآورده که کتابی سودمند است. کلیهٔ جوانان عزیز را به مطالعهٔ آن و مطالعهٔ کلیهٔ تألیفات نویسندهٔ محترم توصیه مینمایم، و توفیقات روزافزون نویسندهٔ محترم را در راستای خدمت به اسلام و مسلمانان از پروردگار متعال مسئلت دارم.

(مولانا) عبدالرشید تریز
ایرانشهر- پاییز/ ۸۷

مدخل

الحمدلله الذی یمن علینا ان هدانا للایمان و الصلوة و السلام علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و بارک و سلم.

اما بعد:

به جرأت می توان گفت که در ذیل تاریخ بشری بعد از رویداد بعثت به یقین رویداد دعوت جهانی جماعت تبلیغ، یکی از رویدادهای شگفت انگیز و مهمی است که در کنار سایر جنبش های «بیداری اسلامی» در ربع مسکون کرهٔ زمین به وقوع پیوسته است.[1] رویدادی که به گفته مولانا سید سلیمان ندوی، نزدیک ترین روش دعوت به روش دعوت عهد اول است.[2] و رویدادی که به اعتقاد مولانا اشرف علی تهانوی عالم، فقیه، مرجع و عارف روشنبین عالم اسلام یأس مصلحان را به امید مبدل ساخت.[3] و رویدادی که خود مولانا محمد الیاس بنیانگذار نهضت

---

[1] – زندگانی مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ ص ۲۲ و ۸۶ تألیف سید ابوالحسن ندوی ترجمه مولانا محمدقاسم قاسمی. انتشارات شیخ الاسلام احمد جام. خواندن این کتاب به دعوتگران تأکید می شود.

[2] – همان منبع.

[3] – همان منبع.

جهانی جماعت تبلیغ، آن را امری الهامی توصیف کرده و گفته است که در سفری به زیارت خانهٔ خدا و انجام مراسم حج از جانب خداوند به وی محول گردیده و مأموریت یافته تا با پایه گذاری و ترویج آن میان مسلمانان، آنان را برای به دوش گرفتن این کار تشویق و تشجیع کند.[۱]

نگاهی به پیشینهٔ تاریخی و خاطرهٔ سرگذشت حدود بیش از نیم قرن از تاریخ شکل گیری و آغاز به کار نهضت جماعت دعوت و تبلیغ و گسترش و نفوذ خارق العاده، خیره کننده و شگفت انگیز آن در گسترهٔ بسیار گستردهٔ جهانی و تأثیر حیرت آور آن در تسخیر قلوب مسلمانان و تربیّت آنان به روش نخستین، به دون اغراق در هر ذهن کنجکاوی که اندکی به دور از غرض ، وسوسه و بدبینی باشد عصر صحابه کرام- رضی الله عنهم- را تداعی می کند. شگفت آن که؛ دعوت جهانی جماعت تبلیغ، هم از حیث محیط پیدایش ، نحوهٔ شکل گیری، موانع و مشکلات ، شیوهٔ کار و هویّت گروندگان و هم از نظر محتوی و روح پیام و هدفی که از همان روز نخست تا زمان حاضر دنبال کرده و می کند شباهت و قرابت زائد الوصفی با اسلام دارد. شباهت و قرابتی که تصوّر آن هر انسان صاحب بصیرتی را به اعجاب و تحسین واداشته و می دارد.

این حرکت گسترده و جهانی علی رغم ظاهری بسیار ساده و به دور از بوق و کرناهای تبلیغاتی روز، در مدّت بسیار کوتاه فعالیت خویش در دنیا انسان هایی را در دامن خود تربیّت کرده که به دون

---

[۱] - همان منبع. ص ۶۴ «حج دوم و تحول در جهت کار».

شبهه از نظر ایمان، حب الاهی، خشیت الاهی، اخلاص، تقوا، زهد، عبادت، ایثار، احساسات و عواطف دینی و فداکاری در امر دعوت و تبلیغ شبیه ترین و نزدیک ترین مردم با صحابهٔ بزرگوار بوده و می باشند. انسان هایی که حافظهٔ تاریخ بعد از عصر صحابه، نظیر آن ها را سراغ نمی دهد. کسانی که صحابه وار به چهار سوی دنیای امروز در حرکت اند و کوه ها، دشت ها، سرزمین ها، درّه ها و دریاها را زیر پا می گذارند و در شهرها، بادیه ها و قصبات سرازیرند و با طیب خاطر و شور و شوقی تمام سالیان درازی سواره و پیاده، به قصد دعوت و تبلیغ از خانه و کاشانه دور می مانند و حتی در همین راه جان به جان آفرین تسلیم می کنند!!؟

کسانی که از ماندن در آغوش خانواده، و خویشاوندان و برخورداری از زندگی لذت بخش چشم می پوشند و با قدم گذاشتن در راه هجرت و تحمّل ناملایمات، رنج ها و مشقت های طاقت فرسا و مسافرت های دور و دراز و عبور از دشوارترین راه ها و کوره راه ها به تربیّت ایمانی خویش، و ارشاد و تبلیغ مردم و دعوت آنان به قدم گذاشتن در راه دعوت الی الله ، تعلیم و تعلم ، ذکر و عبادت، و خدمت به خلق مشغول اند و مردم را به بازگشت به شیوهٔ زندگی پیامبر و صحابه و تابعان کرام فرا می خوانند!

مولانا در مورد نهضتی که آغاز کرده بود آینده ای بسیار روشن را می دید و به خصوص در اواخر عمرش ایمان کامل یافته بود که کارش جهانی خواهد شد و بیشینهٔ مردم روی زمین به این نهضت روی خواهند آورد.

بر اساس خبر متواتر چنین منقول است که روزی مولانا منتقدان میوات را دعوت کرده و در طی یک خطبهٔ مفصّل اهمیّت کارش را برای آنان تشریح می نماید. اما مولانا کاملاً احساس می کند که آنان با بی اعتنایی به حرف هایش گوش می دهند و مولانا که به پیشرفت کارش ایمان و اعتقاد کامل و راسخ دارد با ناراحتی خطاب به آنان می گوید:

«ای میواتی ها! امروز شما به من و کارم به دیدهٔ تحقیر و تمسخر می نگرید. ولی به خدا سوگند روزی فرا خواهد رسید که مردم آمریکا و اروپا به این کار روی خواهند آورد».

تردیدی نمی توان داشت که پس از گذشت هزار و سیصد و اندی سال از عصر بعثت نبوی، نهضت جهانی دعوت و تبلیغ یکی از شبیه ترین و نزدیک ترین نهضت ها به جنبش صحابه می باشد.

بر اهل تحقیق و سواد است که در این عصر آخر الزمانی این جنبش عظیم و عدیم النظیر را قدر به دانند و در کنار عامهٔ مردم به میزان توانایی و فرصت با دست و زبان و قلم خویش ، در این کار سهم به گیرند و مشارکت جویند و خود را از این عطیّهٔ عظمای الاهی محروم نسازند . عطیّه ای که به دون شک المثنی عطیّهٔ الاهی به صحابه است. المثنی ای که به دون مبالغه یکی از مصادیق عینی و واقعی بشارات نبوی در عهد آخر الزمان است.

امام بیهقی- رحمه الله- در «دلائل النبوة» از پیامبر چنین نقل می کند:

«إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي آخِرِ هذِهِ الْأُمَّةِ قَومٌ أُجُورُهُم مِثْلُ أُجُورِ أَوَّلِ هذِهِ الأُمَّةِ يَأْمُرُونَ بِالمَعروفِ وَ يَنهونَ عَنِ المُنكَرِ و يُقَاتلونَ أَهْلَ الفِتَنِ».

«به زودی در- عهد- آخر این امت طایفه ای ظاهر خواهد شد که پاداش اعمال شان با پاداش اعمال نخستینیان این امت برابری می کند- زیرا آنان هم چون صحابه با موظّف و مکلّف دانستن خود- مردمان را به معروفات امر و از منکرات نهی نموده (و با دعوت و جهاد توأمان) با فتنه گران مبارزه می کنند».

دعوت جهانی جماعت تبلیغ سه کار مهم را در تاریخ اسلامی به طور ریشه ای و بنیادی و نزدیک به روش صدریان و نخستینیان امّت احیا کرده است:

۱ـ تجدید بنای نظام دعوت و تبلیغ نزدیک به روش و ترتیب صدریان امّت(= دعوت و تربیّت به روش صدری).

۲ـ همگانی کردن تعلیم و تعلّم به روش آسان و خارج کردن آن از سیکل مدار بستهٔ مدارس و مکاتب و دامنه دادن آن به مساجد. و توجه دادن مردم بیش از پیش به امور دینی و معنوی/ اخروی(= ایجاد موج اسلام گرایی).

۳ـ احیاء و بازآفرینی تزکیهٔ داعیانه در زندگانی مسلمانان و حذف عملی سلوک صوفیانه(= حذف غارنشینی و رهبانیّت).

مبانی فوق، پس از گذشت هزار و سیصد و اندی سال از سپری شدن تاریخ اسلام توسّط این جنبش جهانی مورد عنایت و توجه جدّی قرار گرفت و از آغاز فعالیّت تاکنون که بیش از نیم قرن از تاریخ پرافتخار آن می گذرد صدها هزار مسلمان به روش های

سه گانهٔ فوق که در واقع از روش ها و مؤلفه های سه گانهٔ مهم برنامهٔ تربیتی/ دینداری آن محسوب می شود تربیّت و وارد چرخهٔ دعوت دینی شدند. و صدها هزار غیر مسلمان در بلاد شرق و غرب به اسلام روی آوردند و در بسیاری سرزمین ها و مناطق به دنبال پراکنش و انتشار دعوت دینی و هنجار کردن آن فتنه ها و آشوب ها در سطح مطلوبی برچیده شده و کینه ها به دوستی و دوستی ها به عشق مبدل گردید و ...

در این کتاب، نگارنده کوشیده تا فراشد تاریخی دعوت اسلامی را از آغاز تا ظهور دعوت جهانی جماعت تبلیغ به شکلی تحلیلی بررسی کند و سیر پر فراز و نشیب دعوت اسلامی را به منظر دید خواننده قرار دهد. و سپس پیشینهٔ نهضت دعوت و تبلیغ را مورد تحقیق و اصول آن را مورد مداقّه قرار دهد.

به خواست خداوند اگر عمری باقی به ماند در سلسله مقالات بعدی همین اصول سه گانهٔ دعوت جماعت تبلیغ را که در بالا به آن ها اشاره شد و در این کتاب فقط جستارگشایی می شود در بساطی مبسوط تر و نوین تر مورد بحث و تحلیل قرار داده و از نکات و ابعاد مهمّ آن به طور همه جانبه پرده برمی دارد.

محمدانور بزرگزاده
ایرانشهر- پائیز/۸۷

فصل اول
فراشد تاریخی دعوت اسلامی

«اتخاذ روش مذکور- روش جماعت
دعوت و تبلیغ- برای دعوت، بسیار
نزدیک تر به روش عهد اول اسلام است.»
سید سلیمان ندوی (ره)

دعوت اسلامی- مؤلّفه ها و مبانی

در تاریخ دوشنبه؛ بیست و یکم رمضان برابر با دهم اگست ۶۱۰/ م در شهر مکه خاتم پیامبران با نزول روح القدوس؛ جبرئیل فرشته، مبعوث می شود[۱] و پس از یک دورهٔ زمانی (= فترت)[۲] نسبتاً طولانی، ارتباط آسمانی/ وحیانی بین خدا و انسان باری دیگر و برای آخرین بار برقرار می گردد. اما این بار در این ارتباط و اتصال وحیانی و در نهایت، در این آیین جدید؛ دین خدا در مقایسهٔ با ارتباط ها و آیین های پیشین فرق مراتب کمّی و کیفی جدّی و آشکاری به چشم می خورد و عمیقاً و از بسیاری جهات و ابعاد جوهری، قابل توجه و ملاحظه می باشد.

۱- الرحیق المختوم، ص۶۶ صفی الرحمن المبارکفوری.
۲- فاصله زمانی بین دو پیامبر را «فترت» می گویند.

بر طبق وعدهٔ موعود مضبوط و موثوق، مشیت وارادهٔ الهی چنین تعلق گرفته است که آیین نوین که با رسالت و پیامبری محمد بن عبدالله آغاز گردیده؛ تا پایان عمر دنیا پابرجا به ماند و همهٔ انسان ها، طبقات، اقوام و ملل را با تمامی تفاوت ها و تقابل های نژادی، قومی، فرهنگی، جغرافیایی، اقلیمی و با توجه به کلیهٔ ساخت ها و گونه های مختلف نظم ها و نظام های زندگی اجتماعی به همراه تنوّع و تکثّر افکار، انظار، نگرش ها و گرایش های عدیدهٔ دینی، غیر دینی و ضد دینی، در طول مقطع تاریخی بسیار ممتدّ بعد از بعثت تا خاتمه یافتن و پیچیده شدن بساط مبسوط حیات از یک طرف و در تمام گسترهٔ زمین از طرف دیگر «از شرک به توحید، از تنگنای زندگی مادیّ فانی به فراخنای زندگی اخروی جاوید، و از جور ادیان به عدل اسلام»،[۱] بخواند و با همبسته و همسو کردن طیف ها و طبقات دینی و اجتماعی ربع مسکون، در هر زمان و عصری از راه رفع عنادها و تضادهای مهم، «امت»ی را پدید آورد که با پایبندی به درستْ دینی، به نیابت و جانشینی از پیامبر هم دین (= احکام الهی و سنن نبوی) و هم دینداری (= ایمان و عمل صالح) را از یک نسل و عصر به نسل و عصری دیگر تبلیغ و ترویج کند. و پیامبروار با همراه ساختن همهٔ امدادها و قدرت های غیبی و نامرئی الاهی در سخت ترین شرایط، اوضاع و احوال و با تحمّل تمامی تنگناها و تنگ نظری ها، تهمت ها و تمسخرها، تهدیدها و

---

[۱]- عن ربعی بن عامر رسول المسلمین فی مجلس یزدجرد: الله ابتعثنا لنخرج العباد من عبادة العباد إلی عبادة الله وحده و من ضیق الدنیا الی سعة الآخرة و من جور الأدیان إلی عدل الإسلام (فی ظلال القرآن بنقل از کتاب البدایة و النهایة).

تطمیع ها، و بی مهری ها و نامردمی های مردمان و از سر گذراندن شکننده ترین مشکلات، معضلات، موانع و نابهنجاری های به ظاهر مهارناپذیر به وعدهٔ "جهانی شدن"[1] آیین خاتم پیامبران از جانب خدای تعالی تحقق عینی بخشد.

وعده ای موعود که گوید:

«-گمراهی خواهان و باطل پرستان- می خواهند نور خدا اسلام را با -سخن های پوچ و مستدل نمای- دهان خود خاموش کنند.- و از جهانی شدن آن جلوگیری به عمل آورند- حال آن که خدا أبا می ورزد الاّ این که آن را (پس از سپری شدن یک تاریخ پر حادثه و مملوّ از خنّاسی ها و عنادورزی های خنّاسان و معاندان) به کمال رساند. (و در تمام گسترهٔ سیارهٔ زمین به گستراند و جهانی سازد) گرچه این علی رغم میل قلبی مشرکان است».

[توبه/۳۲]

پیامبر گرامی اسلام در فرازی که آن را لطافت و ملاحتی تمام حاصل است این میثاق موثوق الهی را این چنین تعبیر و تفسیر می کند:

«(روزی فراخواهد رسید که) هیچ خانه و آلونکی بر پشت زمین باقی نه خواهد ماند مگر این که خدای تعالی کلمهٔ اسلام را در آن داخل خواهد کرد. در آن روز خداوند عزوجل ـ به وسیلهٔ کلمهٔ اسلام ـ کسانی را که با برگزیدن آن، ایمان می آورند عزت

---

[1]- اسلام اولین منادی جهانی شدن در این کره خاکی بود. ولی این شعار عدالتخواهانه، چه از جهت کیفی و چه از جهت کمّی تفاوت جوهری و ریشه ای زیادی با شعار پوشالی و ناعادلانه جهانی شدن غربی دارد که به خواست خدا در یک مقاله مستقل بدان خواهیم پرداخت.نم

می بخشد و کسانی را که با انکار کلمه، کفر و عناد می ورزند با واداشتن به انقیاد ظاهری، استسلام و پرداختن خراج خوار می کند. (راوی در پایان حدیث می گوید): گفتم بی تردید در چنین روزی در تمام روی زمین فقط دین خدا [حاکم] خواهد بود». [۱]

امّت دعوت برای دعوت امّت

پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- بر اهمیّت و عظمت رسالت خود کاملاً آگاه است، سنگینی مسئولیّت بزرگ و خطیرش را به خوبی احساس می کند؛ مسئولیّتی که به بلندای تاریخ بلند حیات و زندگی بشریّت، پس از بعثت تا برپایی روز رستاخیز است.

چون ارادهٔ خداوند عزّوجلّ چنین تعلق گرفته تا زنجیرهٔ سلسله جنبان نبوّت را با بعثت پیغمبر اسلام، به پایان به رساند و ارتباط وحیانی بین خدا و انسان را منقطع سازد. و از جهتی مهم تر از آن، آیین جدید را آیینی جهانی و جاودانی اعلام کند. لذاست که پیامبر رسالت داده شده است تا در جهت تربیّت و تعلیم امّتی به کوشد که تا پس از بیمه شدن وعدهٔ الاهی ، در مسیر تحقّق آن دست به تلاش شبانه روزی به زند و با مقصد قرار دادن دعوت و تبلیغ چنان فداکاری و از خودگذشته گی از خویش نشان دهد چونان که

۱- الابواب المنتخبة من مشکوة المصابیح. ص۲۲. الداعیة الشیخ محمدالیاس کاندهلوی. راوی حدیث فوق حضرت مقداد(رض) است. حیاة الصحابة۱/۵۹. چاپ۴ جلدی. العلامة الشیخ محمدیوسف الکاندهلوی. السنة. مصدراً للمعرفة و الحضارة. ص۱۲۲. دکتر یوسف القرضاوی. دارالشرق. مبشرات بإنتصار الإسلام فی العالم کلّه. ص ۲۸. دکتریوسف القرضاوی. دارالقلم دمشق.

پیامبران خدا! و از جان، ثروت و عمر خویش در راه احیاء ایمان و یقین، و اعتقاد به اصول دین و راستْ اندیشی دینی در درونی ترین لایه های قلب های یکایک انسان ها به گذرند و چونان پیغمبران بزرگ الاهی دلهای شان فقط برای همین کار به تپد و خون شان صرفاً به خاطر احیاء و گسترش همین احساسات و عواطف پاک در شریان های بدن به حرکت درآید. تمام حبّ ها و بغض ها، شادی ها و غم ها، شکست ها و پیروزی ها، و خشم ها و خشنودی ها در همین راه به کار گرفته شود. فکرها، سخن ها و قلم ها در این خط مشی عظیم و عدیم النظیر استفاده گردد.

«امّت»ی که خداوند عزّوجلّ در کتاب قرآن، شناسنامه ای را برای پیامبر مکرّم اسلام بیان می دارد. وظایف، حوزهٔ مسئولیّت و مدّت رسالتش را تبیین و تعیین ساخته و روش و ترتیب کار وی را در تربیّت آن، بر قلب او الهام و القاء می نماید.

«امّت»ی که به مناسبت جانشینی پیامبر تمام وظائف، حوزه و خطوط اساسی مسئولیّت و برنامه تربیّتی اش در حقیقت همان وظائف، حوزه و خطوط اساسی مسئولیّت و برنامهٔ تربیتی پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- است.

رمز عظمت و افضلیّت این امّت بر امّت های پیشین در همین وظائف و خطوط مسئولیّت و رسالتی نهفته است که از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم- به آن واگذار گردیده است؛ رسالت و وظیفه ای که به موجب آن این امّت از آن چنان اعتبار، حیثیّت و جایگاهی برخوردار می گردد که انبیای اولوالعزم الاهی مستدعی و

متمنّی می شوند که: بارخدایا! یا این امّت را نصیب ما گردان یا ما را فردی از افراد آن قرار ده!

پیامبر با آگاهی و درک عمیق از مسئولیّت اش در پی افکندن یک «امّت بزرگ جهانی دعوت» کارش را در محیط مکه آغاز می کند. نخست، خویشاوندان را به آیین جدید فرا می خواند و سپس دعوت اش را- تا چند سال به طور سری- در بین مردم قبایل مختلف مکه گسترش می دهد. هنوز پیامبر اکرم- صلی الله علیه وسلم- در مکه است که در اثر مهاجرت های متعدّد مسلمانان- و غیر مسلمانان- به خارج از مکه و داشتن روابط بازرگان مردم مکه با شهرهای دیگر حجاز و نیز روابط بازرگان خارجی با مردم این شهر، خبر بعثت پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- در حجاز، شام، حبشه ، یمن، عراق و بسیاری از مناطق منتشر شده است. نام پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- بر سر زبان ها افتاده است. بیشترینهٔ مردم از پیامبری محمد بن عبدالله و آیین جدیدش سخن می گویند. پیامبری که تأکید می ورزد که به سوی تمام جهانیان فرستاده شده است و آیین وی آخرین آیین آسمانی و باطل کنندهٔ همهٔ آیین ها و «امّت» اش آخرین امت هاست. و چون او خاتم پیامبران است و پیامبری دیگر مبعوث نمی شود کلیهٔ انسانها تا برپایی زندگی آخرت مکلّف اند به آیین اسلام به گروند و با دست کشیدن از آیین های باطل و دو آیین یهودیّت و نصرانیّت، همگنان را به ایمان به خدا و رسالت محمد بن عبدالله- صلی الله علیه و سلم- دعوت به دهند.

صحابه پیش از اسلام و پس از آن

با مطالعهٔ فشرده و سریع در فراشد تاریخی عرب پیش از اسلام می توان وضعیّت دینی و اجتماعی مردم قبل از اسلام را در جزیرهٔ عرب به طور اخصّ و در دنیای آنروز به طور اعمّ به تصویر کشید.

وضعیّت دینی و اجتماعی/ اخلاقی منحط عرب قبل از اسلام را می توان به شرح ذیل ترسیم کرد.

۱ـ **شرک در اعتقاد:** با طولانی شدن دورهٔ فترت ــ دوره ای که علی رغم طولانی بودن اش پیامبری در آن مبعوث نه شد ـ فساد در ایمان و یقین مردم پیدا گردید و ایمان و یقین صحیح جای خود را به ایمان و یقین فاسد داد. هر چند خداوند را تنها خالق جهان می دانستند اما در صفات دیگر خداوند شریک قائل بودند. نفع و زیان ، عزت و ذلت، فقر و غنا، پیروزی و شکست ، صحّت و مرض، زندگی و مرگ و... را به غیر خدا نسبت می دادند و به قهر و خشم بتان اعتقاد عمیق داشتند و از آن ها می ترسیدند. بتان را حاجت روا و مشکل گشا، سبب ساز و سبب سوز می پنداشتند خشنودی آن ها را سبب نجات و رستگاری و خشم آن ها را باعث و بانی هلاکت می دانستند. بتان را خدایانی می دانستند که در حوادث و اتفاقات دخل و تصرف مستقیم و مؤثر دارند و ارادهٔ آن ها نافذ و قاهر است، و در واقع ارادهٔ خداوند در ارادهٔ بتان تجلّی و تبلور پیدا می کند و ارادهٔ بتان همان ارادهٔ خدا و یا شبیه ارادهٔ اوست. بدین خاطر برای بتان عظمت قائل بودند و از در رَغَب و رَهَب با بتان روبرو می شدند.

۲ـ عبادت بتها: فسادی که در ایمان و یقین مردم پدیدار شده بود آنان را به عبادت بت ها واداشت. از سجدهٔ بت ها گرفته تا آوردن آن ها در میدان جنگ عبادتی بود که بین بت پرستان رواج داشت. در خوشی ها و غم ها به بت ها روی می آوردند و به سپاس و یا تضرّع می پرداختند. زوّار عرب از گوشه و کنار جزیرهٔ عرب به زیارت بت های بزرگ و مشهور می شتافتند و در کنار آن ها ایامی را در اعتکاف می نشستند و به راز و نیاز با آن ها مشغول می گردیدند.[1]

آقای هیکل در کتاب خود «زندگانی محمد- صلی الله علیه و سلم-» می نویسد:

«تمام بت ها چه آن ها که در مکه و اطراف کعبه جای داشتند و چه آن ها که در سایر نواحی عربستان پیش قبایل مختلف بودند، واسطه ای میان خدا و بندگان خدا بشمار می رفتند. به این جهت عرب ها پرستش بتان را وسیلهٔ تقرّب به خدا می دانستند. ولی در نتیجهٔ پرستش بت، پرستش خدا را فراموش کرده واسطه را به جای مقصود گرفته بودند».[2]

۳ـ فساد در معاملات: معاملات و داد و ستدهای مالی/ تجاری اعراب پیش از اسلام مبتنی بر ربا بود. «ربا» اصل بنیادی نظام اقتصادی جامعهٔ جاهلی آن روز را تشکیل می داد و نبض آن تلقی می شد. گرانفروشی، ارزان فروشی، و تطفیف در وزن از

---

[1]- زندگانی محمد. نوشته حسین هیکل.

۲- همان مدرک، ص۱.

روش های معمول در تجارت بود. بدین سبب فقر، گرسنه گی، و عریانی در اغلب قبایل بیداد می کرد.

صفیُّ الرحمن مبار کفوری می گوید:

«وضعیّت اقتصادی جامعهٔ جاهلی عرب تابع وضعیّت اجتماعی آن بود و این از طرق مختلف معیشتی آن ها به وضوح دیده می شود. بزرگ ترین راه و روش حصول حوائج زندگی آنان تجارت بود و فعالیّت تجاری در سایهٔ امنیّت و صلح میسّر بود. در حالی که در جزیرهٔ عرب جز در ماه های حرام در سایر ماه های سال از صلح و امنیّت خبری نبود. ماه های حرام همان ماه های مشهوری بود که بازارهای تجاری مشهور عرب همانند عکّاظ، ذی المجاز، مجنّه و غیر در آن برگزار می شد.

در صنعتگری با ملل دیگر بسیار فاصله داشتند و معظم صنعت هایی چون بافندگی و رنگ ریزی و غیره از میان عرب ها فقط در بین اهل یمن، حیره و مناطقی از شام وجود داشت. بلی! در داخل جزیرهٔ عرب زراعت، پیشه وری و دام پروری رایج بوده و همهٔ زنان به شغل ریسندگی اشتغال می ورزیده اند. لیکن تمام این متاع اندوزی ها، عایدات و کوشش های اقتصادی به خاطر تأمین مخارج جنگ ها بوده است و نتیجهٔ این کار، شیوع فراگیری فقر گرسنه گی و برهنه گی در مجتمع عرب آن روز بوده است».[1]

۴ــ فساد در اخلاق و معاشرت: فساد در اخلاق و معاشرت به منتهای خود رسیده بود. شراب خواری، زنا، قماربازی از امور شایع

---

[1]- الرحیق المختوم. صص ۴۵ و ۴۶.

بود. ارزش هایی چون دوستی، صلح، امنیّت، عزّت نفس، عفّت، حریّت، تشریک مساعی در امور جمعی کمیاب شده بود. آن چه دیده می شد ظلم، حسد ورزی، خصومت، جنگ، ذلت، برد گی، سرقت، غارت اموال و پایمال کردن نوامیس بود.

سید ابوالحسن ندوی- رحمه الله- دانشمند هندی معاصر می گوید:

«شیوع شراب فروشی به جایی رسیده بود که کلمهٔ تجارت مرادف با شراب فروشی بود و هرگاه کلمهٔ تاجر را می شنیدند بیاد شراب فروشی می افتادید. چنان چه لبید در شعر خود به جای شراب فروشی لفظ تاجر را ذکر کرده است».[1]

در جایی دیگر در همین کتاب می گوید:

«عرب شرکت نه کردن در قمار را ننگ می دانست چنان چه شاعر می گوید:«موقعی که من از دنیا رفتم فکر نه کن که من عاجز یا پست بوده ام و داخل مجلس قمار نمی شده ام و یا این که قدرت حمل سلاح را نداشته ام».[2]

سید ندوی به دنبال گفتار اخیر به نقل از قتاده- رضی الله عنه- می نویسد:

«عرب روی زن و ثروت خود قماربازی می نمود عرب وقتی می باخت به دون مال و زن می نشست و ثروت خود را در دست دیگران می دید و این روش سبب رواج دشمنی بین مردم بود».[3]

---

[1]- حدود خسارات جهان و انحطاط مسلمین. ص ۸۴.

[2]- همان مدرک. ص ۸۵.

[3]- همان مدرک. ص ۸۵.

و دربارهٔ زنا در همین کتاب چنین آمده:

«زنا [براساس تعریفی که اسلام از آن به دست می دهد] در نظر عرب جاهلیّت قبیح نه بود و بسیاری از مردم چند رفیقه داشتند و زن ها نیز دارای چند رفیق غیر رسمی بودند. عرب ها گاهی زنان خود را مجبور به زنا می کردند و سود آن را می گرفتند». ابن عباس – رضی الله عنهما- می گوید:«کنیزان خود را برای این کار ناچار می ساختند و درآمد آن را می گرفتند».

دنیای آن روز در این چهار پهلو به مراتب دارای وضعیّتی نامطلوب تر بود. در واقع آن چه در جزیرهٔ عربستان دیده می شد پرتوی از مفاسد و انحرافاتی بود که در ایران، روم و مستعمرات آن ها وجود داشت. و به تعبیر زیبا و جامع سید ندوی:«انسانیت در آستانهٔ مرگ» قرار داشت.

غرض آن که؛ بشر آن روز در چهار بخش مزبور یعنی توحید، عبادت، داد و ستد و اخلاق که «مقصود به» خلقت انسان و فرآیند تکاملی آن است به شدّت به انحراف و کژی کشیده شده و بر لبهٔ پرتگاه نیستی و نابودی ـ به تعبیر قرآن عَلَی شَفا جُرُفٍ مِنَ النَّارِ ـ قرار گرفته بود. چیزی باقی نمانده بود که همان نشانه ها و علائم اندک انسانیّت نیز محو شود و بنیان های الاهی/ انسانی مردم از جوامع و به طور کلّی از بساط گسترهٔ زمین برچیده گردد.

در خلال این چنین اوضاع و شرایط بحرانی یی در وادی بطحاء به دور از چشم نامحرمان و خنّاسان، آخرین پیامبر الاهی؛ محمد بن عبدالله مأمور دعوت می گردد و با تحمّل تمام مرارت ها، شکنجه ها، دشمنی ها، پیکارها، حسادت ها، جلای وطن، از دست

دادن عزیزترین انسان ها و شکیبایی در مقابل گرسنه گی و تشنه گی، بی خوابی، جنگ های روانی و اعصابی... در ظرف مدّت بیست و سه سال پیامبری «صحابه» را تربیّت می کند. کسانی که مخاطبان مستقیم و نخستین وحی و مصادیق اصلی و درجهٔ اوّل تمام صفات، امتیازات، بشارات و مژده هایی می باشند که در قرآن و احادیث ذکر شده اند.

پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- در فرازی می فرماید:

«بهترین مردمان، مردمان قرن من هستند. سپس کسانی که با آن ها متّصل هستند. سپس کسانی که با آن ها متّصل هستند. راوی می گوید من بیاد نه دارم که دو قرن ذکر فرمود یا سه، و بعد از آن مردمانی خواهند بود که به دون طلب شهادت، شهادت می دهند و خیانت می کنند و امانت را رعایت نمی کنند، عهد شکنی می کنند و معاهدات را مراعات نمی کنند و در آن ها - به سبب گشادگی در رزق و اسباب تعیّش- فربهی ظاهر خواهد شد».[1]

امام احمد- رحمه الله- از حضرت عبدالله بن مسعود- رضی الله عنه- روایت کر ده که او فرمود:

«هر کسی می خواهد تأسّی و اقتدا کند به کسی پس باید اقتدا کند به اصحاب رسولخدا- صلی الله علیه و سلم- زیرا آن ها پاکیزه ترین افراد این امّت هستند به اعتبار دل ها، و دوراندیش ترین آن ها از لحاظ علم و دانش و کم ترین آن ها از

---

[1]- مقام صحابه، ص ۷۸، به نقل از صحاح ستّه و جمع الفوائد. مولانا مفتی محمد شفیع صاحب (رح) ترجمه مولانا عبدالرحمن سربازی مدظله العالی.

لحاظ تکلّفات، و راست ترین آن ها به اعتبار طریقه و روش و خوب ترین آن ها از حیث مال. قومی است که برگزیده آن را خداوند برای همنشینی رسولخدا – صلی الله علیه و سلم- و برای نگهداری دین خود. پس شما بزرگی و برتری آن ها را به شناسید و نقش قدم های شان را پیروی کنید. زیرا آنان بر هدایت و راه راست ثابت قدم بودند».[1]

شهاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی متوفای سنهٔ ۸۵۲ هـ در کتاب «الإصابة فی تمییز الصحابة» می گوید:

«جملهٔ اهل سنّت به عدالت صحابه اتفاق نموده اند. مگر اندکی از اهل بدعت. خطیب در کتاب «الکفایة» فصل مهمّی را در همین زمینه گشوده است. وی می گوید: خداوند به عدالت صحابه گواهی داده و از طهارت و برگزیدگی آنان خبر داده است. از آن جمله این که، خدای تعالی گوید:«شما بهترین طبقه ای از طبقات امّت من هستید که برای- خدمت و نفع رسانی- مردم برگزیده شدید» و گوید:«هم چنین شما را گروهی میانه قرار دادیم» و گوید:«ـ حق این است که ـ خداوند از مؤمنینی آن گاه که زیر درختی بودند با تو بیعت کردند راضی و خشنود گردید. پس بدان چه ـ از صداقت و ایمان ــ در دل های شان بود آگاه شد.» و گوید:«برای تهیدستان مهاجر، آنانی که از خانه و کاشانه بیرون رانده شدند و اموال شان از آنان غصب گردید به خاطر این بود که خشنودی و فضل الاهی را می جویند و خدا و رسول اش را یاری می دهند ـ در واقع ـ آنان اند که صادق اند» تا آن جا که

---

[1]- همان مدرک، ص ۸۴ به نقل از شرح عقیده صفارینی، ص۲/۲۸۰.

می گوید:«همانا تو ـ پیامبر ـ منبع رأفت و رحمتی» و در آیـات و احادیث فراوانی که ذکـر آن هـا موجـب اطالـهٔ کـلام مـی شـود نشان گر این است خداوند به طـور قطـع آنـان را عـادل توصـیف می کند. پس از گواهی عدالت صحابه از جانب خدا نیاز بـه هـیچ گواهی برای عدالت صحابه از جانب خلق نیست. چرا که اگـر از طرف خـدا و رسـول اش تأییدیـه ای بـرای عـدالت صـحابه وارد نمی شده بود البته حال و وضع آنـان از هجـرت، جهـاد و نـصرت اسلام، بذل زندگی، دارایی و قتل پدران، فرزنـدان و مناصـحت در دین، قوّت ایمان و یقین قطعیّت عـدالت آنـان و اعتقـاد نزاهـت و افضلیّت شان را بر جمیع مردم مسلمان و مسلمانان عـادلی کـه بـه عدل از آن می آیند واجب می ساخت و این مذهب همـهٔ عالمـان و اسلام و آنانی است که مورد اعتماد هستند».[1]

علامه محمد اسـلم شیخوپوری نویـسنده و قـرآن پـژوه معاصـر پاکستانی می گوید:

«حقیقت این است که قـرآن کـریم تمـام صـفات، خـصوصیّات و منش های اخلاقـی یـی را کـه بـرای مؤمنـان بیـان کـرده و تمـام عظمت ها و بـشارت هـایی کـه ذکـر نمـوده اسـت پـیش از هـر مسلمانی، نخـست بـرای صـحابه ثابـت اسـت. اگـر قـرآن کـریم می گوید:«مؤمن انسان کامل است»، «نیکوکـار اسـت»، «خداونـد با اوست»، « برای مـؤمن پـاداش خـوب اسـت»، «پـاداش بـزرگ است»، «اجر عظیم است»، «بـرای مـؤمن مغفـرت اسـت»، «بـرای مؤمن بشارت است»، «برای مـؤمن هـدایت اسـت»، «بـرای مـؤمن

---

[1]- الإصابة فی تمییز الصحابه.۱/۱۰.

آسایش است»، «برای مؤمن عزّت است»، «بر مؤمنان رحمت الاهی نازل می گردد»، «برای مؤمن محبت الاهی است»، «آنان جماعت وحزب خدایند»، «و آنان برادر هم دیگر هستند»، «مؤمن از خدا می ترسد»، «در برابر خدا سجده کننده و نیایش کننده هستند» همهٔ این سخنان اعمّ از صفات، کمالات، خصوصیّات اخلاقی، عظمت ها و بشارت ها مصداق نخست و واقعی شان صحابه می باشند و سایر مسلمانان اعمّ از محدِّثان، مفسِّران، عبّاد، زهّاد، اقطاب، ابدال و مجاهدان در مراتب بعدی قرار دارند. مؤمنان نخستین و راستین بی شک صحابه اند و مسلمانان به لحاظ ایمان در درجات بعدی محسوب می شوند».[1]

صاحبان عالی ترین مکتب

از مطالب مستند بالا چنین بدست می آید که صحابهٔ کرام که پیش از بعثت در یک جاهلیّت ضد ارزشی زند گی می کردند و کارشان هم چون سایر ملل[2] دزدی و راهزنی بود، صاحبان عالی ترین دفتر و مکتب شدند. مقام شان تا بدان جا رسید که «ایمان» آنان محکی برای سندیّت یافتن ایمان بعدی ها گردید. خدای تعالی گوید:«پس اگر ایمان آوردند ـ مردمان بعد از شما ـ همانند ایمان شما پس محققاً هدایت یافته اند».

ابن عبدالبَرّ در کتاب «الإستیعاب» می نویسد:

---

[1]- ندای منبر و محراب. صص۶۱/۴ و۶۲. مولانا محمد اسلم شیخوپوری. مکتبه حلیمیه.

[2]- البته در اینجا نوع جاهلیّت مقصود است و اگر نه ملل غیر عرب در دنیای آنروز جاهل تر بودند و اعراب در بسیاری از ابعاد انسانی دارای صفات و خصلت هایی بودند که دیگران فاقد آن بودند. نگاه کنید به کتاب: تاریخ سیاسی اسلام نوشته: دکتر حسن ابراهیم حسن ترجمه ابوالقاسم پاینده.

«آن ها از مردم هر دوره ای افضل می باشند و بهترین امّتی هستند که برای هدایت مردم آفریده شده اند. عدالت همهٔ آن ها به این نحو ثابت است که خداوند بر آن ها ثنا، و از آنان تعریف کرده است و رسول خدا نیز از آنان تجلیل کرده است و هیچ کس عادل تر از آن اشخاص نه خواهد بود که از طرف خداوند برای همنشینی رسول اش و نصرت او برگزیده شدند و نیست تزکیه ای افضل و تعدیلی کامل تر از آن چه خداوند کرده است».[1]

در کتاب «المسایرة» ابن همام آمده:

«عقیدهٔ اهل سنت تزکیه- بیان پاکی- تمام صحابهٔ کرام است به طور وجوب. بدین نحو که عدالت را برای همه اثبات نموده و از بدگویی آن ها زبان خود را برحذر به دارند و پرهیز نمایند و مدح و تجلیل آن ها کنند. به همان نحوی که خداوند متعال بر آنان تجلیل و ثنا کرده است».

پیامبر با کدام روش و اصول دینداری، صحابه را تربیت کرد؟

سخن اصلی بر سر شخصیّت، ایمان و یقین، توکل، زهد، تقوی، ایثار، فداکاری، عبادت، عزت نفس، جهاد، انفاق، پاکدامنی و... صحابه نیست. آن چه مسلّم و متیقّن است این است که مقام صحابه را جز خداوند عزّوجلّ و رسول اش، هیچ احدی از بزرگان دین و دیگران نمی تواند درک کند و به داند جز به آن مقدار و میزانی که در قرآن و احادیث بدان اشاره رفته است. البته ناگفته نه ماند که در قرآن و روایات دربارهٔ منزلت، بزرگی و بزرگواری صحابه به

---

[1]- مقام صحابه، ص۱۰۴، به نقل از الاستیعاب تحت الإصابة ۲/۱.

ابعاد مهمّی اشاره گردیده اما قدر مسلّم، فهم و ادراک انسان در نیل به کنه حقایق ملموس ابعاد شخصیّت و منزلت صحابه از طریق عبارات و جملات جداً قاصر و عاجز است. درک و فهم شخصی که مثلاً خانهٔ خدا؛ مسجدالحرام را با دیدگان خود دیده و ایّامی را در جوار آن گذرانیده، با درک و فهم شخصی که دربارهٔ آن سخنان، فضائل و مناقبی را شنیده بسیار متفاوت است.

حتّی اگر همان فردی که به خانهٔ خدا مشرّف گردیده برای دیگری از عظمت، معنویّت خانهٔ خدا سخن به گوید هرگز تصویر و فهمی را که وی از آن دارد، عین آن را نمی تواند بدان شخص منتقل کند. بلکه تصویری مبهم ـ در مقابل تصویری که زائر خانهٔ خدا دارد ـ در ذهن و مغز شنونده پدید می آید که چندان بر عواطف و احساسات درونی او تأثیر گذار نیست.

قاعدهٔ فوق، قاعده ای کلّی است که همهٔ اشیاء و پدیده ها زیر مجموعهٔ آن قرار می گیرند. مقام صحابه و منزلت ایمانی آنان نیز یکی از این مصادیق مهم است. بنابر این رتبهٔ ایمانی صحابه را به طور ملموس به جز خدا و رسول او هیچ فردی آن گونه که شایستهٔ مقام حقیقی آنان است نمی داند.

آن چه نگارنده می خواهد دربارهٔ آن پی جویی و تفحّص کند روش دعوت، به کارگیری و اصول دینداری توسط پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم- در تربیّت صحابه بوده است. روش و اصولی که خیرالبشر؛ محمد بن عبدالله آن روش را در تربیّت صحابه برگزیده و صحابه بزرگوار نیز به کمک همان روش و اصول در مدتی کم تر از ربع قرن دامنهٔ دین اسلام را به دورترین

نقاط جهان آن روز گسترش داده و غیر مسلمانان گروه گروه به شرف اسلام مشرّف شده و اسلام می آوردند.

راستی! آن روش و برنامهٔ تربیّتی/ دینداری پیامبر و اصول اش، چه نوع برنامه و اصولی بود که در ظرف بیست و سه سال دورهٔ نبوت، به خوبی توانست از متن جامعهٔ جاهلی عرب، طبقه ای را تربیّت و دیندار کند که هر کدام از آنان ـ از زن و مرد ـ قرآن مجسّم و زنده بودند و آن گه که کسی را به اسلام فرا می خواندند این گونه خطاب می کردند که: كُونُوا مِثْلَنَا! یعنی همانند ما باشید؟ و به راستی پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- با چه عواطف، احساسات و روحیه ای از آن روش و اصول به کار می گرفت که صحابه در پرتو آن عواطف و احساسات، در زمینه های صفات قلبی از قبیل: ایمان و یقین، تقوی و خداترسی، حب الاهی، ورع، زهد، قناعت و... تا بدان جا پیش رفتند که عالمان ربّانی و زهّاد بزرگ اسلام به گرد پای آنان نمی رسند؟ این روش و اصول آن، چه نوع روش و اصولی بود که در زندگی صحابه، دیانت به طور کامل پیاده شد؟ و بالاخره جان کلام این که؛ این برنامهٔ تربیّتی/ دینداری و اصول آن، چقدر اهمیّت داشت که خداوند آن را از میان تمام امّت های پیشین جهت تربیّت، برای امّت محمد بن عبدالله آخرین پیامبران، پسندید و در قلب پیامبر گرامی اش الهام و القاء کرد![1]

---

[1] - البته باید گفت که خدا این برنامه تربیتی را به همه انبیاء الاهی مرحمت فرمود و همه پیامبران از راه همین روش مهم امّتهای خود را تحت تربیّت قرار دادند اما واقعیّت این است که این موهبت الاهی هم از جهت کیفیّت و هم از جهت کمّیّت در حق پیامبر اکرم (ص) خیلی متفاوت بود. و طرفه آنکه خداوند عین همین موهبت را چه در حیات حضرت و چه در ممات وی به امّت عطا فرمود.

سؤال دیگر این که؛ این روش دعوت و اصول اساسی آن در چه درجه ای از اهمیّت قرار دارد؟ در درجۀ ثانوی است یا در درجۀ اولی؟ در قوّت و ضعف صفات قلبی مخصوصاً «ایمان و یقین» چه نقشی دارد؟ و آیا واقعاً دینداری کامل-که انسان به تمام ایمانیات، عبادات، معاملات و معاشرات عمل کند- بستگی تامّ و تمام به این روش تربیتی دارد یا خیر؟! و...

سؤالات قابل ملاحظۀ فوق، سؤالات بسیار مهمّی است که اگر خدا به خواهد در مطاوی کتاب بدان ها پاسخ خواهیم گفت و اذهان کنجکاو و هوشمند را حتی المقدور سیراب خواهیم ساخت.

بنابر این سخن اصلی ما در این نوشتار ضرورت شناسایی (= بازشناسی) روش و برنامۀ تربیّتی/ دینداری و اصول آن در عصر پیامبر و صحابه و عصرهای بعدی؛ تابعان و اتباع تابعان است . همان روش و اصولی که به موجب پایبندی به آن صحابه، تابعان و اتباع تابعان به لحاظ دینداری بهترین و کامل ترین انسان های روی زمین در گذشته، حال و آینده معرفی شدند و تنها الگوپذیری و مدل سازی از مدل و الگوی دینی آنان سندیّت یافته و اعتبار و ارزش هر ایمانی منوط به «همانندی با ایمان صحابه» گردید. و تحقّق همانندی با ایمان صحابه ناگزیر تحقّق همانندی با ایمان تابعان و اتباع تابعان را نیز با خود به همراه خواهد داشت.

۱ـ برنامه و روش تربیّتی پیامبر (ص) و مؤلفه های آن

روش پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- در تربیّت معنوی/ دینی صحابهٔ کرام- رضی الله عنهم- بی شک یک روش پیامبرانه بود. روشی که در نوع خود اعمّ از وضع کیفی و کمّی ملهم از منبع وحی بود. ماهیّت این روش و طرز عمل، روشن می سازد که چنین طریقه و روشی به دون تردید مافوق عقل و ادراک و خارج از حیطهٔ قدرت و ابتکار و خلاقیّت بشر است و نمی توان آن را به پیامبر خدا – صلی الله علیه و سلم- نسبت داد. هر چند پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- به اتفاق عالمان امّت عاقل ترین، حکیم ترین و داناترین انسان ها بوده است.[1] اما در این مطلب نیز نمی توان به خود تردید راه داد که از آن جا که دین از جانب خداست، روش و نحوهٔ کاری یی که پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- در ترویج و گسترش دیانت برگزید نیز با صورت بندی جدیداش ملهم از سوی خدا بوده است.

در ارتباط با برنامه و روش تربیّتی/ دینداری پیامبر دو مؤلفه و شاخصهٔ مهمّ را نمی توان از نظرها دور نگاه داشت. مؤلّفه هایی که خود گویای این است که روش و برنامهٔ کار پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- وحیانی/ الاهی است و از ابتکارات پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- نیست.

---

[1]- عن وهب بن منبه قال: قرأت أحداً و سبعین کتاباً فوجدت فی جمیعها أن الله لم یعط جمیع الناس من بدأ الدنیا إلی إنقضائها من العقل فی جنب عقل محمد (ص) الا کحلة رمل من بین جمیع رمال الدنیا و أن محمداً (ص) أرجح الناس عقلاً، أرجحهم رأیاً. الخصائص الکبری۱/۶۶ باب الآیه فی عقله صلی الله علیه و سلم. به نقل از ابونعیم در کتاب الحلیة و ابن عساکر.

و اینک آن دو مؤلّفه:

مؤلّفهٔ اول: خصیصهٔ فراگیرندگی

در برنامهٔ تربیّتی پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- طرف خطاب، ناس (= مردم) است.[۱] در این برنامه جغرافیا، نژاد، زبان، ملیّت، رنگ و... به عنوان ملاک های ناپسندیده مردود اعلام شد.

شارع مقدس، اعلام داشت که هیچ کدام از آن ها نمی تواند نشانهٔ برتری و یا پستی مردم قلمداد شود. نه عرب بر عجم و نه سفید بر سیاه جز به تقوی برتری ندارد. خداوند در سورهٔ حجرات گوید:

«ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم تا هم دیگر را به شناسید، همانا با کرامت ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست».[۲]

در جایی دیگر گوید:

«به درستی که خدای تعالی فقط از پرهیزگاران می پذیرد».[۳]

پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- در فرازی می گوید:

«إنَّ اللهَ لَایَنظُرُ إلَی أجْسَامِکُم وَ لا إلَی صُوَرِکُم وَ لکِن یَنْظُر إلَی قُلُوبِکُم»[۴]

---

[۱]- اقتضاء الصراط المستقیم. ص۲۶. (الخطاب فی القرآن عام للناس إلی آخر الدهر) دائرة المعارف القرن العشرین۲۴/۵. (ن ک به کلمه: الاسلام)، نوشته: محمد فرید وجدی دارالمعرفة بیروت لبنان.

[۲]- حجرات/۱۳.

[۳]- مائده/۲۷.

[۴]- ریاض الصالحین.ص۱۵. بروایت مسلم. امام محدث حافظ محی الدین ابی زکریا یحیی بن شرف النووی (ره)

«یعنی خداوند نـه بـه جـسم هـای تـان نظـر مـی کنـد و نـه بـه چهره های تان، بلکه به دل های تان نگاه می کند»

در این روش و برنامهٔ الاهی/ انسانی بین باسواد و بی سواد، زن و مرد، ده نشین و بادیه نـشین، کـور و بینـا، پادشـاه و رعیّـت، بـرده و آزاد، فقیر و غنی، عرب و عجم، و ایرانی و هندی هیچ فرقـی دیـده نمی شود همهٔ انسان ها در این روش و برنامهٔ وحیانی برابر و مساوی شناخته می شوند که دارای یک فلسفهٔ وجودی بوده و به سوی یک هدف واحد در حرکت می باشند.

اگر ما مـدعی فراگیرنـد گی روش و برنامـهٔ تربیتـی پیـامبر اکـرم - صـلی الله علیـه و سـلم- مـی باشـیم بـه دلیـل ایـن اسـت کـه «آیین اسلام» آیینی فراگیر، جهانی و منـادی جهـانی شـدن اسـلام و عدالت اجتماعی به معنای واقعی کلمه است و برای همهٔ انـسان هـا، نژادها و اصناف بشر ارسال گردیده است.

سید سلیمان- رحمه الله- می نویسد:

«اسلام پیام و رسالتی الاهی اسـت کـه امّـت مـسلمان حاصـل آن می باشد. واقعیّتی است تلخ؛ کـه نـه تنهـا عمـوم مـسلمانان بلکـه عالمان و مشایخ نیز از رسانیدن آن اعراض و تغافل ورزیده انـد. و این واقعیّت را به طور کلّی بـه فراموشـی سـپرده انـد. در نتیجـهٔ همین غفلت است که مسلمانان خود را ملّتی مانند سایر ملـل دنیـا تصوّر می کنند. بعضی پایه و اصول این ملیّت را بر اسـاس وطـن و بعضی دیگر بر اساس نژاد قـائم مـی داننـد. عـده ای کـه بـیش تـر می اندیشند تصوّر می کنند که ملّت بـودن مـسلمانان بنـابر وطـن نیـست بلکه بر اساس مذهب است، در صورتی که حقیقت نه تنهـا

فراسوی این نظریّات است بلکه بالاتر از آن نیز می باشد. مسلمانان گروهی هستند که از جانب الله حامل یک رسالت مهمّ در جهان می باشند. هدف زندگی آن ها فقط گسترش رسالت اسلام و فراخواندن جهانیان به سوی آن است. پیروان این رسالت مسلمانان هستند و ملیّت آن ها نیز اسلام است».[1]

الف) حشر و نشر پیامبران (ع) با ضعیفان و زحمتکشان

از این روست که در طول تاریخ، نخستین گروندگان به آیین های دین خدا از طبقهٔ پایین یعنی مستضعفان، کشاورزان، ستمدیدگان، رنجبران، فقیران، زیردستان و بردگان بوده اند.[2]

و جالب توجه این که انبیای الاهی نیز بیش تر خود را با این طبقات نزدیک کرده و کار تربیتی و ترویج دینداری خود را در میان این دسته از مردم جامعهٔ خویش آغاز می نموده اند! و در دوران پیش از نبوّت، پیامبران بیش تر با این دسته از مردم حشر و نشر داشته و پس از بعثت نیز مراودت، مجالست و معاضدت با آن ها را امری نیکو تلقی نموده و دیگران را به آن ترغیب، تشویق و تشجیع می کرده اند.[3]

زمانی که فرشتهٔ وحی؛ جبرئیل برای نخستین بار بر پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم- نازل می شود آن حضرت هراسان به سوی

---

[1]- مولانا محمد الیاس (ره) و نهضت دعوت و تبلیغ. ص ۷. مقدمه سید سلیمان ندوی. ترجمه مولانا محمد قاسم قاسمی مدظله العالی.

[2]- مع الانبیاء فی القران. ص ۲۵۸. انتشارات الدعوة الاسلامیة. عفیف عبد الفتاح طبّاره.

[3]- نگاه کنید به کتابهای: شمائل ترمذی، و الادب المفرد . امام بخاری.

خانه می شتابد و حضرت خدیجهٔ کبری را از اتفاقی که برای وی افتاده است مطلع می سازد و خبر از بیمناکی جانش می دهد. حضرت خدیجهٔ کبری این گونه وی را مخاطب قرار می دهد:«كَلاَّ وَاللهِ مَا يُخْزِيكَ اللهُ اَبَداً اِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ وَ تَحْمِلُ الْكَلَّ وَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ وَ تُقْرِئُ الضَّيْفَ وَ تُعِيْنُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ».[1] و این سخن نغز و پرمعنای زوجهٔ مطهرهٔ رسولخدا- صلی الله علیه و سلم- روشن می سازد که آن حضرت و همهٔ پیامبران خدا قبل از نبوّت نیز به فقیران و ستمدیدگان جوامع خویش بسیار نزدیک بوده و همیشه در شادی ها و غم های شان شرکت جسته و بر سر یک سفره با آنان غذا می خورده اند.[2]

در سورهٔ هود / ٢٧ خداوند در داستان حضرت نوح - علیه السلام- به نقل از زبان اشراف جامعهٔ او خطاب به پیامبرشان چنین می فرماید:

«اشرافیان قوم اش گفتند: تو را انسانی جز همانند خویش نمی بینیم! و درمیان کسانی که تو را پیروی می کنند جز فرومایگان و ساده اندیشان قوم خویش ـ کسی دیگر راـ مشاهده نمی کنیم. و در ـ وجود ـ هیچ کدام تان امتیازی که موجب فضیلت شما بر ما باشد به چشم نمی بینیم و بلکه ـ آن چه در دل های ماست این است که ـ شما را دروغگو می پنداریم».

---

[1]- فقه السیرة، ص٨٢، بدء الوحی، الدکتور سعید رمضان البوطی، السیرة النبویة،ص١٢٣، سیدابوالحسن الحسنی الندوی. این کتاب با برگردانی بسیار شیوا و رسای مولانا محمدقاسم مدظله العالی به نام (نبی رحمت) چاپ شده است.

[2]- شمائل ترمذی: باب ما جآء فی تواضع رسول الله صلی الله علیه و سلم.

ب) مردم عامه، دغدغهٔ اصلی پیامبران و بدنهٔ اصلی جامعهٔ اسلامی بوده اند

از جهتی، گوئیا مردم عامه، بدنهٔ اصلی جامعهٔ توحیدی و گرویدن ضعیفان، زحمتکشان و بردگان در نخستین روزهای دعوت پیامبران و سبقت آنان بر اشراف نزد بسیاری از مردم از دلائل صحّت دعوای پیامبری رسولان خدا، تلقی می شده است، که از آن جمله می توان «حدیث هرقل» را که امام بخاری در صحیح خود درآورده است نام برد.

پس از این که پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- در سال ششم هجری با کفار قریش در مکانی به نام «حدیبیه» صلحی ده ساله منعقد ساخت، برای پادشاهان آن زمان نامه نوشت و آنان را به سوی اسلام دعوت داد. دحیهٔ کلبی را با یک نامه به قصد دعوت هرقل به جانب پادشاه بُصری فرستاد و او وی را به طرف هرقل در ایلیاء گسیل داشت.

هرقل هر چند بنا به اعتقاد علامهٔ محدث؛ انورشاه کشمیری - رحمه الله- دربارهٔ تورات و احوال انبیاء معلومات وافری داشت[1] اما جهت کسب آگاهی بیش تر از پیامبر اسلام، ابوسفیان را که در آن موقع با یک کاروان تجاری در شام به سر می برد به حضور طلبید. هرقل ترکیب مجلس را به گونه ای ترتیب داد تا ابوسفیان که تا آن زمان به اسلام نه گرویده بود در پاسخ به سؤالات او بر خلاف واقعیّت سخن نه گوید و بدین طریق به پاسخ های دقیقی

---

[1]- فیض الباری علی صحیح البخاری۱/۳۸. الشیخ المحدث محمد انور الکشمیری (ره).

دست پیدا کند. بعدها ابوسفیان اعتراف نمود که دلم می خواست که در پاسخ به سؤالات وی حقایق را نه گویم اما ترکیب ویژهٔ جلسه مانع از آن گردید. لذاست که هنگام پرسش و پاسخ ناگزیر آن چه حقیقت بود اظهار می نمودم.

هرقل در آن جلسه ده پرسش خیلی مهم را، که گوئیا نزد وی از دلائل و نشانه های مهم برای شناسائی صحّت نبوت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم- بود، مطرح ساخت و پس از این که پاسخ های دقیقی به وی داده شد در همان مجلس چنین گفت: «فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ وَ قَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّه مِنْكُمْ فَلَو أَنِّي أَخْلِصُ إِلَيه لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ وَ كُنْتُ عِنْدَه لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمَيْهِ».

یکی از سؤالات ده گانهٔ هرقل که مطرح ساخت این بود: «فَأَشْرَافُ النَّاسِ يَتَّبِعُونَهُ أَمْ ضُعَفَاءُهُمْ» و ابوسفیان در جواب پاسخ داد: «بَلْ ضُعَفَاءُهُمْ» پس از آن هرقل دربارهٔ پاسخ ابوسفیان به این سؤال این گونه اظهار نظر کرد: «سَأَلْتُكَ أَشْرَافُ النَّاسِ إِتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاءُهُمْ إِتَّبَعُوهُ وَ هُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ».[1]

از سویی گروهی از مردم، پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- و آیین جدید وی را به موجب همین ضعیفان، تهیدستان، زحمتکشان و بردگان به دیدهٔ تمسخر می نگریستند و از گرویدن به اسلام که منادی مساوات و برادری بین برده و آزاد، فقیر و غنی، سفید و

---

[1]- عمدة القاری شرح صحیح البخاری ۷۷/۱، باب کیف کان بدء الوحی. العلامه البدر العینی.

سیاه، عرب و عجم، زن و مرد و... بود استنکاف می ورزیدند و می گفتند زمانی به اسلام می گرویم که پیامبراکرم- صلی الله علیه و سلم- بردگان و تهیدستان و مردم عادل کم ارزش و بی سرو پا را از دور و بر خود به پراکند.

فراتر از این، معاندان و دشمنان پیامبراکرم- صلی الله علیه و سلم- و آیین جدید خداوند، وجود ضعیفان، مستمندان و فقیران را بهانه قرار داده و علیه پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- و آیین جدید تبلیغات سوء می کردند. مسلمانان را «که بیش ترشان از میان تهیدستان و مستمندان» بودند مورد تمسخر و استهزاء قرار می دادند و بر آنان «با نگاه کردن به وضعیت ظاهری آنان از افلاس و ناداری» می خندیدند.

در سورهٔ «المطفّفین» چنین می خوانیم:

﴿إِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا كَانُوْا مِنَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا يَضْحَكُوْنَ وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُوْنَ وَ إِذَا انْقَلَبُوْا إِلَى اَهْلِهِمُ انْقَلَبُوْا فَكِهِيْنَ وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوْا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّوْنَ﴾

«مجرمان ـ اعمّ از مشرکان و منافقان ـ بر مؤمنان نیشخند می زدند و آن گاه که از کنارشان می گذشتند با اشاره چشم آنان را مسخره می کردند و آن وقت که به سوی اهل خود ــ از خویشاوندان و هم کیشان ـ باز می گشتند، از نسبت دادن فکاهی به مؤمنان و سبک شمردن آنان لذت می بردند، و چون آنان را می دیدند چنین می گفتند که همانا اینان البته گمگشته گان اند».

[مطففین/ ۳۲-۲۹]

گاه دشمنان اسلام قاطبهٔ پیروان آیین اسلام را به بی خودی و سفاهت متهم می ساختند و چون به اسلام فرا خوانده می شدند می گفتند:

﴿أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ؟!﴾

یعنی: آیا - ما از ما می خواهید که- ایمان به یاوریم - به رسالت محمد - آن چنان که ایمان آوردند کم خردان؟ [بقره/١٣]

عدّه ای امثال هرقل، ضعیفان را دلیل پیامبری محمد و آنان را بدنهٔ اصلی جامعهٔ دینی می دانستند و معاندان و نیز کسانی که معاند نبودند امّا به دلیل ظاهربینی و سطحی نگری، اسلام و پیامبرش را به موجب پیروان تهیدست که در اثر نظام ناعادلانهٔ جامعهٔ مکه مورد ستم و اجحاف قرار گرفته بودند با چشم حقارت نگاه می کردند. و همین نوع نگرش بود که این دسته را تا مدّت ها از نعمت بزرگ اسلام محروم ساخت و حتّی بسیاری در اثر همین نگرش منفی پیش از اسلام آوردن از این دنیا چشم فروبستند و برای همیشه در زیان ابدی فرو افتادند!! کاش اندکی عمیق تر می اندیشیدند تا در پس پردهٔ تهیدستی، ناداری، بردگی و سادگی پیروان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم- حقیقت بزرگ اسلام را با چشم دل می دیدند و آن را با آغوش باز می پذیرفتند. چه زیبا گفته اند: «اَلْإِسْلامُ شَيءٌ و المُسْلِمُونَ شيءٌ آخرَ و الإسلامُ مَحْجُوبٌ بِالْمُسْلِمِيْنَ».

با همین فلسفهٔ وجودی فوق بود که پیامبر بزرگوار اسلام- صلی الله علیه و سلم- در برنامه و روش تربیّتی/ دینداری خود همهٔ انسان های روی زمین را - از زمان بعثت گرفته تا روز برپایی قیامت

ـ با ندای رسای: «قُولُوْا لاَ إلَهَ إلاَّ اللهُ تُفْلِحُوْا» مخاطب قرار داد و همه را به بندگی خدا و اطاعت از خویش دعوت نمود. همه گان را از دوزخ و عذاب های ترسناک آن ترسانید و به بهشت و نعمت های بزرگ و دائمی آن مژده داد. تمامی انسان ها را به داخل شدن در آیین اسلام و رستگاری دنیوی و اخروی فرا خواند. و حیات طیبه ای را برای مؤمنان در این جهان بشارت داد[1] و سرانجام نیکو را در آخرت از آن متقیان دانست.[2] و به منکران و معاندان و حتی غیر معاندان که بنا به ظاهر بینی و دلایلی غیر موجّه از پاسخ گفتن به ندای پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- و داخل شدن در گروه مسلمانان روی برتافتند و هم چنان در صف معاندان مانده بودند، هشدار می داد و مرگ آنان را در این حالت تباه کننده و دردناک توصیف می کرد.[3]

مردم روی زمین بالجمله از هر رنگ و نژاد، زبان و فرهنگ، سرزمین و موقعیّتی که باشند دارای یک هدف و سیر نهایی اند؛ هدف آن ها عبادت خدا در روی زمین، عمران و آبادانی کرهٔ خاکی و سیر نهایی شان نجات یافتن از عذاب های سوزنده و دردناک جهنم و دست یافتن به نعمت های بیکران و همیشه گی بهشت است. تحقق این دو برای همهٔ انسان های روی زمین ممکن نیست مگر این که برنامهٔ تربیتی/ دینداری پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- تمامی مردم را تحت پوشش خود به گیرد و ندای

---

[1]- من عمل صالحاً من ذکر و انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة. النحل/۹۷.

[2]- والعاقبة للمتقین. الأعراف/۱۲۸.

[3]- نگاه کنید به: المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم. تحت عنوان (ع ذ ب)

خود را به گوش تمام آن ها به رساند و با همین انگیزهٔ شامخ بود که صحابهٔ کرام- رضی الله عنهم- جز اندکی به چهار سوی جهان آن روز به حرکت درآمدند و کوه ها، دشت ها، سرزمین ها، درّه ها و دریاها را زیر پا گذاشتند و در شهرها، بادیه ها و قصبات سرازیر شدند و سالیان درازی به قصد دعوت و تبلیغ از خانه و کاشانه به دور ماندند و یا درهمین راه چشم از جهان فرو بستند. و در این راه ناچار، از ماندن در کنار خانواده و برخوردار شدن از یک زندگی خوب در شهر خود چشم پوشیده و با پاگذاشتن در راه و مسیر هجرت و تحمّل سخت ترین شرایط، ناملایمات، رنج ها و مشقت های آن زمان و مسافرت های دور و دراز و زیرپا گذاشتن صعب العبورترین راه ها، آیین اسلام را به تمام مردم مناطقی که بدان دست یافتند رسانیدند و بدان ها نیز آموختند که:«فَلْیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْکُمُ الْغائِبَ» و بدین ترتیب آیین اسلام از نسلی به نسل دیگر سپرده شد و تا به امروز به میمنت گروه عالمان ربّانی و بزرگان محدثان، فقیهان، مجتهدان و رهبران و مصلحان جهانی و منطقه ای از دست تحریف گران مصون ماند.

مؤلفهٔ دوم: خصیصهٔ اجمالگرائی

در این مؤلّفه، مقصود از واژهٔ «اجمالگرایی» همان چیزی است که استاد قرضاوی در کتاب «عبادت در اسلام» از آن به "سادگی" تعبیر می کند.[1]

---

[1]- عبادت در اسلام، ص۳۵۸، دکتر یوسف قرضاوی. «بازگشت به دوران ساده گی» خواندن این کتاب توصیه می شود.

استاد قرضاوی در بخش «بهترین روش در آموزش عبادات» در پیش گفتار می گوید:

«این عبادت ها با گذشت زمان از نظر شیوهٔ آموزش، اشکال و مراحل گوناگونی به خود گرفته و تا آن حدّ از انشعاب و سختی و پیچیدگی رسیده اند که وقت یک فرد معمولی در عصر ما گنجایش فراگیری و شناخت آن را ندارد و اگر وقتش نیز امکان به دهد، ذهن و روحش ظرفیّت آن را ندارد».[1]

استاد در فصل «بازگشت به دوران سادگی» می نویسد:

«گذشته از آن چه گفته شد، موظّفیم که روش آموزش عبادات را به سادگی اولیه اش بازگردانیم و این شکل عریض و طویل، پرشاخ و برگ و پیچیده را که شکم کتب فقهی ما را با انبوهی از ارکان، شروط، فرضیات، واجبات، سنن و مستحبّات، مبطلات و مکروهات و انشعابات و ضمیمه های پی در پی، متورّم ساخته و کار را بدان جا رسانیده است که فقط بحث طهارت ــ یکی از مقدّمات نماز ـ صدها صفحه را به خود اختصاص داده، کنار به گذاریم.

واقعاً عجیب است که ما ــ یعنی واعظان و رهبران دینی ــ می خواهیم عباداتی به این صورت را که نیازمند تخصّص و فراغت و بسیاری شرایط دیگر بر خلاف خواست خدا و رسول اش می باشد، به مردم عادل یاد به دهیم! شاید برای یک دانشمند متخصّص ممکن باشد که عبادات را برای خودش بدین

---

[1]- همان مدرک، ص ۳۵۳.

گونه مورد بررسی قرار دهد، اما تعلیم آن ها به مردم با همین صورت، اشتباه محض است».[1]

استاد در ادامهٔ سخن خود می نویسد:

«من وقتی که بعضی افراد روستایی را به نماز خواندن توصیه و تشویق می کردم، آن ها- با تبرئهٔ خود- عذر می آوردند که احکام و شرایط و واجبات نماز را نمی دانند! مثل این که این نماز چیزی است که به آموزش و تلاش دراز مدتی نیاز دارد که مردم نیز واقعاً از این کار معذورند، زیرا آن کسی که می خواهد وضو را به آن ها تعلیم دهد، چند شب و چند روز بحث می کند و هنوز هم تمام نمی شود. مثلاً به آن ها می آموزاند که در آغاز وضو به گویند:

«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَآءَ طَهُوراً وَ الإسْلامَ نُوراً»

و هنگام استنشاق به گویند:

«اَللّٰهُمَّ اَرِحْنِی رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ اَنْتَ عَنِّی رَاضٍ»

و موقع شستن صورت فلان ذکر و برای شستن یا مسح هر عضوی دعای مخصوصی را به خاطر به سپارد. تودهٔ بیچاره نمی تواند این همه دعا را که مورد نظر کتاب و سنت هم نمی باشند ـ حفظ کند و از طرفی می پندارد که وضو به دون این ها درست نیست! در نتیجهٔ همین دشوار سازی های خود سرانه و ساخته گی، وضو برایش گران می آید و از نماز می گریزد».[2]

سپس وی می نویسد:

[1]- همان مدرک، ص ۳۵۸.

[2]- همان مدرک، ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

«آیا پذیرش روش تعلیم آسان و سادهٔ رسولخدا که هیچ سختی و ناهمواری ندارد، از این روش، بهتر و مناسب تر نیست؟

دربارهٔ ویژه گی و کیفیّت نماز، کافی است به روایت احمد و بخاری و مسلم از ابوهریره توجه کنیم:

«مردی وارد مسجد شد و نماز گزارد و سپس نزد پیامبر آمد و سلام داد. پیامبر پاسخ سلامش را داد و فرمود: برگرد و از نو نماز به خوان، تو نماز نخواندی. او بازگشت و دوباره نماز خواند و این کار سه دفعه تکرار شد. در آخر گفت: تو را به آن که بر حق مبعوثت نموده است، سوگند می دهم که اگر شیوهٔ بهتری وجود دارد، به من یاد بده! پیامبر گفت: وقتی که به نماز ایستادی، تکبیر به گو، آن گاه هر اندازه از قرآن برایت ممکن بود، به خوان، سپس به رکوع به رو و صبر کن تا رکوع تمام شود، سپس برخیز و به طور معمولی بایست، آن گاه به سجده برو و چندان صبر کن تا از تمام شدن سجده مطمئن شوی، سپس با آرامش سر بردار و بنشین، سپس دوباره سجده کن و سجده را به پایان به رسان و همین روش را در سراسر نماز به کار بند. این همان حدیثی است که بنام حدیث فراموش کار در نماز، شناخته شده است».[1]

علامه طنطاوی- رحمه الله- می نویسد:

«اسلام چیست؟ یک بار به شاگردان خود گفتم: اگر مردی بیگانه و غریب نزد شما باریابد و برای تان به گوید: فقط مدّت یک ساعت وقت دارم و می خواهم در این مدّت به دانم اسلام

---

[1]- همان مدرک. ص۳۶۰ و ۳۶۱.

چیست! شما چه گونه در این مدّت کوتاه اسلام را به او می آموزید؟ گفتند: این کار مستحیل و غیر ممکن است که در مدّت یک ساعت دین اسلام و محتویّات آن را یاد به گیرد و هر کس به خواهد اسلام را درک کند باید اول درس به خواند و کتب توحید، تجوید، فقه، تفسیر، حدیث، اصول و کتب دیگر را یاد به گیرد و آن ها را مطالعه و مذاکره نماید و کاملاً روشن است که برای خواندن این همه کتاب اقلاً پنج سال وقت لازم است.

گفتم: سبحان الله! مگر نه این که در زمان خود پیامبر اسلام بعضی از اعراب ــ بدو و صحرانشین ــ به خدمت رسولخدا می آمدند و در خصوص اسلام و احکام آن از پیغمبر اسلام می پرسیدند و حضرت به ایشان اسلام را می آموختند و در مدّت یک روز ـ یا کمتر ـ اسلام را کاملاً درک می کردند و سپس به شهر و محلّ خودشان برمی گشتند و اقوام و همشهریان خود را به اسلام دعوت می کردند؟

و گذشته از این، مگر پیغمبر اسلام در مدّت کوتاهی اسلام، ایمان و احسان را برای جبرئیل- علیه السلام- شرح نداد؟ رسول الله- صلی الله علیه و سلم- تمام این سه موضوع را در سه جمله توضیح فرمود.

(هم اکنون سؤال اساسی و چالش گر این است که) چرا ما اسلام را در مدّت یک ساعت نه توانیم توضیح دهیم؟».[1]

علامه سید ابوالحسن ندوی دربارهٔ نگرانی های مولانا محمد الیاس – رحمه الله- به همین نکته چنین می نویسد:

---

[1]- تعالیم اسلام، ص ۲۶، علامه طنطاوی، ترجمه فاروق رحمه الله جاوید، به همراه اندکی ویرایش.

«از دیرباز است که در مورد علم دین این تصوّر بر دلها نشسته است که راه تحصیل علم دین کتب و برنامهٔ درسی و مدارس عربی هستند که انسان باید سالها زحمت بکشد تا آن را حاصل نماید. اما چون هر مسلمانی - و فرد عامی به طور اخصّ- نمی تواند به این معنا طلبه شود. پس تحصیل علم دین نیز مشکل است. بر اساس همین تصوّر تودهٔ مسلمانان گمان برده اند که تعلیم دین برای آنها مقدور نیست. پس زندگی آنها باید در جهالت- از دین و دینداری- سپری شود.
این درست است که کمال و تخصّص در علوم دینی از طریق مدارس عربی بدست می آید اما این درجهٔ از علم نه برای هر مسلمانی ضروری است و نه امکان آن وجود دارد. آنچه که برای هر مسلمان لازم است تحصیل آن همزمان با کار و گرفتاریهای زندگی کاملاً امکان پذیر است».[1]

حضرت مولانا محمدالیاس- رحمه الله- برای اثبات مدعایش می گفت:

«صحابهٔ کرام- بجز اصحاب صفه- همه گی دارای کار و گرفتاری و زن و فرزند بودند. تاجر و کشاورز و اهل حرفه بودند. در مدینهٔ منوره مدرسه ای نیز نبود. اگر- هم- می بود باز هم- مردم عامه از صحابه- همه نمی توانستند طلبه شوند و چندین سال درس بخوانند. اما همه می دانیم که آنها علم ضروری دین را - بلا استثنا- دارا بودند و از احکام، مسائل و فضائل بی بهره نبودند. — راستی- این علم- با وجود فقدان مدارس، و درس و مشق و بحث علمی- از کجا بدست شان رسید؟

---

[1]- مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ. ص۸۰ و۸۱.

مسلماً- در درجهٔ اول- از شرکت و حضور در مجالس رسول اکرم و - در درجهٔ دوم- از مجالست و مصاحبت با کسانی که آگاه تر بودند. آن ها ضمن این که در مجالس رسول اکرم- صلی الله علیه و سلم- حاضر می شدند، در سفرهای- دعوت و تبلیغ و- جهاد از همراهان خود علم یاد می گرفتند- و یاد می دادند- و دربارهٔ مسائلی که پیش می آمد سؤال می کردند و در محیط دینی به سر می بردند. از این طریق به دون این که در مدرسه درس به خوانند، دارای علم شدند».[1]

یکی از امتیازات مهمّ «برنامه و روش تربیّتی/ دینداری» پیامبر اکرم همین اجمالگرایی و ساد گی در اصول روش دینداری به عنوان یک شاخصهٔ فراگیر بود. صحابهٔ بزرگوار نیز بر همین روش و شیوهٔ سادهٔ دینداری- ساد گی در اصول روش تربیّتی- در عهد خود پایبند ماندند. اما بعد از عصر صحابه یعنی از عهد تابعان به این سو، وضعیّت به سرعت تغییر یافت. از یک سو اصول برنامه و روش تربیّتی، هر کدام به طور مستقل تفصیل و پیچید گی یافت و از سوی دیگر، روش و برنامهٔ تربیّتی پیامبر و صحابه که تمام اصول را به شکلی به هم پیوسته و ساده و مجمل در خود جای داده بود متروک گردیده و مغفول ماند.

به تعبیر دیگر: پس از، از هم گسیخته گی اصول تربیّتی، و تخصّصی شدن آن ها و محدود شدن شان در دو حوزه و سیکل

---

[1]- همان مدرک. ص۸۱.

بستهٔ مدرسه و خانقاه،[1] مخصوصاً پس از «جنبش ترجمه» و گرایش شدید به عقلانیّت کلامی/ فلسفی از یک سو و مشرب ها- و سیر و سلوک- صوفیانه از سوی دیگر، باعث و بانی این شد تا روش برنامهٔ تربیتی/ دینداری عالی پیامبر اکرم و صحابه کرام که اصول به

---

[1]- مدرسه که جای درس و تدریس است (ن. گ: غیاث الغات) پس از روی کارآمدن سلجوقیان: در زمان وزارت نظام الملک (م ۸۵ هـ) رسم و رواج یافت. بدین خاطر است که مدارسی که در بغداد، نیشابور، دمشق، عصر و بسیاری جاهای دیگر ساخته شدند به نام او یعنی«نظامیه»نامگذاری شدند. البته گفتنی است که جوهر مایه های مدرسه که عبارت از: درس و مشق، مباحث و گفتگوهای علمی/ تخصصی، مجادلات و مناظرات فنّی کلامي، فلسفي، فقهي و ... است از همان اوائل یعني از نیمه دوم قرن اول به این سو شکل و صورت تمام و کمال یافته بود. از این روست که بسیاری از محقّقان معاصر، مجالس و دوایر علمی هر کدام از فِرَق آنزمان را مدرسه نام می برند (ک: المدخل الی التشریع الاسلامی. المبحث ثالث. الدکتور کامل موسی). خانقاه: مکان بودن مشایخ و درویشان. معرُب:«خانگاه» و مرکّب از خانه و گاه است نظیر «منزلگاه» و «مجلس گاه» فارسیان به سکون نون نیز استعمال کنند. (غیاث اللغات): خانه ای که درویشان و مشایخ در آن بسر برده عبادت کنند، صومعه. عبادتگاه، (ناظم الاطباء) محل اقامت درویشان و صوفیان (فرهنگ نظام) منزل یا محل اجتماع صوفیان، رابط، تکیه. ج خوانق، خانقاهات. محمد علی کرد تاریخ خانقاه را چنین ذکر می کند: خانقاه کلمه فارسی است و اصل آن را خونگاه دانسته اند یعنی جایی که سلطان در آنجا طعام می خورد. امروز اطلاق خانقاه بزوایای صوفی گفته می شود که تا قبل از قرن ششم هجری وجود نداشته اند. نخستین خدیوی که در مصر خانقاه کرد سلطان صلاح الدین یوسف بود و علاوه بر ساختن خانقاه رزق معلومی برای سالکان راه حق ترتیب کرد (قول سیوطی). مقریزی را عقیده بر این است که خوانق از مستحدثات عالم اسلام اند و از حدود قرن چهارم هجری به وجود آمده اند. می گویند اولین کسی که خانقاه را برای عبادت بیا کرد زید بن صاحان بن صره بود چه رجالی از اهل بصره را دید که بی تجارت و زراعت و درآمد معین تن به عبادت حق داده و با آرام خیال به پرستش محبوب ازلی مشغول اند. چون او اینان را چنین فارغ بال یافت. خانه ای برای مسکن و مطعم و مشرب و ملبسی برای زندگی آنان ایجاد کرد. روایت است که نخستین خانقاه در اسلام زاویه ای بود که در رمله بیت المقدس کرده بودند و امیر انصاری در زمان استیلاء بردیار قدس آن را بنا کرده بود زیرا او طایفه ای از صوفیان را دید که با الفت خاصّ در طریقت خود همگامی می کنند. او جویای این الفت و صحبت و اخوّت خاصّه شد آنان گفتند الفت و صحبت حق راه و رسم ماست پس او برای آنان زاویه ای ساخت که تا با خیال راحت به عبادت پردازند. هر چند بنای خانقاه و اختصاص آن به محل مساکنت و اجتماع متصوفه، رسمی محدث است از جمله مستحسنات صوفیان و لیکن خانقاه را به صفه ای که مسکن فقرای صحابه بود در روزگار رسول الله (ص) مشابهتی و نسبتی هست. چه صفه مقامی بود در مدینه. از طلحه روایت است: کان الرجل اذا قدم المدینة و کان له بها عریف ینزل علی عریفه فان لم یکن بها عریف نزل الصفة و کنت في من نزل الصفة. (جهت تفصیل مراجعه شود به لغت نامه دهخدا).

هم پیوسته و منسجم و ساده ای را در خود جای داده بود متروک و مغفول بماند.

«اجمال گرایی» خصیصه ای بود که بهم پیوسته گی و سادگی اصول مهم روش تربیتی/ دینداری را در پرتو برنامهٔ پیامبر اکرم و صحابه کرام ممکن ساخته بود. برنامه تربیتی یی که موجب گردید تا صحابه ازخواص تا مردم عامه و بعد از آنان تابعان و اتباع تابعان امکان یابند تا صددرصد دین را درزندگی خود و دیگران پیاده کنند و به لحاظ دینداری و دین ورزی و دیندار پروری تا به میزانی به رسند که پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- آنان را بهترین گروه و طبقه از مسلمانان در تمام طول تاریخ اسلامیِ صدری و ذیلی بداند.

در هر حال تفصیل یافتن اصول در روش دینداری و دیندار پروری و به فراموشی سپرده شدن روش و برنامهٔ عالی پیامبر بزرگوار اسلام زیانهای جبران ناپذیری را به بار آورد و مردم عامه را که بدنه وشاکلهٔ اصلی جامعه اسلامی و دغدغهٔ انبیای الاهی بوده اند با شدیدترین نوع بحران هویّت مواجه ساخت که «شرح این سوز جگر این زمان بگذار وقت دگر».

۲ـ اصول و مبانی برنامه و روش تربیتی پیامبر (ص)

در صفحات گذشته دربارهٔ اهمیّت ویژگی های برنامه و روش تربیتی پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- در دینداری نکات و جهاتی را به اختصار نگاشتیم و به دو ویژه گی یعنی:«فراگیرندگی»

و «اجمالگرایی» نیز اشاره کردیم. هم اکنون در مطالب پسین، توجه شما را به اصول چهارگانهٔ آن معطوف می داریم:

۱. **دعوت الی الله:** دعوت دادن به سوی خدا اوّلین اصل در برنامهٔ تربیتی/ دینداری پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- می باشد. همهٔ انبیای الاهی نیز در نخستین گام رسالت خویش با ندای رسالت:«یَا قَوْمِ اعْبُدُوْا اللهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُه» مردم خویش را از کفر به ایمان و از بی دینی به دینداری دعوت می داده اند.

دعوت: اصلی است که در تحقّق دینداری در یک جامعه، در درجهٔ نخست قرار می گیرد. بدین معنی که جهت دیندار شدن در وهلهٔ اوّل باید مقولهٔ دعوت صورتِ عملی بپذیرد و مخاطب فرا خوانده شود تا پس از ایجاد شدن داعیهٔ دینداری در وی در طرح اصول بعدی گام برداشته شود. بنائاً سنگ بنای دینداری «دعوت» است.

دکتر محمد البهی می نویسد:

«از سوی خداوند به پیامبر وحی می رسد و رسالت او جز دعوت خلق به عبادت خدای واحد نیست:

«وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِن رَّسُولٌ إلاَّ نُوحِي إلَيْهِ أَنَّـهُ لاَ اِلَـهَ إلاَّ أنَا فَاعْبُدُوْن»

ـ و ما هیچ رسولی را به رسالت نفرستادیم جز آنکه به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست تنها مرا به یکتایی پرستش کنید و بس ـ

پس دعوت به عبادت خدای یکتا در رسالتهای پیامبران، اصلی است که مبادی اعتقادی و تشریعی بر اساس آن استوار است». [۱]

در این جا مقصود از «دعوت» به عنوان اصلی از اصول چهارگانهٔ برنامهٔ تربیتی/ دینداری پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- است. دعوت در وهلهٔ نخست ترغیبی/ ترهیبی است که در وجود انسانهای بی طلب و بی انگیزه ایجاد طلب و انگیزه نماید. همه گی شرایع الاهی در شرایطی آمده اند که انسانها و آدمیان از طلب و انگیزه تهی بوده اند. برای ایجاد رانه، انگیزه و طلب ایمان و عمل صالح تحت، دعوت ترغیبی ـ بیان وعده ها و وعیدها، ارشاد و موعظه ـ را در پیش گرفته اند.

حضرت عایشهٔ صدیقه- رضی الله عنها- می فرماید: در مرحلهٔ اوّل آیاتی از قرآن نازل می شد که با ذکر بهشت و دوزخ و ترغیب و ترهیب، دلها را نرم می کرد. سپس وقتی مردم به اسلام تمایل پیدا کردند آیات مربوط به حرام و حلال نازل شد. [۲]

مسلّم است که اگر در نخستین بار حکم تحریم «خمر» نازل می شد ممکن بود کسی قبول نکند. از این حدیث- حضرت عایشه (رضی الله عنها)- معلوم می شود که در نزول آیات قرآن، مصلحت دعوت و تبلیغ- به عنوان نخستین اصل از اصول چهارگانهٔ برنامه تربیتی/ دینداری پیامبر به جدّ- مراعات شده است. [۳]

---

[۱]- مفاهیم اخلاقی و عقیدتی قرآن. ص۱۳۱. تألیف: دکتر محمد البهی. ترجمه: سید محمد صادق سجادی چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی. تاریخ نشر۱۳۶۲.

[۲]- نهضت دعوت و تبلیغ. ص۱۹. مقدمه سید سلیمان ندوی (ره).

[۳]- همان مدرک. ص۱۹ و ۲۰.

هم از این روست که یکی از لوازم ذاتی دعوتِ ارشادی و ترغیبی/ ترهیبی رفتن پیش مردم است. شخص دعوتگر برای دعوت مردم بسوی دینداری، خود باید نزد مردم برود و آنان را ملاقات کند و دعوتش را عرضه کند و با بیان فضائل بی طلبان را صاحب طلب و گمگشته گان رهنمون گردد.

رسولخدا- صلی الله علیه و سلم- منتظر نمی ماند تا مردم به خدمت وی بیایند، بلکه او و اصحابش، به شخصه نزد مردم می رفتند و آنها را بسوی حق فرا می خواندند. از مکه به طائف مسافرت نمودند، آنجا به خانه های رؤسای «عبد یالیل» تشریف برده و آنها را تبلیغ کردند.[1]

در ایّام حج، یکه و تنها به نزد قبیله ها می رفتند و پیام حق را به آنها ابلاغ می فرمودند و به پاسخهای تیز و تندشان اعتنا نمی کردند. در همین دوران بود که مردم یثرب سعادت هدایت و ملاقات با آنحضرت- صلی الله علیه و سلم- را کسب کردند که توسّط آنها نعمت اسلام از مکهٔ معظمه به مدینهٔ منوره انتقال یافت.[2]

صحابهٔ رسولخدا- صلی الله علیه و سلم- همیشه به مناطق مختلف می رفتند. حضرت صعب بن عمیر- رضی الله عنه- به مدینه هجرت نمود. حضرت علی و معاذ بن جبل به سوی یمن فرستاده شدند.[3]

---

[1]- همان مدرک. ص۲۰.

[2]- همان مدرک. ص۲۰.

[3]- همان مدرک. ص۲۱.

دعوت ایمانی و ارشادی ـ ترغیبی و ترهیبی ـ دعوتی است که انسان مسلمان در هر سطحی از ایمان و عمل صالح باشد، هیچگاه از آن بی نیاز نخواهد بود. چون قرار بر این است که انسان مسلمان چهار مقطع و مرحلهٔ حسّاس را طی نماید و طیّ طریق از این مراحل بدون فضائل دشوار و شکننده است. مراحل چهارگانهٔ فوق عبارتند از:

۱ـ طلب ـ یعنی انابت؛
۲ـ هدایت؛
۳ـ استقامت؛
۴ـ ربط قلب.

دربارهٔ طلب و ایجاد آن در سطور بالا اشاره کردیم. طبیعی است که برای تحقّق مرحلهٔ دوّم نیز نیاز به مذاکره و گفتگوی فضائل است. اگر پس از ایجاد طلب، شخص بخود رها شود خطر روی گردانی و یا زمین گیر شدن وی در ادای تکالیف و وظائف دینی، و ضعف و سستی، کاملا جدّی است. بنابر این لازم است تا وی هم چنان توسّط دعوتگر با بیان فضائل و آیات و احادیث ترغیبی/ ترهیبی در فضای دینی از وی صیانت شده و همواره به سوی هدایت که ذومراتب و دارای مراحل جدّی و مهمّ فوق است سوق داده شود. بعد از نعمت عظمای هدایت نیز، شخص مهتدی شدیداً نیاز به استقامت دارد و این کار شاقّ و سخت که یکی از مراحل چهارگانهٔ فوق است، به دون مذاکرهٔ مداوم و مستمرّ فضائل امکان ندارد. با بیان و مذاکرهٔ فضائل است که شخص می تواند با گذار از مرحلهٔ استقامت یا در مرحلهٔ نهایی یعنی «ربط قلب» پا به

گذارد. البته که شخص مسلمان، در این مرحله نیز، هیچ گاه از مذاکرۀ فضائل بی نیاز نخواهد بود. زیرا این مرحله نیز از مراحل و مراتبی است که تا بی نهایت قابل تعمیق و تقویت است. هر چه انسان بیش تر با فضائل و عمل به آن ها انس پیدا کند به همان مقدار و میزان شخص مسلمان، به لحاظ قلبی دارای بصیرت می شود و در بارگاه الاهی قرب حاصل می نماید.

برای اهمیّت «دعوت» همین قدر کافی است که به دانیم کلیّت رسالت و برنامۀ تربیتی به «دعوت» نام گذاری شده است چنان که می گوییم «دعوت پیامبر- صلی الله علیه و سلم- صلی الله علیه و سلم-» و یا «دعوت اسلامی» و مقصودمان کلیّت رسالت و برنامۀ تربیتی/ دینداری پیامبر اکرم است.[1] این در حالی است که «دعوت» یک اصل از اصول چهارگانۀ برنامۀ تربیتی پیامبر در روش دینداری است.

-﴿ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِيْ أَدْعُوا إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ إِتَّبَعَنِيْ وَ سُبْحَانَ اللهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴾

«بگو- ای پیامبر- همین است راه من، فرا می خوانم- آدمیان را- به سوی خدا از روی بصیرت- هم- من و- هم- کسانی که از من پیروی می کنند و منزّه است خداوند و نیستم من از مشرکان».

[یوسف/١٠٨]

-﴿ أُدْعُ إِلَى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾

---

[1]- نگاه کنید به کتاب دیگر نگارنده: تأملاتی در دینداری. بخش سوم: دین و جامعه توحیدی.

«فرا به خوان به راه پروردگارت با حکمت و پند نیکو و گفتگو کن با آنان با روشی که نیکوتر باشد». [نحل/۱۲۵]

- ﴿ وَ مَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعَا اِلَی اللهِ و عَمِلَ صَالحاً وَ قَالَ إنَّنِی مِنَ الْمُسلِمِیْنَ ﴾
«و چه کسی نیکوتر است از نظر گفتار از آن کسی که فرا به خواند (آدمیان را) به سوی خداوند و عمل صالح انجام دهد و به گوید همانا من از زمرهٔ عموم مسلمانان هستم». [حم سجده/۳۳]

۲. تعلیم و تعلّم: تعلیم و تعلّم (= آموزگاری و دانش آموزی) دوّمین اصل برنامهٔ تربیتی پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- است. پس از این که در اثر دعوت ترغیبی/ ترهیبی و بیان فضائل ـ وعده ها و وعیدها ـ در مخاطب داعیهٔ دینداری به وجود آمد در دوّمین قدم پروژهٔ «تعلیم و تعلّم» عنوان می گردد. یعنی وی تشویق می شود تا علم به مبادی اعتقادی و تشریعی را فراگیرد. آن بخش از «اعمال دینی» که واجب عینی است فراگیری «علوم» آن ها نیز بر تمام مسلمانانی که واجد شرایط سن تکلیف اند، واجب عینی است. مثلاً نماز خواندن، واجب عینی است. همهٔ مسلمانان، وقتی به سن تکلیف رسیدند و سایر شرایط تکلیف را نیز واجد گردیدند مکلّف اند روزی پنج بار در اوقات معیّن نماز به گزارند.

هرگاه نماز بر مکلّف واجب (= فرض) شد طبیعی است فراگیری «علم نماز» بر وی واجب می گردد. اعمالی که واجب کفایی است آموختن علوم آن ها واجب کفایی است و اعمالی که سنّت است آموختن علوم آن ها نیز سنت است و قس علیهذا....

در «تعلیم و تعلّم» توجه به علم فضائل بسیار مهمّ است. تقریباً می توان گفت:«علم فضائل» - از جهت این که سازندگی و تربیت قلبی و ایمانی مقدَّم بر اعمال است- روح بخش علم مسائل و احکام است. در علم فضائل چند هدف مورد نظر قرار می گیرد:

۱. ارزش و اهمیّت اعمال روشن می شود؛

۲. در دل ها به وعده و وعیدها یقین پیدا می گردد؛

۳. اعمال به همراه «ایمان و احتساب» انجام داده می شود.

برای هر عملی از اعمال دینی بذل توجه به دو نوع علم توأمان لازم است:

۱) توجه جدی، مداوم و مستمر به «علم فضائل»؛

۲) توجه جدی، مداوم و مستمر به «علم مسائل».

«علم مسائل» برای این است که کالبد و شکل ظاهری «عمل» درست شود و «علم فضائل» برای این است که روح و حقیقت «عمل» حاصل گردد. بنابر این فقدان هر یک از دو نوع علم یاد شده، موجب نقصان اعمال دینی می گردد. فرقی که بین این دو علم وجود دارد این است که اگر کسی علم مسائل را فرا نگیرد «عمل» او حبط می شود. مثلاً اگر علم روزه را تحصیل نکند هیچ گاه روزهٔ او پذیرفته نمی شود، وقتی پذیرفته نشد از عهدهٔ وی نیز ساقط نمی شود، چون از عهدهٔ او ساقط نشد گویا اصلاً روزه نگرفته است. از زید بن وهب منقول است که روزی حضرت حذیفه- رضی الله عنه- وارد مسجد شد. مردی را دید که نماز می خواند اما به رکوع و سجود اهتمام نمی ورزد. پس از اینکه از نماز فراغت یافت حضرت حذیفه- رضی الله عنه- خطاب به وی

گفت: از چه زمانی است که نماز می خوانی؟ در جواب گفت: چهل سال است! حضرت حذیفه- رضی الله عنه- فرمود: به دان که چهال سال است که نماز نخوانده ای و اگر می مردی در حالی که چنین نماز می خواندی بر فطرتی غیر از فطرت محمدی می مردی.[1] سپس حضرت حذیفه- رضی الله عنه- او را تعلیم داده وسپس گفت: انسان باید نمازش را سبک به خواند و رکوع و سجود را اهتمام ورزد.[2] بنابر این علم مسائل برای صحّت ادای عمل است. زمانی یک «عمل» از عهدهٔ انسان ادا می شود که مسائل، آداب و شرایط آن آموخته شده و رعایت گردد.

و اگر کسانی علم فضائل را فرا نگیرند و روزانه مذاکره نکنند به طور غالب چنین کسانی نه ارزش و اهمیّت اعمال را می دانند و نه بر وعده ها و وعیدها یقین پیدا می کنند و نه اعمال را- جز اندکی- به همراه ایمان و احتساب و اخلاص انجام می دهند. و پیامد چنین وضعی محروم ماندن از ثواب اخروی است. فریضهٔ زکات هر چند اگر با رعایت مسائل لازم انجام گیرد از جهت دنیوی/ شرعی از عهدهٔ شخص ادا شود ولی اگر به دون ایمان و احتساب و اخلاص باشد هیچ ثواب اخروی ندارد. این که پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- در حدیثی می فرماید:«چه بسیار روزه دارانی هستند که جز گرسنه گی و تشنه گی بهره ای ندارند و چه بسیار شب زنده دارانی

---

[1]- بشری المتقین. ص٢٨. الشیخ صالح بن احمد مصوعی نزیل المدینة المنورة. دار الثقافة الاسلامیة و المکتبة السلفیة بالریاض.

[2]- هدف حضرت حذیفه (رض) رعایت تمام آداب و شرایط نماز است.

هستند که جز بی خوابی بهره ای ندارند». و یا خداوند می فرماید:«وای بر حال نمازگزاران»[1] اشاره به همین مطلب دارد.

همان گونه که از واژهٔ «تعلیم» بدست می آید یاد دادن علوم دینی به دیگران عمل کردن بر مقتضای تعلّم یعنی آموختن است. تعلیم (= یاد دادن، معلّمی و دبیری) و تعلّم (= یاد گرفتن، دانش آموزی) بمنزلهٔ دو بالی است که مسلمان می تواند با آن ها به سوی مقام شامخ عبودیت پر به کشد و به عمران و آبادانی دنیا و آخرت، قرین توفیق شود. پس «تعلّم» چنین اقتضاء می کند که «تعلیم» نیز باید باشد تا بدین وسیله «تعلّم» (= یادگیری علم) در جامعه توسعه و بسط پیدا کند.

به زبان دیگر:«تعلّم» در کنار «تعلیم» است که معنی و مفهوم پیدا می کند. اگر «تعلیم» نباشد «تعلّم» خود به خود منتفی می گردد. چه گونه می توان به دون معلم به دانش اموزی پرداخت و بالعکس؟! در کدام جامعهٔ بشری مردم توانسته اند بدون اینکه معلّمانی داشته باشند دانش آموزی کنند و به علم و آگاهی دست یابند و از این بابت از جوامع دیگر لااقل عقب تر نباشند؟! می دانیم که چنین جامعه ای تاکنون وجود نیافته است و باید به دانیم که چنین جامعه ای وجود نخواهد یافت. زیرا در این جهان مادّی که همه چیز محکوم قانون علیّت است، بر طبق سنّت تخلف ناپذیر الاهی هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد.

---

[1]- ماعون .

بنابر این به همان اندازه که «تعلّم» مهم است «تعلیم» نیز حائز اهمیّت خواهد بود. پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- می فرماید:«بهترین شما کسی است که قرآن را ـ هم ـ بیاموزد و ـ هم ـ بیاموزاند».[1]

پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- تعلیم نکردن (= معلّمی نکردن) را کتمان علم می شناسد و چنین شخصی را از اهل جهنم می داند. می فرماید:«هر کس از علمی سؤال شد و او ـ با پاسخ ندادن ـ آن را کتمان کرد بر دهان او ـ روز قیامت ـ لگامی از جنس آتش نهاده خواهد شد».[2]

به هر تقدیر با «تعلیم» و «تعلّم» توأمان است که یک جامعه می تواند از علم و دانش برخوردار گردد و همهٔ مردم امکان یابند تا به نعمت بزرگ علم دسترسی پیدا کنند و از جهالت به رهند.

ـ﴿رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ءَایَاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ﴾

«ای پروردگار ما مبعوث به گردان در میان آنان رسولی از خود آنان تا به خواند بر آنان آیاتت را و آموزش به دهد به آنان کتاب و حکمت (سنت) را و تزکیه کند آنان را». [بقره/۱۲۹]

ـ﴿کَمَا أَرْسَلْنَا فِیکُمْ رَسُولاً مِنکُمْ یَتْلُوا عَلَیْکُمْ ءَایَاتِنَا وَ یُزَکِّیکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُعَلِّمُکُمْ مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ﴾

---

[1]- ریاض الصالحین، ص۴۰۲، بنقل از صحیح البخاری.

[2]- همان مدرک، ص۵۰۳، به روایت ابوداود و ترمذی.

«هم چنان که فرستادیم در میان شما پیامبری از خود شما تا تلاوت کند بر شما آیات ما را و تزکیه کند شما را و آموزش دهد کتاب و حکمت (سنت) را به شما و آموزش دهد به شما آن چه را نمی دانستید». [بقره/۱۵۱]

ـ ﴿لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾

«به تحقیق منّت نهاده است خداوند بر مؤمنان. آن هنگام که مبعوث گردانید درمیان آن ها رسولی از خودشان تا به خواند بر آنها آیاتش را و تزکیه نماید آن ها را و تعلیم دهد کتاب و حکمت (سنت) را به آن ها». [آل عمران/۱۶۴]

۳. ذکر و عبادت: مقصود از «ذکر و عبادت» پایبندی به همهٔ اعمال و احکام دینی است. در یک عبارت باید گفت: در اعتقادیّات، عبادات، معاشرات و معاملات مطابق احکام شرع عمل کردن و در پایبندی به آنها حریص بودن عبادت نام دارد. بالاترین عبادت بعد از ایمان به خدا «نماز» است اوّلین حکمی که بر مسلمانان نازل شد نماز بود و اولین حکمی که از آن روز قیامت سؤال می شود «نماز» است. نماز مدار صحّت و قبولیّت سایر اعمال عبادی است. خداوند به شرطی سایر اعمال را پاداش می دهد که شخص نماز به گزارد. پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- می فرماید:«اولین حکمی که خداوند از آن روز قیامت می پرسد

نماز است. اگر نماز صحیح شود بقیهٔ اعمال نیز صحیح خواهد شد و اگر نماز فاسد شود سایر اعمال نیز فاسد خواهد شد».[۱]

از حدیث فوق، تعبیر دیگری را نیز می توان بدست داد. یعنی چنین نیز می توان گفت که اگر شخصی نسبت به ادای نماز بی اعتنایی کند به طریق اَولی نسبت به سایر اعمال بیش تر بی اعتنایی خواهد کرد. چه گونه ممکن است که شخصی به نماز که بالاترین فریضهٔ الاهی است و باید روزی پنج بار در مسجد در جمع نمازگزاران نماز را با جماعت اقامه کند، اهتمام نورزد اما در سایر اعمال دینی پایبند به ماند!؟ آیا می توان باور کرد آدمی که نماز را که عملی آشکار و اجتماعی است ضایع می کند[۲] اما روزه، ذکر و امثال این عبادات را که اعمالی شخصی و فردی و احیاناً پوشیده و غیر علنی است ضایع نمی کند؟! از مالک روایت است که حضرت عمر- رضی الله عنه- به والیان خود نوشت:«همانا از مهم ترین امور شما نزد من نماز است. هر کسی بر آن مداومت و از آن پاسداری کند از دینش پاسداری کرده و هر کسی آن را ضایع کند پس (قطعاً به داند که در این صورت) اعمال دیگر را ضایع کننده تر است».[۳] کسی که نمازش را با کراهت و کسالت و به دون رعایت آداب و ارکان می خواند نمی تواند توفیق یابد که در تلاوت قرآن، ذکر، صدقه، انفاق، مناصحت در دین، اکرام

۱- فضائل اعمال؛ فضائل نماز.

۲- مقصود از ضایع کردن، هم شامل ترک کردن است و هم شامل رعایت نکردن آداب و شرایط آن، در این باره به کتاب حضور قلب در نماز، نوشته امام محمد غزالی توسی، چاپ نشر احسان مراجعه کنید.

۳- بشری المتقین، ص۳۱.

مسلم، تعلیم و تعلم و ... به همراه رعایت آداب و شرایط، پایبندی نشان دهد. اغلب کسانی که آلودهٔ مفاسد و منکرات هستند نیز افرادی می باشند که از حیث عبادت دچار سستی و رخوت اند و بنابر این نمی توانند خود را از محرّمات باز به دارند. بنابراین عبادت نیروی بازدارنده است که انسان را از مفسدات باز می دارد و به سوی مصلحت سوق می دهد. خداوند می فرماید:«همان نماز- نمازگزارانی را که نمازشان را با رعایت آداب و شرایط می خوانند - از فحشاء و منکرات و بغاوت باز می دارد. نماز هم چنان که پایهٔ دین به شمار می رود. هم چنان استوانهٔ دیانت هر مسلمانی محسوب می گردد. هم چنان که اگر نماز از دین حذف شود خیمهٔ دین فرو می افتد. همین طور اگر از زندگی مسلمانان حذف شود خیمهٔ دیانت آنان نیز فرو می افتد.

مقصود از «ذکر» اذکار مأثوره ای است که از پیامبر خدا- صلی الله علیه و سلم- باقی مانده است.[1] و مقصود از «عبادت» پایبندی به همهٔ اعمال، احکام و دستورات دینی مخصوصاً نماز است؛ عبادتی که روح تمام عبادات است و توفیق عمل به سایر عبادات و صحّت و دوام آن ها بسته به آن - نماز- و پایبندی صوری و حقیقی[2] بدان

[1]- کتابهای حصن حصین. الوابل الصیب، الاذکار کتابهایی هستند که اذکار پیامبر (ص) را در شبانه روز جمع آوری نموده اند.

[2]- هدف از صورت و حقیقت حفظ آداب، شرایط و ارکان ظاهری و قلبی در هر عملی است. برای اینکه بدانید برای ارزش هر عملی حفظ صورت و حقیقت آن عمل چقدر مهم است حتماً کتاب تجلی حقیقت ایمان. نوشته ابوالحسن ندوی را که بوسیله استاد مولانا محمدقاسم قاسمی ترجمه شده بخوانید و نیز خواندن کتاب حضور قلب در نماز را هم که کتابی بسیار سودمند است فراموش نکنید.

است. بدین جهت است که آن قدر که به نماز توصیه شده به هیچ عملی تا آن حد توصیه نشده است.

عبادت در قرآن

-﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إلاَّ لِيَعْبُدُوْنَ﴾

«نیافریدم انسان ها و جنّات را مگر برای این که تا مرا به پرستند». [ذاریات/۵۶]

-﴿يَاأَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ وَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ﴾

«ای مردم عبادت کنید پروردگارتان را، کسی که- هم- شما را آفرید و- هم-کسانی را- آفرید که- قبل از شما بوده اند تا باشد که تقوا پیشه سازید». [بقره/۲۱]

- ﴿قَدْ اَفْلَحَ المؤمنون الذين هم فى صَلاتِهِم خاشِعُون﴾

«رستگار شدند مؤمنان. کسانی که آنان در نمازهای شان خاشع اند».

[مؤمنون/۱و ۲]

- ﴿اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ﴾

«همانا نماز از فحشاء و منکرات باز می دارد».

[عنکبوت:۴۵]

-﴿وَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلاَتِهِمْ سَاهُوْنَ الَّذِيْنَ هُمْ يُرائُوْنَ وَ يَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ﴾

«وای بر نمازگزاران. کسانی که آنان در نمازهای شان سهو کنند. آنانی که ریاکارانه نماز می خوانند و باز می دارند و عاریت نمی دهند (به هم دیگر) اثاثیهٔ ناچیز خانه گی را».
[ماعون/۴-۷]

-﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلاَّ أَصْحَبَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾

«هر انسانی به آن چه کسب می کند رهین است. مگر اصحاب یمین-که اعمال نامهٔ آنان به دست راست داده می شود- در باغ های (بهشت) از مجرمان می پرسند: چه چیزی شما را به سقر (یکی از طبقات جهنم است) واصل کرد؟ گویند: ما نبودیم از نمازگزاران».

عبادت در حدیث

- عن إبن عمر (رض) عن النبی صلی الله علیه و سلم قال: بنی الإسلام علی خمس: علی أن یوحد الله و إقام الصلوة و إیتاء الزکاة و صیام رمضان.

«از ابن عمر روایت است که حضرت پیامبر فرمود: اسلام بر پنج چیز بنا شد: این که خداوند به یگانگی پذیرفته شود، و اقامه نماز، و پرداخت زکات و روزه ی ماه مبارک رمضان».[1]
[اَخرَجَهُ مُسلم]

---

[1]- بشری المتقین. ص ۱۷.

ـ عن أبی الدرداء (رض) قال: قال رسول الله (ص) خمس من جآء بهن مع إیمان دخل الجنة: من حافظ علی الصلوات الخمس علی وضوئهن و رکوعهن و سجودهن و مواقیتهن و صام رمضان و حج البیت إن إستطاع إلیه سبیلا و آتی الزکاة طیبة بها نفسه و أدی الأمانة قیل: یا رسول الله و ما أداء الأمانة؟ قال: الغسل من الجنابة...

«از ابودرداء روایت است که: حضرت پیامبر فرمود: پنج عمل اند که هر کسی آن ها را به همراه ایمان به جای آورد وارد بهشت شود: کسی که محافظت کند نمازهای پنج گانه را بر وضوی شان و رکوع شان و سجودشان و اوقات شان. و روزه به گیرد رمضان را و به حج خانۀ خدا برود اگر توانایی رفتن دارد و ادا کند زکات را با طیب نفس و ادا کند امانت را گفته شد: ای رسول خدا ادا. امانت یعنی چه؟ فرمود: غسل از جنابت...[1]

[رواه الطبرانی]

ـ عن عبدالله بن عمر (رض) أن رجلا أتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فسأله عن أفضل الأعمال. فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: الصلوة. قال ثم مه؟ قال: ثم الصلوة. قال ثم مه؟ قال: الصلوة ـ ثلاث مرات ـ قال ثم مه؟ قال: الجهاد فی سبیل الله.

«از عبدالله بن عمر روایت است که «مردی نزد رسول خدا باریافت از آنحضرت– صلی الله علیه و سلم– از بهترین اعمال

[1]- همان مدرک، ص ۲۲.

سؤال کرد. رسول خدا فرمود: نماز. گفت: سپس چه عملی؟ فرمود: سپس نماز. گفت: سپس چه عملی؟ فرمود: [سپس] نماز ـ و سه بار آن را تکرار کرد ـ گفت: سپس چه عملی؟ فرمود: جهاد در راه خدا.»[1] [رواه ابن حیان و ابن احمد]

ـ عن إبن عباس (رض) قال: إذا كان يوم القيامة يؤتى بالرجل فيوقف بين يدى الله عزوجل، فيأمر به إلى النار، فيقول يارب لماذا؟ فيقول الله تعالى: لتأخرك الصلوة عن وقتها و حلفك بى كاذبا. (ک). و قال إبن حزم: لاذنب بعد الشرک أعظم من تأخير الصلوة عن وقتها و قتل المؤمن.

«از ابن عباس روایت است که فرمود: وقتی قیامت برپا می شود احضار کرده می شود مرد دربرابر خدای عزوجل. خداوند امر می کند نسبت به وی به آتش جهنم. می گوید: ای پروردگارم! برای چی؟ خداوند گوید: به خاطر به تأخیر انداختن تو نماز را از وقت آن و سوگند دروغین ات بنام من. (ک). و ابن حزم گوید: بعد از شرک به خدا گناهی بزرگ تر از تأخیر نماز از وقت آن و قتل مؤمن نیست.»[2]

ـ عن ابی هریرة (رض) قال: صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما ثم إنصرف فقال: یا فلان! ألاتحسن صلاتک، ألاینظر المصلی إذا صلی کیف یصلی، فإنما یصلی لنفسه. إنی لأبصر من ورائی کما أبصر من بین یدی. رواه مسلم

---

[1]- همان مدرک. ص۲۲.

[2]- همان مدرک. ص۲۵.

و النسائی و إبن خزیمة فی صحیحه و لفظه: صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فلما سلم نادی رجلا کان آخر الصف. فقال: یا فلان! ألاتتقی الله، ألاتنظر کیف تصلی؟ إن أحدکم إذا قام یصلی إنما یقوم یناجی ربه، فلینظر کیف یناجیع. إنکم ترون أنی لاأراکم، إنی والله أری من خلف ظهری کما أری من بین یدی.

«از ابوهریره- رضی الله عنه- روایت است که فرمود: روزی پیامبر- صلی الله علیه و سلم- پس از این که نماز گزارد، رو برگردانید و گفت: ای فلانی! آیا- هنوز- نمازت را اصلاح نکردی؟ آیا نباید نمازگزار زمانی که نماز می گزارد نگاه کند که چه گونه نماز می گزارد آیا همانا نماز می گزارد برای هوای نفس اش، یا برای خدای آن. همانا من می بینم از پشت سرم هم چنان که می بینم از جلوی رویم. روایت کرد آن را مسلم و نسایی و ابن خزیمه در صحیح اش که لفظ آن این است: نماز داد به ما رسول خداوند، پس وقتی که سلام داد مردی را که در آخرین صف ها قرار داشت صدا زده و گفت: ای فلانی! آیا از خداوند پروا نمی گیری؟ آیا نگاه نمی کنی چه گونه نماز می گزاری؟ همانا هر کدام از شماها وقتی به نماز می ایستد همانا به مناجات خدایش می ایستد، پس باید متوجه باشد که چه گونه مناجات می کند؟ همانا شما- که پشت سرم قرار دارید- فکر می کنید که شما را نمی بینم. به خدا سوگند! می بینم از پشت سرم هم چنان که می بینم از جلوی رویم.»[1]

---

[1]- همان مدرک. ص۳۰.

ـ و عن إبن عباس (رض) ـ قال حماد بن زيد: و لاأعلمه ألاقد رفعه إلى النبّى صلى الله عليه و سلم ـ قال: عرى الإسلام و قواعد الدين ثلاث عليهن أس الإسلام. من ترك واحده منهن بها كافر حلال الدم: شهاده أن لاإله إلا الله، و الصلوة المكتوبة، و صوم رمضان.

[رواه ابو يعلى بأسناد حسن]

«از ابن عباس روایت است ـ حماد بن زید گوید نمی دانم این حدیث را مگر این که می رساند آن را به پیامبر ــ که فرمود: پایه های اسلام و قواعد دین سه اند که ساختار اسلام بر آن ها بنا نهاده می شود. کسی که ترک کند یکی از آن ها را به سبب آن کافر و حلال الدم می شود: گواهی دادن و بر زبان آوردن لااله الاالله. [اقامهٔ] نماز فرض، و [و نگه داشتن] روزه ماه مبارک رمضان. روایت کرده آن را ابویعلی با سندی خوب و حسن». [1]

ذکر در قرآن

ـ ﴿ يَاأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُواْ أذْكُرُواْ اللهَ ذِكْراً كَثِيْراً ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را ذکر کنید، ذکر کردن بسیار». [2]

---

[1]- همان مدرک. ص۳۴.

[2]- پناهگاه مسلمان. ص ۸. سعید بن علی بن وهف القحطانی. مرکز الکتاب و الشریط الخیری.

- ﴿وَ الذَّاكِرِيْنَ اللهَ كَثِيْراً وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغْفِـرَةً وَ اَجْراً عَظِيْماً﴾

«مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می کنند، خداوند برای ایشان آمرزش و مزد بزرگی مهیّا ساخته است».[۱]

- ﴿وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لاَتَكُنْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ﴾

«خدای را در دل خود با تضرّع و پنهانی و به دون آواز بلند در صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش».[۲]

ذکر در حدیث

- قال- صلی الله علیه و سلم-: مثل الذی یذکر ربه والذی لایذکر ربه مثل الحی و المیت.

«رسول الله می فرمایند: صفت کسی که ذکر پروردگارش را می کند و آن که ذکر پروردگارش را نمی کند همانند زنده و مرده است».[۳]

- و عن عبدالله بن بشر- رضی الله عنه- أن رجلا قال: یا رسول الله إن شرائع الإسلام قد کثرت علی فأخبرنی بشیء أتشبث به. قال: لایزال لسانک رطبا من ذکر الله.

---

[۱]- همان مدرک، ص۸.

[۲]- همان مدرک، ص۹.

[۳]- همان مدرک، ص۱۰.

«و از عبدالله بن بسر روایت شده است که مردی عرض کرد: یا رسول الله، آداب و سنن اسلام بر من زیاد شده است، مرا به چیزی خبر ده تا به آن چنگ به زنم. آن حضرت فرمود: همیشه زبانت به ذکر خدا تر باشد».[1]

۴. اکرام مسلم: مقصود از این اصل، همدردی با مردم، تشریک مساعی در امور همه گانی، یاری رسانیدن مردم در امور زند گی مخصوصاً اموری که نیاز به همیاری و همکاری است. انفاق و صدقه دادن، اطعام مساکین و کمک نمودن فقیران در تأمین معاش، عیادت از مریضان، شرکت در تشییع جنازهٔ مسلمانان، فراهم ساختن اسباب آسایش و آرامش مردم، ادای حقوق والدین، اقوام و خویشاوندان، همسایه گان، ایثار و ترجیح دادن نیازهای دیگران بر نیازهای خود.

خدمت دریک تعبیر همان اخلاق اسلامی است. اخلاقی که خود سراسر خدمت، ایثار و فداکاری است. خود را در برابر برادر مسلمان کوچک شمردن و او را بزرگ داشتن و برای او خدمت کردن بالاترین درجهٔ اخلاق است. هم چنان که چنین اخلاقی بالاترین درجهٔ خدمت به برادر مسلمان برشمرده می شود.

پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- می فرماید:

«هر کس اول روز از خانه بیرون رود در حالی که به امور مسلمانان اهتمام نورزد از گروه ما مسلمانان نیست»

---

[1]- همان مدرک، ص۱۰.

گویند ابن عباس در مسجد معتکف بود. شخصی وارد مسجد شد. ابن عباس از چهره و حالت مضطرب او متوجه گردید که وی مشکلی دارد. از وی پرسید آیا مشکلی دارید؟ گفت: آری! ابن عباس به همراه وی از مسجد بیرون رفت شخص یاد شده گفت: ای ابن عباس! آیا فراموش کردید که شما در اعتکاف هستید؟ فرمود: خیر! فراموش نکردم- اما-صاحب این قبر- به طرف مقبرهٔ پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- اشاره کرد- فرموده است که هر شخصی برای حلّ مشکل شخصی از مسلمانان قدم بردارد خداوند ثواب ده سال اعتکاف را به وی می بخشد.[۱]

سیمای کامل مسلمانان در مکتب تربیتی پیامبر (ص)

اصول فوق، همان اصول تربیتی مهمّ و زیربنایی بود که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم- در برنامهٔ خود سرلوحه قرار داده و در پرتو آن ها صحابه را تربیت کرد و به آنان کمک نمود تا دین را به طور کامل جامهٔ عمل به پوشانند و بهترین طبقات مسلمانان شناخته شوند.

مسلمانانی که زندگی روزمرهٔ یکایک آنها اعمّ از زن و مرد، جوان و پیر، ثروتمند و فقیر، برده و آزاد، شهری و روستایی و باسواد و بی سواد بلااستثناء متعالی ترین و عینی ترین نمونه و الگوی زنده و مجسّم اصول چهارگانهٔ فوق بودند. بدین معنا که:

---

[۱]- فضائل رمضان. مولانا زکریا کاندهلوی.

۱ـ همه بلااستثناء داعی بودند و در نشر معروفات و مبارزه با منکرات می کوشیدند. در مسألهٔ امر به معروف و نهی از منکر هیچ کس با کسی رودربایستی نداشت و در اجرای این حکم مقام، منصب و موقعیّت طرف مقابل مهمّ نبود. در تواریخ موثّق نقل است که وقتی خلیفهٔ دوّم به خلافت رسید به منبر رفت و پس از ایراد خطبه، خطاب به اجتماع مردم فرمود: اگر من دچار خطا شوم آیا در بین شما کسی هست که مرا متنبّه سازد و از خطایم باز دارد؟ یک عرب متوسّط الحالی از میان جمعیّت به پا خواست و با اتّکای به قدرت ایمان شمشیرش را از نیام بیرون آورد و گفت: آری من تو را با این شمشیر راست خواهم کرد و خلیفه رسولخدا با خشنودی گفت: سپاس خدای را که در بین مسلمانان چنین کسانی یافت می شوند که مرا نیز راست می کنند و از انحراف و کژی باز می دارند.

۲ـ همه بلااستثناء عالم به دین و ضروریّات دینی بودند و در نشر و اشاعهٔ علوم قرآن و حدیث می کوشیدند. همهٔ صحابه دو صفت برجسته داشتند. یعنی هم متعلّم بودند و هم معلّم. «تعلیم و تعلّم» یکی از مشغله ها و وظائف مهمّ شبانه روزی آنان بود. در عصر صحابه از میان صحابه یکی را نیز نمی توان سراغ گرفت که وی به مسائل و ضروریّات دینی علم نداشته باشد و یا در یاد دادن علم دین به دیگران سستی و اهمال ورزد.

۳ـ همهٔ صحابه عابد و ذاکر بودند. عابدان و ذاکرانی که بزرگ ترین عبّاد و زهّاد و صوفیان امّت از نظر ایمان، احتساب،

خلوص و یکسوگرایی در عبادات و اذکار به گردپای آن ها نمی رسند. در تمام شؤون زندگی، و در هر شغل و پیشه ای که مشغول بودند از چارچوب شریعت مقدس بقدر مویی تخطّی نمی کردند و اگر احیاناً دچار خطا و گناهی می شدند بلافاصله با انابت و توبه به سوی خدا باز می گشتند. و از ارتکاب آن سخت ناخشنود می شدند. در نماز، روزه، انفاق، جهاد، تلاوت قرآن و یاد خدا بحدّی ارتقاء یافته بودند که خواندن داستان ها و حکایات آن ها انسان را به شور و شعف زائد الوصفی وامی دارد و وجودش را مملوّ از اعجاب و تحسین می کند.

۴ـ همهٔ صحابه خدمتگزار و دلسوز و دوستدار یک دیگر بودند. در خوشی ها و رنج ها شریک و در حضر و سفر بهترین رفیق همدیگر بودند. قلب های شان نسبت به همدیگر به تپش می افتاد تو گویی از یک پدر و مادر زاییده شده اند!! راستی شگفتا که از فرزندان یک پدر و مادر نیز نسبت به همدیگر مهربان تر و دلسوزتر بودند: ناچیزترین رنج و اندوه دیگری را رنج و اندوه خود دانسته و بلافاصله آثار آن در چهرهٔ آنان نیز ظاهر می گشت. هم چنان که ناچیزترین خوشحالی و خوش وقتی دیگری را نیز خوشحالی و خوش وقتی خود می دانسته و آثار آن در چهرهٔ آنان نیز ظاهر می گشت.

فصل دوم
پیشینهٔ تاریخی
دعـــوت و تبلیغ و عـــلل ظهور آن

معطّل ماندن دعوت به روش نخستین امّت را بسختی متضرّر ساخت.

کوچکترین تردیدی نمی توان به خود راه داد که معطّل ماندن دعوت جهانیان به سوی اسلام و احیاء فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر در جامعهٔ اسلامی به روش نخستین امّت - دعوت و اجابت هردو - را به سختی متضرّر ساخته و آسیب رساند. نه خانقاهیان و نه مَدْرسیان هیچ کدام علی رغم تلاش های مخلصانه و بی دریغ، نتوانستند از گسترش این ضرر و زیان که به موج بی دینی قرن نوزدهم و بیستم میلادی منتهی گشت به شکلی مطلوب، خوشایند و محکمه پسند جلو گیری نمایند.

از قرن چهارم هجری به این سو که حوزه ها و دوایر علمی و روشها و مشارب صوفیانه توسعهٔ بسیار چشم گیری یافته بود که به اعتقاد اکثریّت قاطع مورّخان اسلامی و غیر اسلامی، این بخش از فراشد تاریخی درخشان ترین برههٔ شکوفائی و بالندگی شریعت و طریقت محسوب می شده که شریعتیان و طریقتیان توفیق یافته بودند تا به قلهٔ رفیع علم و سلوک صعود نمایند، باز هم نه فقط هیچ

یک از مدرسه و خانقاه و حتی هر دوشان به عنوان بدیل و جایگزین کاملاً مطلوبی برای «دعوت به روش نخستین» در دفع و طرد مظاهر و ظواهر خسارت فاجعه آمیز ناشی از فقدان «دعوت» به طور قطعی و جدّی مؤثر واقع نگردیدند، بلکه به دلیل برخی ناکارآمدی ها و کاستی های موجود در مدرسه و خانقاه ومسلمانان را در بلند مدّت با چالش های جدید و جدّی یی رودررو قرار می داد که در آن زمان سیمای واقعی آن به آن شکلی که در دو سه قرن اخیر جولان یافت و شدیدترین بحران های دینی، فرهنگی و... را به طور هولناکی ایجاد کرد غیرقابل تصویر بود.

خانقاه و مدرسه منشاء آثار بزرگی بوده اند اما...

صد البته که هم خانقاه و هم مدرسه در نبود امر دعوت منشأ آثار و خدمات بزرگی بوده و می باشند که هیچ انسان هوشمند و عاقلی به هیچ وجه نمی تواند از آن ها چشم پوشیده و مفاخر و ذخایر عظیم دینی، علمی، اجتماعی و تاریخی یی را که به دون شبهه محصول مستقیم و غیر مستقیم خانقاه و مدرسه می باشد انکار ورزیده و به هیچ انگارد.

کدام انسان مطّلع و صاحب خرد؛ کسی که مقیّد به حتی ابتدایی ترین اصول انسانی/ اسلامی است به خود اجازه می دهد که این همه آثار، فرآورده ها و ذخایر بزرگ خانقاه و مدرسه را چنان نادیده انگارد که در سیر تاریخی اسلام وجود و عدم خانقاه و مدرسه را یک سان به داند؟! طبیعی است که هرگز نمی شود مدّعی

گردید که در تاریخ اسلام خانقاه و مدرسه در ظهور تحوّلات و تبدّلات مثبت دینی، علمی، اجتماعی و تاریخی بی تأثیر بوده است!

بنابر این، به دون تأمّل باید بدین حقیقت معترف باشیم که هم خانقاهیان و هم مَدْرسیان در حفظ و پاسداری از اسلام و ترویج تفکر دینی سخت کوشی و فداکاری بسیار شگفت انگیزی از خود نشان داده و در هنگام تعطیلی دعوت اسلامی لزوماً خانقاه و مدرسه کانونی ترین منابع تغذیهٔ معارف و علوم الاهیّه و مراکز مهمّ آموزش و پرورش- تعلیم و تزکیه- به شمار می آمده اند. قاطبهٔ مصلحان از مدارس و خانقاه ها برخاسته اند. حتی خود مولانا محمد الیاس- رحمه الله- برخاسته از مدرسه و خانقاه بود. کسی بود که هم در شریعت و هم در طریقت به مقام شامخ دست یافته و در محیط علم و عرفان رشد و نمو پیدا کرده بود. و به دون شک از افتخارات حیات طیبهٔ وی هم، انتساب او به مدرسه و خانقاه بود.

اما هزار البته که نه خانقاه و نه مدرسه هیچ کدام حتی در درخشان ترین روزهای تاریخی خود هیچ گاه نتوانستند خلأ فقدان دعوت به روش نخستین را به عنوان یک بدیل و علی البدل پرسازند. به دلیل این که در همان درخشان ترین دوره های تاریخیِ خانقاه و مدرسه نیز، ضرر و زیان فقدان دعوت هم چنان به قوّت خود باقی مانده و دامنه یافت و شیرازهٔ دین داری با روش نخستین را با آهنگی پرشتاب متلاشی ساخت.

برای این که خوانندهٔ محترم را از شک و تردید به در آورده و به وی اطمینان به دهیم که آن چه می گوییم به صحّت مقرون است لازم می دانیم به ابعاد محوری ضرر و زیان جبران ناپذیر معطّل

ماندن دعوت، حتی در زمانی که علوم مَدْرسی و مسالک صوفیانه، درخشان ترین مقاطع تاریخی خود را سپری می کردند اشاره ای داشته باشیم.

به دنبال مغفول ماندن دعوت جامعهٔ اسلامی در سه بعد محوری آسیب جدی دید که می توان آن ها را به شرح و ترتیب زیر برشمرد:

۱ـ ورود غیر مسلمانان به اسلام بشکل گروهی پایان یافت

زمانی که مسلمانان صدری کار دعوت و اقامهٔ امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک واجب دانسته و با تلاش شبانه روزی و متعهدانه به فکر دینداری و رستگاری مردمان از عذاب های اخروی و دستیابی آنان به نعمت های ابدی و سرمدی جهان دیگر و کسب رضای الاهی بودند و هم چنان که خود مسلمان شده بودند، می کوشیدند تا دیگران نیز مسلمان شوند، خداوند نَصْر و فتح مبین را تحقق بخشید که آن، ورود دسته جمعی و گروهی غیر مسلمانان به اسلام بود.

خداوند در سورهٔ نصر چنین می فرماید:

«به یاد آورـ ای پیامبر ماـ زمانی را که یاری خدا و پیروزی، به سوی اسلام شتافت و می دیدی که مردمان گروه گروه به اسلام و دین خدا می گروند». [نصر/۱و۲]

اگر اوراق زرّین تاریخ اسلامی را ورق به زنیم و به بررسی پیشینه، شرایط و بسترهای دعوت اسلامی در عصر نخستین به پردازیم خواهیم دید که همزمان با فتح مکه؛ برهه ای که دعوت و

تبلیغ به تمام و کمال در زندگی صحابه متجلّی و متبلور شده بود، ورود دسته جمعی و گروهی غیر مسلمانان به اسلام آغاز گردید و از آن پس به طور متوالی و بی سابقه مردمان، دسته دسته از اطراف و اکناف حجاز به مدینه آمده و مشرف به اسلام می شدند. و به همین مناسبت بود که سال نهم هجری به «عام الوفود» موسوم گشت. این حالت تا اواخر عصر اتباع تابعان با تفاوت هایی باقی ماند و واضحاً گسترش و توسعهٔ جغرافیایی اسلام هم در همین دورهٔ طلایی تحقّق پذیرفت. دوره ای که دعوت به وجه اتمّ در زندگی مسلمانان تجلّی یافته بود و همهٔ مسلمانان اعمّ از مرد و زن ، بزرگ و کوچک، آزاد و برده ، فقیر و غنی بخشی از ساعات و آنات شبانه روزی خویش را به امر دعوت اختصاص داده بودند و گروه چشم گیری هم همواره در میادین نبرد با کفار به سر می بردند و در راه پیشبرد اسلام می کشتند و یا کشته می شدند و در هر حال به فوز و فلاح می رسیدند.

لیکن از وقتی که دعوت به روش نخستین فرو گذاشته شد و تحرّک عمومی امّت به سکون و رکود مبدّل گشت و همهٔ توجه ها و نگاه ها معطوف و متوجه روش های مَدْرسی و خانقاهی از یک طرف و جنجال های فرقه ای و صنفی از طرف دیگر گردیده و بدانها خلاصه و محدود شد ورود دسته جمعی و گروهی غیر مسلمانان به اسلام نیز پایان گرفت.

سید سلیمان ندوی- رحمه الله- پس از این که رسالت اصلی امّت اسلامی را به پیروی از پیامبرش دعوت و امر به معروف و نهی

از منکر می داند که به سوی ملت های جهان مبعوث شده است چنین می نگارد:

«وظیفهٔ این گروه در سه مورد خلاصه شده است:

۱ـ دعوت تمام بشریّت به سوی خیر و نیکی؛ [=گسترش دعوت در عرصهٔ جهانی و تحقق اصل مهمّ "جهانی شدن"]

۲ـ امر به معروف؛ [= ترویج نیکی ها در جامعهٔ اسلامی]

۳ـ نهی از منکر. [= طرد زشتی ها از جامعهٔ اسلامی]

طبق حدیث «خیر القرون» بعد از گروه صحابه و گروه تابعان و گروه اتباع تابعان، افراد جای گروه و جماعت را گرفتند یعنی کار از صورت دسته جمعی به شکل انفرادی منتقل گشت».[1]

از گفتهٔ بالا بدین نتیجهٔ منطقی/ عقلانی دست می یابیم که هر گاه دعوت الی الله به صورت گروهی باشد و مسلمانان گروه گروه و دسته دسته به چهار سوی دنیا سرازیر شوند غیر مسلمانان نیز به جهت گسترد گی و فراگیری کار دعوت گروه گروه وارد اسلام می شوند که گویاترین و نمونه وارترین آن را در «خیر القرون» خصوصاً در عصر صحابه می بینیم . و اگر دعوت الی الله از شکل گروهی به صورت فردی تغییر پیدا کند و افراد جای گروه ها و جماعت ها را به گیرند غیر مسلمانان نیز به جهت محدودیّت و ناکافی بودن کار دعوت و عدم فراگیری آن، به صورت فردی به اسلام خواهند گروید که نمونهٔ بارز و روشن آن را در عصرهای بعدی مشاهده می کنیم.

[1]- مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ. ص۹.

۲ـ ایمان از قلوب مسلمانان بیرون رفت

از پیامدهای بسیار مضرّ و زیان آور متروک ماندن امر دعوت و تبلیغ به صورت نخستین، بیرون رفتن ایمان ـ یعنی تضعیف و یا نقصان یافتن آن ـ بود. چه گواهی یی روشن تر از این که مسلمانان به سرعت به جهت ضعف و یا نقصان ایمان از دینداری و دین ورزی فاصله گرفتند. به عبارتی آهنگ پرشتاب فاصله گرفتن مردم از دینداری و دین ورزی آشکارترین دلیل بیرون رفتن ایمان از قلوب مسلمانان بود. وضع ضعف و یا نقصان ایمان به جایی کشیده شده بود که نماز بخوان و مسجد برو بودن مورد تمسخر و استهزاء قرار می گرفت و چه بسا نمازگزاران و روزه دارانی که به سبب دینداری شان احساس شرمنده گی می کردند و در بسیاری شرایط خیلی راحت از نماز و روزه و... چشم می پوشیدند و به دون کم ترین دل مشغولی همراه، همرنگ و همگن جماعت می شدند و با این یکنواخت سازیِ به زعم صددرصد غلط شان خود را از رسوایی دینداری به دَر می آوردند!! و با همرنگی با دیگران احساس شادمانی می نمودند!!

از طرفی ضعف ایمان و یقین به حدّی مورد غفلت واقع شده بود که هرگز بدان توجه نمی شد و همهٔ کوشش ها و تلاش های متولّیان دینی و متدیّنان، مصروف امور فرعی می گردید. هیچ گاه توجّهات بدین مساله معطوف نمی گردید که چرا کارها و امور دینی سامان نمی یابد و مشکلات بر چیده نمی شود و فاصله ها و شکاف ها از بین نمی رود؟ زیرا همهٔ امور دینی با فرض موجود

بودن ایمان و یقین در قلوب مسلمانان مورد اهتمام قرار می گرفت. فرض بر این قرار گرفته بود که همهٔ مسلمانان از ایمان و یقین متعالی و قوی برخوردارند و همهٔ مشکلاتی که در حوزهٔ دین و دینداری به چشم می خورد محدود و منحصر به فروعات و جزئیّات است. و به تعبیر دیگر همهٔ مشکلات و معضلات، مربوط به سایر امور دینی، اجتماعی، سیاسی، هنری و فرهنگی است.

پس از قرون اولی اولین کسی که به این نکتهٔ مهمّ به طور دقیق و شگفت انگیزی پی برد، و برایش تبدیل به یک ترجیع بند شده بود به دون تردید حضرت مولانا محمد الیاس- رحمه الله- بود. وی به طرز بسیار عجیبی که برآمده از مطالعهٔ دقیق و موشکافانه اش در تاریخ صدریان بود دریافته بود که تنها راه دستیابی به یک موفقیّت چشم گیر در راستای اصلاح ساختاری در نظام دینداری ایجاد یک حرکت عمومیِ فرا حزبی/ مذهبی و جهانی برای تقویّت ایمان و یقین است. و پس از تقویّت و شاداب ساختن ایمان و یقین است که به راحتی می شود تمام دین را در زندگی فردی و اجتماعی پیاده کرده و حتی فروعی ترین مسائل را به سادگی و آسودگی به دون ظهور کمترین چالش زیانبخش و به دون ایجاد شکاف در میان اصناف دینی جامعهٔ عمل پوشاند و آرزوی تشکیل مدینهٔ فاضله و آرمانشهر (UTOPIE) تحقّق خارجی پیدا کند.

استاد ندوی- رحمه الله- می نویسد:

«مولانا محمد الیاس این واقعیّت را درک کرده بود که به دلیل خشک شدن اساس و ریشهٔ دین، شاخه ها و برگ های آن در حال پژمرده شدن است، به سبب ضعف ارکان و فرایض، نوافل و

طاعات بی رونق و فاقد اثر شده است، نورانیّت و مقبولیّت اعمال مرتباً در حال کاهش است و نیرو و تأثیر دعا روز بروز کم تر می گردد».[1]

هم چنین می نویسد:

«مولانا با فراست و بصیرت خدادادی خود، اوضاع زمان را تشخیص داده کاملاً لمس کرده بود که نه تنها تأسیس مدارس جدید مشکل است بلکه مراکز و مدارس قدیم نیز در معرض خطر قرار دارند. زیرا شریان ها و رگ هایی که خون حیات را به پیکر مسلمانان می رسانند مرتباً در حال خشکیدن است؛ احساس ضرورت و قدردانی مدارس دینی و اعتراف به خدمت دست اندرکاران آن تقریباً از بین رفته است.[2]

مولانا محمد الیاس در طی یک نامه بدین حقیقت این گونه تصریح می کند:

«ملتی که هنوز الفاظ «لا إله الا الله» را بلد نیست چه گونه می توان قبل از اصلاح مرحلهٔ ابتدایی به اصلاح مرحلهٔ نهایی آن پرداخت؟! زیرا اصلاح مرحلهٔ بعدی قبل از اصلاح مرحلهٔ اولی امکان پذیر نیست به همین دلیل بنده از مراحل در میانی و نهایی صرف نظر کرده ام.

اگر مراحل ابتدایی به خوبی راه اندازی شود وصول به مراحل نهایی خود به خود آسان و سهل می گردد؛ اما در صورتی که

---

[1]- همان مدرک. ص۱۹۳.

[2]- همان مدرک. ص۱۸۲.

مرحلهٔ اولی دست خوش فساد باشد فکر اصلاح و شکوفایی مراحل بعدی نوعی بوالهوسی و توقع بی جهت است».[۱]

به هر تقدیر مولانا محمد الیاس- رحمه الله- وقتی که پی برد که ریشهٔ اصلی همهٔ شوربختی ها، معضلات و بیگانگی مسلمانان از اسلام و تغییر ذائقهٔ دینی و به تبع آن، از خود بیگانه گی (**ALIENATION**) بیرون رفتن ایمان از قلوب مسلمانان می باشد تنها راه حلّ را در ایجاد یک جنبش و حرکت جهانی دعوت و تبلیغ می دید که فعالیت های مَدْرسی و خانقاهی منهای نهضت دعوت و تبلیغ را اصلاحاتی جزیی و محدود و چالش آفرین می دانست که به سرعت رو به زوال و اضمحلال بود. و با یقین به همین حقیقت بود که روزی مولانا به یکی از عزیزانش فرمود:«اگر شما مطمئن هستید که گشایش مکاتب و مدارس باعث اصلاح می گردد، پس هزار مکتب در میوات تأسیس کنید و مشغول کار شوید».[۲]

واقعیت این است که مولانا با تعریف جدیدی که از منشأ ظهور و گسترش بی دینی و راه های علاج آن داشت دقیقاً به اصل مطلب دست یافته و دانسته بود که دیگر نه از راه مدارس و نه از راه خانقاه ها نمی توان برای تقویت ایمان و یقین تمام مسلمانان دست به کار شد. زیرا هم مدارس و هم خانقاهها نارسایی هایی دارند که مانع از چنین کاری است[۳] و بدین خاطر بود که هم از مدرسه و هم

---

[۱]- همان مدرک ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

[۲]- همان مدرک. ص ۱۷۸.

[۳]- در فصل بعدی در این باره با تفصیل بیشتری خواهیم نوشت.

از خانقاه به کلی دست شست و نهضت دعوت و تبلیغ را به امر و الهام خدا بر پایۀ یک الگوی عالی و پارادایم (PRADIGM) که در نوع خود در میان حرکت ها و نهضت های بیداری اسلامی تازه گی داشت، پایه گذاری کرد!

۳ـ ارتداد مسلمانان آغاز شد

در قرون اُولی به خاطر این که دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر جزء وظائف اولیۀ مسلمانان بود و همه گی مسلمانان بدان اهتمام جدی می ورزیدند پدیدۀ ارتداد به شکلی که پس از آن به ظهور پیوست، هرگز ظاهر نگشت. سهل است همان طوری که قبلاً تصریح کردیم در قرون اُولی مسلمانان در سطحی از سیطره، صولت و سطوت ایمانی و دینی و به تبع آن، اهتمام کننده در امر دعوت و تبلیغ بودند که غیر مسلمانان گروه گروه به اسلام روی می آوردند و به شرف اسلام مشرف می گردیدند. آری ارتداد «فردی» وجود داشت که تعدادشان در تمام طول تاریخ صدری مجموعاً به تعداد انگشتان یک دست نیز نمی رسد. طرفه آن که؛ همین ها هم که مرتد شده اند اگر با نظر دقیق به نگریم اغلب، نو مسلمانانی بوده اند که پیش از آن که حلاوت ایمان را بچشند در دام فریب منافقان و کافران فرو غلطیده اند و بسیاری هم کسانی بوده اند که تظاهر به اسلام می نموده اند.

پس از قرون نخستین، بعد از این که امر دعوت و تبلیغ در شکل دسته جمعی بکلّی مغفول ماند بی دینی و آثار بنیانکن آن به ظهور

رسیده و به زودی تصاعد عددی یافت و در عهد عباسی ها شتاب گرفت و در عصر عثمانی ها بود که تصاعد عددی آن به اوج خود رسید.

پس از فروپاشی دولت عثمانی و ظهور یافتن پدیدهٔ استعمار و آغاز هجمهٔ فرهنگی/ مسلکی غرب و سرازیر شدن مکاتب و تفکرات الحادی به جوامع اسلامی بی دینی از تصاعد عددی به تصاعد هندسی تغییر یافت. شکل و صورت اخیر رشد بی دینی، به حدّی فاجعه آمیز و توفنده بود که با تلاشی نمودن همهٔ مقاومت ها می رفت تا آخرین برج و باروهای دینداری ـ یعنی مدارس و خانقاهها ـ را نیز در نوردیده و برای همیشه بساط مبسوط دین را از عرصهٔ زندگی مسلمانان به کلّی در پیچد و نه تنها مسلمانان بلکه انسانیت را در تمام کلّیت اش با بحران فاجعه آمیز سقوط و نابودی روبرو سازد.

مولانا محمد الیاس با نظر بسیار دقیقی که از شناسه ها و نشانی های وضع موجود داشت خیلی خوب این مطلب را درک کرده بود.

استاد ندوی دیدگاه مولانا محمد الیاس را این گونه به تصویر می کشد:

«گرچه دینداری در شهرها موجود بود، اما روز به روز ضعیف تر می شد. قبلاً تودهٔ مردم متدین بودند، اما رفته رفته دینداری از میان توده ها رخت بربست و به طبقهٔ خواص منحصر گردید. کم کم از طبقهٔ خواص به اخص الخواص آمد. تا این که فعلاً فقط در افراد متدین مشاهده می شود و افراد متدین نیز روز

به روز کاهش می یابند. ممکن است گاهی اوقات در بعضی از مناطق تعدادی افراد متدیّن پیدا شوند که انسان با دیدن آن ها خوشحال گردد. اما باعث نگرانی این است که گسترش دین به چشم نمی خورد. از این رو، بیم آن می رود که با از بین رفتن این افراد، دین از میان جامعه برداشته شود و فقط نام آن باقی به ماند.»[۱]

علامه ندوی- رحمه الله- به دنبال مطلب فوق چنین می نگارد:

«مولانا شخصاً چنین انحطاطی را مشاهده کرده بود که چه گونه بعضی از مناطقی که قبلاً مرکز رشد و هدایت بودند و از قرن ها پیش شمع علم و ارشاد در آن جا روشن بود، اما حالا تاریکی آن جاها را فرا گرفته است. او مخصوصاً از انحطاط دینی مناطق «مظفرنگر»، «سهارنپور» و «دهلی» آگاهی داشت و خیلی از این بابت نگران بود».[۲]

جاهلیت قرن بیستم

بزرگان دعوت و تبلیغ «جاهلیت قرن بیستم» را از یک منظر و افق جدیدی مطرح کردند که این نگاه با نگاه های دیگری که در جهان معاصر مطرح بود تفاوت آشکاری داشت.

اکثریّت قاطع صاحب نظران اسلامی در تعلیل و ریشه یابی انحطاط مسلمانان به مواردی اشاره می کرده اند که از آن جمله می توان موارد ذیل را نام برد:

---

[۱]- همان مدرک. ص ۷۸.

[۲]- همان مدرک. ص ۷۹.

۱ــ دوری مسلمانان از منابع و مصادر اصیل اسلامی و دین گریزی و دین زدایی و پلشت انگاری مخرّب.

۲ـ عقب افتادگی مسلمانان به لحاظ علمی و صنعتی و تبدیل آن ها به جوامعی مصرفی در بازارهای تولید و فرآوری علم و فناوری جهان معاصر.

۳ــ روی آوردن مسلمانان به فرهنگ و شیوهٔ زندگی غربی و دگردیسی های اجتماعیِ زیان بخش.

۴ـ شکست سیاسی مسلمانان و از دست رفتن یکپارچگی سیاسی پس از فروپاشی دولت عثمانی و قطعه قطعه شدن جهان اسلامی و تبدیل آن به دولت های مختلف و متضاد و در آمدن آن در تحت سیطره و سلطهٔ جهان استکبار.

و...

صاحب نظران و مصلحان اسلامی و فعّالان سیاسی/ دینی از سیدجمال الدین اسدی به این سو غالباً موارد فوق را از علل و عوامل مهم انحطاط مسلمانان می شناخته و می شناسانده اند. و لازم به توضیح است که مقصود اصلی متفکران از «دوری مسلمانان از منابع و مصادر اصیل اسلامی» بُعد عملی بود. زیرا آنان همان طور که پیشتر اشاره گردید، فرض را بر این قرار داده بودند که به لحاظ ایمان و یقین همهٔ مسلمانان درسطح مطلوبی قرار دارند و فقط عمل نکردن به احکام و ارتجاع عملی مسلمانان است که به منحطّ شدن آنان منتهی شده است و اگر کاری شود که مسلمانان دوباره به اسلام باز گردند و به آن جامهٔ عمل به پوشانند تمامی مشکلات و معضلات مرتفع خواهد شد و مسلمانان به شکوه نخستین باز خواهند

گشت. در صورتی که عمل نکردن به احکام خود معلول ضعف و یا نقصان ایمان و مسبوق به آن بود.

حضرت مولانا محمد الیاس می گوید:

«اغلب مردم چنین تصور می کنند که چون ایمان موجود است پس باید به کارهایی مشغول شد که رتبهٔ آن ها بعد از ایمان است، در صورتی که هنوز هم باید برای ایجاد ایمان تلاش کرد».[1]

تردیدی نمی توان به خود راه داد که متفکّران و مصلحان اسلامی دربارهٔ دوری مسلمانان از منابع و مصادر اصیل اسلامی و رشد منحنی دین گریزی و دین ستیزی و علل بروز گسل بین نهادهای دینی و مردم مطالعات گسترده و پر حجمی را بانجام رسانیده و علل و عوامل فراوانی را در ظهور این پدیدهٔ شوم دخیل دانسته اند. اما به اعتقاد بزرگان دعوت و تبلیغ، مصلحان دینی در تعلیل سلسلهٔ علل از تشخیص و کالبد شکافی دقیق و طرح رهیافت های مؤثر در نگاه به علة العلل (= اصل العلل) عاجز بوده اند.

علة العللی که همهٔ علل به نوبهٔ خود، معلول و مسبوق به آن اند. بدین خاطر بوده است که تلاش ها و مبارزات جملهٔ مصلحان از محدودهٔ اصلاحات جزیی احیاناً چالش زا فراتر نمی رفته است. اصلاحات جزیی ای که خود محکوم و مقهور سیل بنیانکن پدیدهٔ بی دینی جهانی گردیده و بسرعت رنگ می باخته است.

---

[1]- همان مدرک، ص ۱۸۴.

به عبارتی، فراگیر نشدن و سپس پایدار نماندن مبارزات و اصلاحات مصلحان دلیل آشکاری بر این حقیقت شبهه ناپذیر است که به گفتهٔ حضرت مولانا محمد الیاس- رحمه الله- اصل را فرو نهاده و به فرع پرداخته اند و به تعبیر دیگر ناکامی های مصلحان مولود فرافکنی موضوع از اصل به فرع بود. و هم از این منظر جدید بود که مولانا با فهمی نو از پروسهٔ اصلاحات نهضت جهانی جماعت تبلیغ را پی افکند. و منظر فوق را پارادایم اصلی و ساختار گرایانهٔ ظهور و استمرار نهضت جماعت تبلیغ قرار داد و این در جنبش بیداری اسلامی قرائت و فهمی کاملاً نو و تازه بود. مولانا ابوالحسن ندوی- رحمه الله- در این باره به یک نمونه در زمان خود مولانا محمد الیاس این گونه اشاره می کند:

«یک بار در منطقهٔ میوات بر سر مسائل اختلافی، سلسله مناظراتی آغاز شد. مردم با ذوق و شوق به سوی آن متوجه شدند. مولانا نامه ای به اهل میوات نوشته آنان را چنین نصیحت کرد:«این مطلب را به تمام مساجد جامع و تجمّعات مردم ابلاغ نمایید که آن ملتی که هنوز دربارهٔ کلمهٔ «لا اله الا الله» که اساس اسلام است آگاهی ندارد، بی اعتنایی آن نسبت به امور بنیادین و مشغول شدن به امور جزیی و فرعی کار بسیار اشتباهی است».[۱]

همین مسأله را می توانیم با همه جانبه نگری در درخشان ترین دوره های علمی پس از عصر خیر القرون به عنوان یک نشانوارهٔ

---

[۱]- همان مدرک. ص ۱۹۰.

مهم رشد و نمو پدیدهٔ بی دینی مدنظر قرار دهیم. اندکی تأمّل و درنگ در عصرهای طلائی علم و دانش، ما را بدین مسأله ره می نماید که همهٔ همّت ها و کوشش های علمی مردم آن زمان صرف مجادلات، مباحثات و گرایش های فرقه ای و صنفی از یک سو و تفصیلات و تشریحات عبث و بیهوده بسیاری از مسائل غیر ضروری و چالش بر انگیز از سوی دیگر شد. به گونه ای که «اصل دین» (= ایمان و یقین) و اهمّیّت آن مغفول ماند. این زمانی روشن تر می شود که کسی در تحقیقی مقایسه ای مباحث و گفتمان های علمی آن زمان را مطالعه کرده و ببیند که از مجموع آن مباحث و گفتگوهای علمی چه مقدار صرف «اصل دین» (تقویت ایمان و یقین و حرمت بخشیدن به دین) شده و چه مقدار صرف مسائل جزیی و فرعی غالباً غیر ضروری و چالش آفرین.

گویند موقعی که مغول ها وارد شهر بغداد شدند، عالمان بغداد مشغول بحث و منازعه بر سر این مسأله بودند که آیا خفاش که بچه زاست از او خون حیض می آید یا خیر و گویند آن چنان سرگرم بحث و گفتگو بودند که مغول ها شهر بزرگ بغداد را به خاک و خون کشیده و هزارها نفر را قتل عام نمودند در حالی که آنان هنوز از منازعهٔ خویش بر سر مسألهٔ مزبور فراغت نیافته بودند!!

حضرت مولانا محمد الیاس می فرماید علت اصلی عدم موفّقیّت مصلحان در به ثمر رساندن تلاش ها و کوشش های خود در سطوح عالی جهانی این بوده است که گمشدهٔ خود را در مواردی می جستند که خود آن موارد جزیی و فرعی بوده اند و به همین خاطر نیز بوده است که کوشش های شان در دفع فتنه های بزرگ و

یـا بـرای ایجـاد اصـلاحات فراگیـر حاصـلی نداشـته و همـواره بـا مشکلات و درد سرهای عمده دست و پنجـه نـرم مـی کـرده انـد. و بیشترینه، در ایجاد اصلاحات پایدار ناکام مانده اند و از این بـه بعـد هم مادامی که اصلاح طلبان و مصلحان دینی روی محـور جزئیـات محـدود باشـد و از «اصـل» (FOUNDATION) غافـل بـه ماننـد دست آنها در به ثمـر رسـاندن تـلاش هـای شـان هـم چنـان کوتـاه خواهد بود و خرما بر نخیل.

درخشند گی و جذّابیّت امور جزیی و فرعی، خود همـواره یـک عامل بزرگی بوده تا مردم و عالمان اسلامی را از توجّـه و پـرداختن به مسائل در سطوحی کلان تر و مهم تر باز به دارد. و می دانیم کـه این شیوۀ اصـلاحی گـری ـ مشغول شـدن بـه فـروغ و فـرو نهـادن اصول ـ هیچ گاه در متوقّف ساختن سیل بنیانکن پدیـدۀ بـی دینـی مؤثر واقع نگردیده است. این نکتۀ باریک تـر از مـو و تیزتـر از تیـغ فـولاد از نظـر تمـام مـصلحان، پـس از خیـر القـرون بـه جهـت درخشند گی، جذّابیّت و شوق انگیزی امور فرعی و جزیـی پوشـیده و مخفی مانـد. حـضرت مولانـا محمـد اليـاس پـس از خیـر القـرون نخستین کسی بود که به این نکتۀ مهم و بنیـادین پـی بـرد و ایـن در حالی بود که وی در محیط علم و عرفان به سر می برد. همان عاملی که همـۀ مـصلحان را بـه خـود مـشغول سـاخته و حجـابی زمخـت و ضخیم در مقابل دید گان آنان بود.

حضرت مولانا سید ابوالحسن ندوی در این باره می نویسد:

«محیط مبارک و با صفایی که نخـستین بخـش از زنـدگی مولانـا محمد الياس در آن سپری شـده بـود بـا توجـه بـه فـضای دینـی و

معنوی آن، خیلی مشکل و دور از تصور بود انسان به تواند به اوضاع دینی مسلمانان پی برده و به این نتیجه برسد که ایمان و یقین به سرعت رو به ضعف نهاده و قدر و منزلت دین دارد از دل های آنان کوچ می کند. زیرا در آن محیط فقط عالمان و افراد متدیّن زندگی می کردند. بنابر این پی نبردن به وضعیّت نامطلوبی که مسلمانان داشتند، یک امر طبیعی بود.

انسان در آن محیط چنان تصور می کرد که مسلمانان از مرحلهٔ مکی عبور کرده و اکنون در مرحلهٔ زندگی مدنی قرار گرفته اند که باید به تأمین نیازهای زندگی مدنی به پردازند.

چیزی که در مورد خدمت به دین به نظر می رسید این بود که باید به تأسیس مدارس دینی، اشاعهٔ کتب، تدریس حدیث، تألیف و نگارش کتاب، قضا و افتا،، ردّ بدعت ها و مناظره با اهل باطل و احقاق حق، تزکیه و عرفان همت گماشت. خیلی مشکل بود که ذهن انسان در آن محیط به چیز دیگری منتقل شود. وضعیّت آن جا طوری بود که گویا زمین هموار و آماده است. کاری که باید انجام به گیرد، نهال کاشتن و نهادن درخت است و این نقطه نظر به لحاظ وضعیّت آن محیط نادرست نمی نمود. زیرا بر اثر تلاش بزرگان دین، زمین دین آن منطقه کاملاً آباد و باغ دین سرسبز و شاداب جلوه می کرد. اقتضای طبیعی آن محیط این بود که مولانا محمد الیاس- رحمه الله- به یکی از شعبه های خدمت دین متوجه می شد و با استعداد و صلاحیّت خدادادی خود در آن شعبه کسب کمال نموده و مانند سایرین به خدمت دین به پردازند.

لیکن خداوند متعال در این خصوص او را مورد عنایت و راهنمایی خاص خود قرار داد و در نظر او این واقعیّت را عیان و آشکار ساخت که سرمایهٔ اصلی دین از دست مسلمانان دارد می رود. آن زمینی که قرار است بر آن درخت کاری صورت به گیرد، به ریگ زاری تبدیل شده و دارد صلاحیّت رویاندن را از دست می دهد؛ ضعف در عقاید اساسی روز به روز افزایش می یابد.

به تعبیر خود مولانا، آن عقایدی که «امهات العقاید» هستند کیفیّت امّهات بودن و صلاحیّت اثبات و پرورش را از دست داده اند، یعنی نمی توانند عقاید فرعی و ضمنی را به وجود آورند. یقین به خداوی متعال و رسالت حضرت محمد- صلی الله علیه و سلم- ضعیف شده و اهمیّت زندگی آخرت رو به کاهش است. عظمت فرمان های خداوند عزوجل و کلام رسول الله- صلی الله علیه و سلم- و احترام دین و شریعت در نظر مردم کم شده و علاقهٔ به اجر و ثواب (= ایمان و احتساب) از دلها رخت بر می بندد».[1]

استاد در جایی دیگر می نویسد:

«در محیط مبارکی که مولانا در آن پرورش یافته بود غیرت اسلامی و عشق به سنّت نبوی و احساس حفظ شریعت هرگز اجازه نمی داد که به یک منکر و گناه فرصت بقاء داده شود یا این که در انجام یک معروف هر چند کوچک از تأخیر و درنگ کار گرفته شود، در واقع نتیجهٔ همین صلابت و استقامت دینی بود که در آن محدودهٔ دینی ده ها معروفات رواج پیدا کرد

[1]- همان منبع. ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

و بساط ده ها منکر از میان برچیده شد و سنّتهای بی شماری بر اثر تلاش ها و فداکاری های بزرگان دین احیاء گردید. فجزاهم الله عن الاسلام خیر الجزاء.

این غیرت دینی و عشق به سنّت نبوی که در نهاد مولانا آمیخته شده بود، در آن محیط پرورش یافته و مستحکم تر گشت. اما بر خلاف روش معمول آن محیط، این نکته در ذهن مولانا روشن شد که راه از بین بردن منکرات این نیست که در پی از بین بردن هر منکر، اقدام مستقل صورت به گیرد. گاهی برای از بین بردن یک منکر عمرها می گذرد اما آن منکر از بین نمی رود و اگر از بین به رود این یک اصلاح مقطعی خواهد بود و گاهی اوقات منکر دیگری جای آن را خواهد گرفت. در دنیا صدها منکرات وجود دارد، اگر عمرها سپری شوند بازهم همهٔ آن ها را نمی توان از بین برد.

به نظر مولانا روش درست این بود که با توجه به اوضاع کنونی نباید مستقیماً بعضی از منکرات موجود را مورد تعرّض قرار داد، بلکه به جای آن، درک و شعور ایمانی و احساس دینی را باید بیدار کرد و به تکثیر و ترویج معروفات باید مشغول شد.

مولانا- رحمه الله- صرفاً به اصلاحات جزیی و موضعی قایل نبود و می فرمود: «شما آن قدر معروفات را گسترش به دهید که جوّ عوض شود، آن گاه این منکرات در جای خود به دون جدال و مشکلات نابود خواهند شد، هر قدر معروفات بیش تر منتشر شوند به همان مقدار منکرات کاهش می یابند».[1]

---

[1]- همان مدرک. ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

فرو گذاشتن امور بنیادین و در دست گرفتن امور جزیی و پرداختن به درمان موضعی و مقطعی و تسکینی دردها به جاهلیّت قرن های نوزدهم و بیستم منتهی گشت. جاهلیّتی که با تصوّر آن مو بر بدن سیخ می شود. مسلمانانی که کار دعوت در سرلوحهٔ زندگی شان قرار داشت از «معمولات یومیّه»ی آنان به کلّی حذف گردید. به روید و به تمام رساله هایی که دربارهٔ «معمولات یومیّه» توسط عالمان و عارفان نگاشته شده نظری بیندازید، خواهید دید که علی رغم این که کوچک ترین معمولات از قلم نیفتاده «دعوت» که اوّلین و مهم ترین معمولات روزانهٔ مسلمانان خیر القرون بوده فراموش گردیده است. بنابر این جای هیچ شگفتی نیست که پس از متروک و مغفول ماندن دعوت اسلامی مسلمانانی که صد درصد اهل نماز بوده و در مساجد حضور فعّال و نستوهانه داشتند، اندک اندک تعدادشان به پنج درصد تقلیل یافت. یعنی که نود درصدشان تارک نماز شدند. سهل است در بی نمازی به قدری پیش رفتند که از آن جز اسم بهره ای نیافتند!! نگارنده هیچ وقت این خاطرهٔ دردناک را از یاد نخواهد برد که روزی مرد ناشناسی که سنّ و سالی هم از او گذشته بود و برای خواندن نماز به مسجد آمده بود از ما پرسید که قبله کدام طرف است؟! و خوانندهٔ گرامی از این سؤال شگفت انگیز و کودکانهٔ به عمق بیگانه گی این مرد که خود را مسلمان و خداپرست می داند و در مسجد از قبله می پرسد پی خواهد برد!! مسلمان مسجد ندیده ای که شاید جز همین یک بار هیچ گاه به داخل مسجد نیامده بود!!

یکی از عالمان بلوچستان پاکستان که به همراه جماعتی به مدت چهل روز[1] به منطقه ای از مناطق دور افتادۀ ایالت سند اعزام شده بود گزارش عبرت انگیزی را از وضعیّت بسیار بد و نامطلوب مردم مسلمان آن منطقه ارائه داد. گزارشی که انسان را به بهت فرو می برد و دردمندان دردشناس را به گریه می اندازد؟!

وی در گزارش خود می گفت که بنا به گفتۀ مردم آن منطقه بعد از فتح سند به دست محمد بن قاسم، ما اولین گروهی بودیم که به آن سرزمین پا گذاشته و به دیدار آنان شتافته بودیم. ایشان می گفت وقتی ما وارد منطقۀ آنان شدیم ابتدا از دیدن ما خیلی وحشت زده شدند و از ترس وارد خانه ها شده و درها را بروی ما بستند! پس از این که دیدند ما کاری به آنها نداریم، محتاطانه و با دلواپسی به ما نزدیک شدند و از ما از انگیزۀ آمدن مان پرسیدند و ما در جواب شان پاسخ دادیم که ما برادرانِ مسلمان شما هستیم و به زیارت و احوال پرسی شما به اینجا آمده ایم. طبیعی بود که ابتدا از این پاسخ ما چندان اظهار رضایت و خشنودی نکرده و هم چنان تا چند روز از ما به شدّت دوری می گزیدند. ما هم به طور شبانه روزی بر اصول خود پایبند بودیم و همۀ لحظات و آنات ۲۴ ساعت شبانه روز را در اعمال می گذراندیم. آهسته آهسته مردم، از مرد و زن، کوچک و بزرگ به اعتماد و یقین شان بر گفتۀ ما به سؤال شان افزوده می شد. تا این که با ما مأنوس شده و به گفتگو نشستند و به حرف های ما گوش فرا دادند.

---

[1]- چهل روز پیاده.

وقتی اطمینان یافتیم که آنان کاملاً از وجودمان خشنود شده اند پس از مشوره از همهٔ مردان آن منطقه دعوت به عمل آوردیم و آنان نیز سر موعد مقرّر حضور به هم رسانیدند. سخنگوی جماعت هدف از آمدن مان را برای آنان تشریح کرد و آنان نیز به طرز بی سابقه ای ابراز خرسندی کرده و خیر مقدم گفتند و از این که چند روزی از ما دوری گزیده بودند عذر خواستند!

در اولین مذاکره ای که با آنان به عمل آوردیم به عمق فاجعه آمیز بودن دوری آنان از دین و دینداری پی بردیم. از اسلام و مسلمانی جز اسم چیز دیگری با خود نداشتند. از طهارت، وضو، غسل، تیمم، نماز، روزه و ... به کلّی ناآگاه بودند. وقتی از نماز گفتیم، نفهمیدند که نماز چیست! حتّی یکی از حاضران از ما پرسید که آیا نماز را به همراه خود آوردید یا خیر و آیا آن خوردنی است یا...!!؟ از آنان سؤال کردیم آیا مسجد دارند؟ ما را به یک طویله راهنمایی کردند که در آن جا گاوهای شان را نگهداری می کردند. گفتیم این که مسجد نیست، طویله است! گفتند چرا! این مسجد است و ما این را به عنوان مسجد ساخته ایم و مسجد ما هست ولی حالا از آن به عنوان طویله هم استفاده می کنیم. گفتیم آیا می دانید که مسجد چگونه جایی است و برای چیست؟ می گفتند خیر نمی دانیم مسجد چه گونه جایی و برای چیست اما از پدران خود شنیده ایم که ما مسلمانان مسجد داریم و ما نیز این مکان را مسجد خود می دانیم!!!

داستان عبرت آمیز فوق مشتی نمونهٔ خروار است و میلیون ها نفر از مسلمانان در وضعیّتی مشابه وضعیّت فوق به سر می برند و به طور

مطلق در باب دین و دینداری مصداق:«یُوشَکُ اَنْ یَأتِیَ زَمَانٌ لاَیَبْقی مِنَ الاِسْلامِ اِلاَّ اِسْمُهُ وَ لاَیَبْقیَ مِنَ القُرْآنِ اِلاَّ رَسْمُهُ...» واقع شده اند!

مسلمانانی که صددرصد به ضروریات دین عالِم بودند، به سی درصد تقلیل یافتند. و هفتاد درصد در جهل مرکّب فرو غلطیدند. یعنی از هر صد نفر، هفتاد نفر جاهل به جهل مرکب شدند. نه از علوم دینی بهره ای بردند و نه از علوم انسانی. سهل است حتّی که از سواد خواندن و نوشتن نیز محروم گشتند. مسلمانانی که در اخلاق عالی ترین نمونۀ انسانی بودند به پایین ترین سطح رذایل اخلاقی سقوط کردند. اگر در خیر القرون در مکارم اخلاقی ضرب المثل بودند در قرن نوزدهم و بیستم در رذایل اخلاقی ضرب المثل شدند!!

استاد ندوی- رحمه الله- دربارۀ «اوضاع دینی و اخلاقی میوات» می نویسد:

> «بر اثر غفلت طولانی مسلمانان و عدم توجه مبلّغان، میوات ها به حدّی از جهل و نادانی رسیده بودند که بعد از آن مرحله، به جز ارتداد باقی نه مانده بود.
> مورّخان غیر مسلمان نیز دوری و بیگانگی میوات ها را از اسلام ذکر کرده اند که البته مورّخان مسلمان باید این را حس کرده باشند».[1]

---

[1]- همان مدرک، ص ۵۵.

وی به نقل از «میجر پاؤلت» دربارۀ قوم «میو» این گونه می نویسد:

«ملت «میو» فقط اسماً مسلمان هستند. خدایانی که در روستاهای آنها قرار دارند فرقی با خدایان هندوها ندارند. مانند هندوها جشن می گیرند. ایام «هولی» روزهای جشن و بازی آن ها است. و مانند محرم، عید و شب برات برای آن ارزش قائل اند.
آن ها دیگر اعیاد هندوها را هم جشن می گیرند. بسیاری از کارهای شان توسط روحانی های هندو انجام می گیرد. به جز کلمۀ «رام» تمام نام های هندوها را برخود می گذارند. کلمۀ «سنگهو» به کثرت جزء پسوند اسامی آن ها است. در ایام تعطیلی هندوها، آن ها نیز تمام کارهای خود را تعطیل می کنند.
البته به معابد هندوها زیاد احترام قائل نیستند. وقتی به آن ها گفته می شود، می گویند شما «دیو» ما «میو». میو از اسلام خیلی بیگانه است.
کم تر کسی در میان آن ها پیدا می شود که کلمۀ طیبۀ «لا اله اله الله محمد رسول الله» بلد باشد. تعداد نمازگزاران بسیار اندک و از مسایل اسلامی کاملاً بی اطلاع هستند».[1]

به نقل از نشریۀ «بهرت پور» چنین می نویسد:

«مراسم میوات ها آمیخته ای از مراسم هندوها و مسلمانان است. البته در میان آن ها ختنه و نکاح رواج دارد. مردگان خود را نیز دفن می کنند، به زیارت مقبرۀ «سید سالار غازی» می روند. هر کس زیر پرچم او قسم به خورد مردم قسم او را خیلی محکم

---

[1]- همان مدرک. ص ۵۶ و ۵۷.

تصور می کنند و پایبندی به آن را لازم می دانند. آن ها به زیارت جایگاه های متبرک هندوستان نیز مسافرت می کنند. ولی به حج اصلاً نمی روند. برخی از مراسم هندوها را برگزار می کنند به دختران شان میراث نمی دهند. نام های فرزندان شان آمیخته ای از هندوی و اسلامی است. اغلب میوات ها جاهل و بی سوادند. دربارهٔ زندگی روستایی و کشاورزی سرودها و اشعاری درست کرده اند و آنها را با علاقهٔ خاصی می خوانند. زبان شان مقداری خشن است خطاب به مردم و زن یک سان است. استعمال مواد مخدر در میان شان رواج دارد».[1]

طلیعهٔ نور

در بحبوحهٔ اوج گیری بحران بی دینی که به شکل فزاینده ای متوالی و بی سابقه بود و توفنده شدن امواج آن که در این بزنگاه حسّاس تاریخی می رفت تا آخرین برج و باروهای دینداری ــ خانقاه و مدرسه ـ و آثار و تبعات آن ها را به کلّی قلع و قمع کند و با این وسیله نه تنها مسلمانان بلکه قاطبهٔ بشریت را با خطر جدّیِ نابودی و سقوط مواجه کند؛ مردی در کنار دیگر مصلحان «جنبشِ بیداری جهان معاصر» از سلسلهٔ «ولی اللأهیّه» در این بخش از کرهٔ خاکی برخاست و به الهام خداوند، نهضت بزرگ دعوت و تبلیغ را که به اعتقاد وی «همچون سد سکندری می تواند جلوی این دریای فتنه ها و بحر ظلمات را-که مدارس و خانقاها نیز به جهت

---

[1]- همان مدرک. ص ۵۷.

توفندگی آن به سختی در معرض انقراض بودند- به گیرد».[۱] پس از اندوختن تجارب گرانی برای مسلمانان جهان به ارمغان آورد.

مولانا که خود بنیانگذار نهضت دعوت و تبلیغ بود دربارهٔ اهمّیّت آن در یکی از نامه های اش چنین ابراز احساسات می کند:

«بندهٔ بی مقدار دربارهٔ این (روش) تبلیغ دچار نوعی تحیّرم، حتّی قدرت ندارم آن چه را که در دل و دماغ می گذرد بر زبان آورم و در قالب کلمات تعبیر نمایم، عمل که به جای خود».[۲]

در یکی از مکاتیب می نویسد:

«من نتوانستم یک هزارم این کار را برای مردم عرضه کنم و آن چه را هم که تقدیم کردم یک هزارم آن را هم کسی نفهمید».[۳]

در جایی دیگر دربارهٔ اهمیّت و لزوم این روش تبلیغ در این عصر می فرماید:

«این حرکت زیربنای امّت اسلامی و هدف و مقصود اصلی ظهور این امّت است. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ» در غیر اینصورت برای بقیّهٔ امور و گرفتاری های دنیوی نیاز نه بود که یک امّت به وجود به یابد از روزی که مسلمانان این کار اصلی و دسته جمعی را ترک کرده یا آن را در درجهٔ دوم قرار داده اند از همان روز رو به سقوط و انحطاط رفته اند».[۴]

---

[۱] - همان مدرک. ص ۸۶.

[۲] - همان مدرک. ص ۱۴۹.

[۳] - مشوره ای گرانبها و مفید ص ۲. مولانا سعید احمد خان ترجمه مولوی سعید احمد دامنی.

[۴] - همان مدرک. ص ۱۸۵.

دعوت مؤثرترین وسیلهٔ [تزکیه و] حصول ایمان

مولانا این نهضت را با همین روش، قوی ترین و مؤثرترین وسیلهٔ حصول ایمان و احتساب [و تزکیه] می دانست[۱] که اگر بدان توجه شده و مسلمانان به صورت دسته جمعی به آن روی آورند، به گونه ای که از هر خانه ـ به نوبت ـ یکی بدان به پیوندد اسلام و مسلمانان به شکل صدری شوکت و عظمت خواهند یافت.[۲]

به خاطر همین طرز تفکر و یک سویی وی به دعوت بود که آن را در شرایط و اوضاع فعلی بزرگ ترین فریضه می دانست و می گفت اگر کسی در انجام آن کوتاهی نماید به یقین چنین شخصی عمل دینی دیگری را برای احیاء دین و تقویت ایمان نمی تواند جایگزین آن کند.[۳] بدین دلیل بود که مولانا می گفت آرزوی قلبی من این است که دل و مغز من و فکر و اوقات و نیروهایم به جز در این کار در هیچ کار دیگر صرف نگردد.[۴] در یک نامه می نویسد:«بجز درد تبلیغ و دعوت دیگر هیچ کدورتی ندارم».[۵]

مولانا- رحمه الله- می گوید:

«اگر این کار صورت به گیرد هزاران برابر کنونی مدارس دینی و مراکز تربیتی به وجود خواهد آمد، بلکه هر مسلمانی یک مدرسهٔ ارگانیک، مجسّم و سیّار خواهد شد. آن گاه است که

۱- همان مدرک. ص ۱۳۷.

۲- همان مدرک. ص ۱۴۹.

۳- همان مدرک. ص ۱۱۴.

۴- همان مدرک. ص ۱۴۰.

۵- همان مدرک. ص ۱۴۴.

میراث نبوت در سطح گسترده ای پخش شده و همگنان از آن بهره مند خواهند شد، آن چنان که شایسته آن است».[۱]

دیدگاه عالمان دربارهٔ نهضت دعوت و تبلیغ

پس از این که مولانا نهضت دعوت و تبلیغ را در میوات پایه گذاری کرد عالمان هندوستان این کار را به دیدهٔ تردید می نگریستند.

مولانا اشرف علی تهانوی که ازعلمای بسیار بزرگ هندوستان بود همواره از سوی این نهضت اظهار نگرانی و بل خطر می کرد. در کتاب «مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ» چنین نقل شده است:

«علامّه اشرف علی تهانوی قبلاً خیلی اشکال داشت و می فرمود: وقتی این علماء که هشت الی ده سال در مدارس صرف می کنند در کار تبلیغ و ارشاد کاملاً موفّق نمی شوند و بسا سبب فتنه ها می گردند، پس چه گونه این میوات های بی سواد و به دون علم و تربیت از عهدهٔ چنین کار مهمّی بر می آیند؟».[۲]

اما بعد از آن که ایشان با دریافت گزارش های صحیح به اهمیّت و درستی این کار اطمینان حاصل کرده بود در طی یک ملاقات با مولانا محمد الیاس خطاب به وی این سخن تاریخی خود را در تاریخ دعوت و تبلیغ به ضبط و ثبت رسانید:

---

[۱]- همان مدرک. ص ۱۹۲.

[۲]- همان مدرک. ص ۸۵.

«نیاز به دلیل نیست، دلائل برای اثبات و صدق یک مطلب ارائه می شود. من که از کار عملی مطمئن شده ام حالا دیگر نیازی به دلیل ندارم.ماشاء الله ناامیدی ما را به امید مبدل کردید».[1]

مولانا سید سلیمان ندوی- رحمه الله- می نویسد:

«با توجه به نکات مزبور در مورد اصول دعوت و تبلیغ می توان گفت که: اتّخاذ روش مذکور برای دعوت بسیار نزدیک تر به روش عهد اول اسلام است».[2]

استاد گرانمایه ام مولانامفتی محمد قاسم قاسمی- مدظله العالی- درمقدمهٔ خود بر کتاب «مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ» بنقل از شیخ صالح بن علی الشویمان چنین می نگارد:

«چه تصویر گویا و بسیار زیبائی از حیات اصحاب و تابعان و اتباع تابعان- رضی الله عنهم-، همه اش جهد، ذکر، گفتار زیبا، افعال نیکو، فعالیت های شگفت انگیز اسلامی، چهره های درخشنده با نور علم و ایمان. روی هم رفته روش عملی کتاب الله و سنت رسول الله- صلی الله علیه و سلم- چه زندگی پاک و مبارکی».[3]

شیخ عبدالمجید زندانی می گوید:

«اینها ـ اهل دعوت و تبلیغ ـ اهل و ساکنان آسمان هستند که روی زمین راه می روند».[4]

علامه ابوبکر جزایری می نویسد:

---

[1]- همان مدرک، ص ۸۶.
[2]- همان مدرک، ص ۲۲.
[3]- همان مدرک، ص ۴.
[4]- همان مدرک، ص ۵.

«آثار جماعت تبلیغ در کشورهای مصر، اردن، سوریه، لبنان و یمن هویدا است. چه بسا منحرفانی که به راه راست هدایت شدند و چه بسا افراد غافل و بی پروا به هوش آمدند و چه بسا کسانی که از دین الله اعراض داشتند که بطرف الله رجوع کردند».[1]

نهضت دعوت و تبلیغ حزب نیست بلکه ...

نهضت دعوت و تبلیغ حزبی در کنار سایر احزاب دنیا نیست. بلکه نهضتی ایمانی و عملی است که تمام امّت را تحت پوشش قرار می دهد و همۀ احزاب را در می نوردد.

بسیاری از مسلمانان نهضت دعوت و تبلیغ را یک حزب همانند احزاب دیگر می دانند، غافل از آن که این نهضت قطع نظر از مکانیزه بودن اش چه در هدف و چه در اصول هیچ شباهت و مجانستی با یک حزب ندارد. کسانی که نهضت دعوت و تبلیغ را حزب می دانند یا افرادی بی اطلاع هستند و یا غرض خاصی را دنبال می کنند که در رسیدن به آن چنین منش و روشی را در قبال آن بر گزیده اند.

مولانا محمد قاسم قاسمی- مدظله العالی- می فرماید:

«از خوانندگان محترم صمیمانه استدعا می کنم چنان چه به هر مکتب فکری و حزب و گروهی تعلّق و نسبت دارند، به دانند که سطح فکر حضرت مولانا محمد الیاس بالاتر از مسایل گروهی و غیره بوده است.

---

[1]- همان مدرک. ص ۵.

او هرگز نمی خواسته گروهی به عنوان تافتهٔ جدا بافته تأسیس نموده به فهرست گروه های موجود بیفزاید.
همانا او به عنوان یک مصلح و مجدِّد ژرف اندیش با توجه به سعهٔ صدر و دید وسیع خود به هر فرد و گروهی به عنوان امّت رسول الله- صلی الله علیه و سلم- می نگریسته و خیرخواه، امین و مخلصی برای تمام طبقات امّت بوده و از هر آن چه بوی تفرقه و جدایی به دهد و باعث تنفّر گردد شدیداً گریزان بوده است. لذا همه محتاج هستند که قدر دیدگاه های انقلابی این انسان عظیم را به دانند و از طرح های موفقیّت آمیزش در جهت اصلاح و وحدت امّت استقبال نمایند.
به دون تردید می توان گفت آن چه را که مولانا محمد الیاس مطرح کرده و صفات و احوالی را که او بدان تأکید ورزیده همه افراد و گروه ها و گردانندگان مؤسسه ها، در دنیا و آخرت به آن نیاز دارند.
کیست که نمی خواهد به درجهٔ اعلای ایمان و یقین برسد. کیست که دوست ندارد صفات ایمانی مانند احسان، اخلاص، تقوی، نورانیّت و معنویّت را تحصیل نماید».[1]

از روشن ترین و مستدل ترین دلائلی که می توان با آن حزب نه بودن نهضت دعوت و تبلیغ را به اثبات رساند به شرح ذیل است:

۱ـ به هیچ گرایش و فرقه ای اعتقادی ـ فقهی فرا نمی خواند؛

۲ـ از دخالت مستقیم در مسائل و جریان های اجتماعی و سیاسی به دلیل ثانوی بودن آنها در جدول اولویت بندی می پرهیزد؛

---

[1]- همان مدرک، ص ۳.

۳ـ هدف اوّل را نه حکومت و دولت که تزکیه و تعلیم می داند.[1]

نکات یاد شده دلائلی روشن و آشکار است که حزب نبودن نهضت دعوت و تبلیغ را به خوبی می نمایاند. نگارنده نمی داند آن دسته، صنف و گروه از مردمانی که این نهضت را در کنار احزاب دیگر قرار داده و به چشم یک حزب می نگرند چه دلائلی در دست داشته و تا چه اندازه به دلائل خود اطمینان دارند؟!

به دون تردید نهضت دعوت و تبلیغ یک نهضت ایمانی است که متعلّق به تمامی مذاهب، گروه ها، تشکل ها و احزاب اسلامی، سیاسی و اجتماعی است که در جهان اسلام در عرصه های دینی و غیره حضور دارند و به عنوان یک اولویّت می خواهند اعضاء و افراد خود را از یک ایمان و یقین متعالی بهره مند سازند.

علامه ندوی- رحمه الله- می گوید:

«مولانا با توجه به همّت بلندش هرگز راضی نبود این کار در هندوستان محدود و منحصر شود، او در ذهن خود برای گسترش این کار در تمام نقاط جهان مخصوصاً کشورهای اسلامی و ممالک عربی طرح دقیق و مفصلی داشت. گاهی این آرزوی خود را با شور و احساسات اظهار می کرد. او در مورد اثرات، برکات و نتایج این کار بسیار مطمئن و امیدوار بود».[2]

روزی خطاب به یکی از علمای دعوت می گوید:

---

[1]- همان مدرک، ص ۹.

[2]- همان مدرک ص ۱۵۷.

«هدف مرا کسی درک نمی کند. مردم گمان می کنند که این صرفاً حرکتِ نماز است. من قسم می خورم که هرگز این حرکت صرفاً برای نماز نیست، بلکه حرکتِ احیاء کل دین در تمام جهان است».

یک روز به حسرت و درد فرمود:

«آقای ظهیر الحسن، می خواهیم ملت جدیدی بوجود آید».[1]

نهضت دعوت و تبلیغ عطیّه ای الاهی به بشریّت بود

نهضت دعوت و تبلیغ درکنار سایر جنبش های «بیداری اسلامی» عطیه ای الاهی بود که به بشریّت قرن بیستم داده شد. مولانا محمد الیاس معتقد بود که این کار از جانب خداوند به وی محول گردیده و امر به ترویج و گسترش آن در میان مسلمانان جهان شده بود.

به گذارید داستان این رویداد را از زبان خود مولانا- رحمه الله- بشنویم:

«در دوران اقامت ام در مدینهٔ منوره این کار دعوت و تبلیغ به من امر شده که: ـ ما از شما کار می گیریم ـ به همین دلیل چند روزی در اضطراب و نگرانی گذراندم که من ناتوان، چه کاری می توانم انجام بدهم.

بالاخره مطلب را با یکی از عارفان در میان گذاشتم. او فرمود: چرا نگران هستید؛ نفرموده اند که شما کاری انجام می دهید بلکه گفته شده که:«ما از شما کار می گیریم» پس کار گیرنده

---

[1]- همان مدرک ص ۱۵۷.

کار خواهد گرفت. مولانا فرمود از این سخن خیلی احساس آرامش نمودم».[1]

اما این که چه شد که این روش در دعوت و تبلیغ برای اصلاح امّت به وی الهام گردید کاملاً روشن و هویدا است.

مولانا عالمی عارف بود که نزد عالمان بزرگ هندوستان از محبوبیّت خاصّی برخوردار بود. اکثریّت قاطع عالمان آن روز وی را به دیدهٔ احترام می نگریستند. و برخی از آنان دربارهٔ شخصیّت وی سخنانی بیاد ماندنی و تاریخی گفته اند که نشان دهندهٔ عظمت او در نظر آنان است. شیخ الهند مولانا محمود الحسن می فرمود: «هر گاه مولوی محمد الیاس را می بینم به یاد صحابه می افتم».[2] و مولانا رشید احمد گنگوهی در جواب سؤال مولانا محمد الیاس- رحمه الله- که گفته بود که هنگام ذکر احساس سنگینی ـ ثقل ـ می کند، می فرماید: «مولانا محمد قاسم نانوتوی، نزد حاجی امداد الله صاحب از همین احساس شکایت کرد حاجی صاحب فرمود: خداوند عزوجل از شما کار مهمّی می گیرد».[3]

وی هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ عرفانی به مقام بسیار بلندی دست یافته بود. در کار تدریس و شیوهٔ تفهیم روش و سیرهٔ مخصوص به خود داشت. به گفتهٔ علامه ندوی زمانی که در مدرسهٔ مظاهر العلوم به تدریس مشغول بود بیش تر، کتاب هایی را تدریس می کرد که قبلاً نخوانده بود. لیکن خیلی خوب از عهدهٔ تدریس

---

[1]- همان مدرک. ص ۶۴ و ۶۵.

[2]- همان مدرک. ص ۳۹.

[3]- همان مدرک. ص ۴۱.

آن ها بر می آمد و آن بدین علت بود که اولاً؛ برای کار تدریس شوق و علاقهٔ زائد الوصفی داشت و ثانیاً؛ پیش از درس هر کتابی، شروح متعلّق به آن را به خوبی و دقّت مطالعه و تصفّح می کرد.[1]

مولانا بعد از وفات برادرش مولانا محمد به نظام الدین رفته و در آن جا کار تدریس و مسئولیّت و مدیریّت را عهده دار گردید.

استاد ندوی در خصوص تدریس و شیوه و سیرهٔ مطالعهٔ وی این طور می نویسد:

«به درس مدرسه همه تن توجه داشت. با زحمت و جدیّت فراوان به طلاّب درس می داد. و از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید. چنان به تدریس اشتغال داشت که گاهی مستدرک حاکم را قبل از نماز فجر درس می داد».[2]

پس از این که مولانا سلوک را در محضر مولانا خلیل احمد سهارنپوری به پایهٔ تکمیل رسانده و اجازهٔ ارشاد یافت با کناره گیری از تدریس به تربیّت قلبی مردم پرداخت و شبانه روز خود را بی وقفه در تعلیم و تربیت قلبی مردم مصروف کرد و در آن گامی راسخ یافت.

آن چه در این جا خیلی جلب توجه می نماید و نظرها را خیره می کند این است که مولانا بر خلاف سایر متولّیان دینی خیلی زود از کار در مدرسه و خانقاه ناخشنود شد. و شگفت تر آن که وی معتقد گردید که مدارس و خانقاه ها آن تأثیر، رونق و اهمیّت نخستین خود را از دست داده و هم اینک در اثر شدّت امواج

---

[1] و [2] - همان مدرک، ص ۲۷.

فتنه ها در معرض انقراض قرار گرفته اند. به تعبیر دیگر مولانا - رحمه الله- کاملاً پی برده بود که مدارس و خانقاه ها هم چون عصایی هستند که اگر چه بیمار پا شکسته را سرپا نگه می دارند اما برای بیماری که به مرگ مغزی دچار شده بی فایده اند. پدید آمدن این فکر در دل و دماغ مولانا، وی را سخت مضطرب ساخت. اضطرابی که به دون مبالغه در تمام جهان نمونه و شدّت آن در آن موقع در وجود کسی عارض نشده بود. همان درد و رنجی که بعداً منتهی به تأسیس نهضت دعوت و تبلیغ شد.

مولانا ندوی دربارهٔ اضطراب و درد مولانا محمد الیاس می فرماید:

«مولانا پیوسته احساس درد و اضطراب می کرد به طوری که اگر کسی او را ندیده بود باور نمی کرد. گاهی مثل یک ماهی که بیرون از آب باشد به همان صورت می غلتید . و می فرمود: خدایا! چه کنم؟ هیچ کاری نمی شود! گاهی اوقات بر اثر نگرانی و اضطراب، بر رختخواب قرار نمی گرفت. از این طرف به آن طرف می غلتید و چون ناراحتی اش اضافه می گشت از بستر خواب برمی خاست و شروع به قدم زدن می کرد.

یک شب والدهٔ مولانا محمد یوسف پرسید: چه خبر است؟ چرا خوابت نمی آید؟ فرمود: چه به گویم، اگر برایت همین حالت پیش بیابت تو هم بیدار خواهی ماند».[1]

مولانا وقتی متوجه شده بود که تودهٔ مردم که بدنهٔ اصلی جامعهٔ اسلامی و دغدغهٔ اصلی انبیای الاهی بوده اند از دین و دینداری

---

[1]- همان مدرک، ص ۱۴۶.

فاصله گرفته و به کلّی بیگانه شده اند و مدرسه و خانقاه هم کارآیی شان بسیار محدودتر و ناکافی تر از آن است که به توان به وسیلهٔ این دو روش و شیوه تودهٔ مردم را به سوی دین و دینداری سوق داد و با این دو راه فضای دینی را عمومیّت بخشید و این در حالی است که تنها راه مبارزه با فتنه ها و خواری های ناشی از بیگانه گی با اسلام دیندار کردن تودهٔ مردم است، به سختی بی تاب شده و از خواب و خوراک افتاده بود و در همین دوره بود که هم از مدرسه و هم از خانقاه بخاطر جزیی، موضعی و تسکینی بودن اصلاحات آنها قطع امید کرد.

استاد ندوی- رحمه الله- می نویسد:

«ویژگی اصلی زندگی مولانا محمد الیاس که او را به مقام رفیع خدمت دین اوج داد، همانا همّت بلند وی بود. به همین دلیل او در زمینهٔ خدمت دین و اصلاح خلق به هیچ مرحله ای از مراحل ابتدایی، قانع نشد و تا زمانی که به سر منزل نرسید، هرگز از مبارزه دست نکشید و استراحت نکرد.

مولانا از خدمات و اصلاحات جزیی که توسط مکاتب صورت می گرفت کم کم نامطمئن شد. او احساس کرد که اثرات محیط و جهل و تاریکی عمومی بر مکاتب نیز سایه می افکند. مشکل این جاست که اولاً؛ طلاب کاملاً اصلاح و تربیت نمی شوند. ثانیاً؛ آن هایی که نسبتاً از علم دین و تربیت اسلامی بهره مند می شوند، وقتی در محیط خارج قدم می گذارند دیری نمی گذرد که خود آن ها در دریای جهل و بی دینی که از چهار سو آن ها

را احاطه کرده است، چنان غرق می شوند که نام و نشانی از آن ها باقی نمی ماند.

در میان عموم مردم طلب دین وجود ندارد که فرزندان خود را با علاقه و اهمیّت به مدارس به فرستند و در دل های شان قدر و منزلت دین وجود ندارد که بعد از فراغت تحصیل فرزندان شان، قدرشناس آن ها باشند و سخنان شان را با اهمیّت گوش کنند، بدین طریق مکاتب بر زندگی شان اثر نمی گذارند».[1]

البته اجازه به دهید نظر و دیدگاه تاریخی و ماندگار حضرت مولانا محمد الیاس کاندهلوی- رحمه الله- را که در آخرین روزهای حیات خود با مولانا شاه عطاء الله بخاری- رحمه الله- در میان گذاشت در این جا به طور کامل بنویسم.

مولانا خطاب به مولانا شاه عطاء الله- رحمه الله- بخاری می گوید:

«جناب سید! من نخست به کار تدریس در مدرسه پرداختم، طلاب با استعداد به کثرت در حلقهٔ درسم می آمدند، فکر کردم نتیجهٔ کوشش و جدیّت من با آن ها چه خواهد شد؟ این ها که برای عالم و مولوی شدن به مدرسه آمده اند. بعد از تحصیل علم، عالم و مولوی شده یکی از شغل های معروف را انتخاب خواهند کرد. بعضی ها برای امرار معاش علم طبّ خوانده به درمان و معالجهٔ بیماران خواهند پرداخت. عده ای در امتحان مدارس دولتی و دانشگاه شرکت کرده بعد از گرفتن مدرک در دبستان و دبیرستان- بقصد امرار معاش- استخدام خواهند شد. بعضی دیگر

[1]- همان مدرک، ص ۶۲.

خدمت در مدارس دینی را ترجیح خواهند داد. بالاخره به جز کارهای فوق چیز دیگری نخواهد شد، بعد از این فکر، دلم منصرف شد.

بعد از آن، زمانی رسید که شیخ و مرشدم به من اجازهٔ بیعت عنایت فرمود. من به تلقین و ارشاد مراجعت کنندگان مشغول شده در این زمینه زیاد توجه کردم. به لطف الاهی مراجعت کنندگان به زودی تحت تأثیر قرار گرفته طوری احساس ترقی و رشد می نمودند، که خود بنده دچار حیرت شدم. به فکر افتادم که نتیجهٔ این کار چه خواهد شد. حداکثر تعدادی ذاکر و صاحبان حال به وجود خواهند آمد و بعد مشهور خواهم شد. فلان می آید که برای من دعا کنید تا در دادگاه حاکم شوم. دیگری می آید که به من تعویذ به دهید. یکی می آید که برای ترقی تجارت و کسب من دعا کنید.

آخرین ثمرهٔ این کار تعدادی اهل ذکر خواهند بود که این سلسله را ادامه خواهند داد. بالاخره از این کار نیز منصرف شدم ...».[1]

۱- همان مدرک. ص ۱۹۱. در سال ۷۶ هـ.ش. نگارنده با مشورت حضرت مولانا مفتی محمد قاسم قاسمی مدظله العالی به رائی وند عزیمت کردم و به مدت چهارماه، به اصطلاح اهل جماعت تبلیغ تشکیل شدم. بعد از یکی دو هفته یکی از دوستان مولوی؛ به نام مولوی عبدالناصر قدری زاده؛ ساکن چابهار، که اخیراً درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست- خدای تعالی رحمتش کناد- به بنده گفت: فلانی! چقدر خوب است که شما نزد مولانا مفتی زین العابدین؛ یکی از علمای دعوت و تبلیغ که در مرکز دعوت و تبلیغ رائی وند هستند و از اهل ارشاد و بیعت می باشند شرفیاب شده و با او جهت تزکیه و اصلاح دست بیعت به دهید. در حالی که به شدّت شگفت زده شده بودم گفتم: بساط بیعت... و طریقت... آنهم در مرکز دعوت و تبلیغ؟!! گفت: بله! خیلی از مولوی ها رفتند و با ایشان بیعت کردند و...!! با تعجب پرسیدم روش بیعت دادن ایشان چه گونه است و چه چیزی را تلقین می کند؟ گفت: روش ایشان خیلی بدیع، ساده و راحت است. گفتم: می شود توضیح به دهید؟ گفت: خیلی خلاصه است، هنگام بیعت استغفار را تلقین می کند و می گوید به روید به کار دعوت و تبلیغ مشغول شوید و آن را در زندگی خود کار و وظیفه ی اصلی خود به دانید و در انجام آن کوتاهی نکنید! سبحان الله!! تو خود به خوان حدیث مفصل از این مجمل!

اگر چه مولانا از مکاتب و خانقاه ها قطع امید کرده بود اما از آن جا که دین اسلام را دینی جاودانه می دانست که مطابق با بسیاری از نصوص موجود در قرآن و سنت روزی بر همهٔ جهان سیطره خواهد یافت، همواره چشم به آسمان دوخته بود و در محراب، دعا با سینهٔ سوخته و گونهٔ تر و نگاه نگران ، از خدای تعالی چاره خواهی می کرد و مصداق کامل «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» شده بود و لحظه ای از آسمان چشم بر نمی داشت تا این که بشارت «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ...» به تحقّق پیوسته و وعدهٔ «فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا...»[1] عملی گردید و خدای تعالی به این بزرگ مرد قرن بیستم رسالت و مسئولیّت پایه گذاری نهضت عظیم دعوت جهانی جماعت تبلیغ را در ۱۳۵۴ هـ عنایت کرد.

دعوت و تبلیغ بالاترین مسئولیّت است

آن گونه که از آیات و روایات برمی آید بالاترین مسئولیّت در اسلام امر دعوت و تبلیغ است و این به دلیل این است که دعوت و تبلیغ اصلی ترین شاخصه ای است که امّت اسلام را بر سایر امّت ها برتری داده است. اگر به پرسیم چه چیزی موجب برتری و بهتری امّت اسلامی بر امّت های گذشته گردیده است؟ جوابی جز مسألهٔ امر به معروف و نهی از منکر ـ دعوت و تبلیغ ـ صحیح نخواهد بود.

---

[1]- بقره/۱۴۴. ما روگرداندن تو را گاهگاهی به سوی آسمان می بینیم (و پیام آرزوی قلبی تو را جهت ... دریافت می کنیم) پس تو را به سوی قبله ای متوجه می سازیم که از آن خشنود خواهی شد. (تفسیر نور ـ خرمدل)

دعوت و تبلیغ در صورتی که در مقیاس ملّی امکان طرح پیدا کند به بارانی می ماند که سرسبزی و شادابی و ثمربخشی باغستان دین به بارش مداوم و مستمرّ آن نیاز قطعی دارد و قطع شدن آن پژمردگی و سپس نابودی اجتناب ناپذیر باغستان دین را به دنبال خواهد داشت.

زمانی که سلسله جنبان رسالت و نبوت برقرار بود وظیفهٔ دعوت و تبلیغ بر دوش انبیای الاهی بود که یکی پس از دیگری عهده دار آن می گردیدند و اقوام و طوائف را به دینداری فرا می خواندند. اما با خاتمه یافتن این سلسلهٔ مبارک وظیفهٔ دعوت و تبلیغ که در گذشته فقط به پیامبران اختصاص یافته و مایهٔ شرف آنان بود به امّت مرحومهٔ حضرت محمد بن عبدالله- صلی الله علیه و سلم- سپرده شده و مسئولیّت داده شد تا پیامبر وار در دعوت و تبلیغ دین و دینداری کوشیده و در سمت و سوی تأمین و تحقّق مطالبات و انتظارات دین الاهی لحظه ای از پا ننشیند و از فداکردن جان، عمر و مال خود در پای دین دریغ نورزد. بکشد و کشته شود اما نقص در دین را هرگز تحمل نکند. و از رویش هرگونه خارین مخلّ مطالبات و انتظارات دین الاهی در مزرعهٔ دین ورزی و دینداری به شدّت واکنش نشان دهد. بیوگی زن، یتیمی فرزندان، جلای وطن، تبعیدی و مردن را در راه و مسیر درخشندگی، شادابی و پایداری دین به جان به خرد و از تمسخر و یا دشمنی حتی نزدیک ترین کسان و خویشاوندان اش وقعی ننهد.

همان گونه که دعوت و تبلیغ بالاترین وظیفه است، به همین سان از واجبات بزرگ نیز می باشد. حضرت مولانا محمد

الیاس می فرمود امروزه مسلمانان ترک نماز، روزه و... گناه می دانند لیکن ترک دعوت را که به خاطر ترک آن ایمان از قلوب مسلمانان بیرون رفت گناه نمی دانند. وی معتقد بود که مسلمانان باید توبه کرده و به آن مشغول شوند.

علامه ندوی دیدگاه مولانا محمد الیاس را دربارهٔ اهمیّت نهضت دعوت و تبلیغ این طور می نگارد:

«اسلام چیست؟ گردن نهادن در مقابل فرمان الاهی. باید دید که در فلان شرایط و احوال دستور پروردگار چیست؟ شیطان همیشه ما را از اطاعت دستورها باز می دارد. شیطان معمولا دو نوع حجاب جلوی دیدگان ما قرار می دهد. نوع اول حجاب ظلمانی است. یعنی لذّت و حلاوت کارهای بد و منکرات را به نفس تلقین می کند. دوم حجاب نورانی است. و آن این که از کار افضل دور کرده به چیزی دیگر و معمولی که آن رتبه را ندارد مشغول می کند. نفس تصور می کند که من دارم کار خیر انجام می دهم.

آری! در شرایط و اوضاع فعلی فریضهٔ بزرگ، دعوت و تبلیغ است که اگر کسی در انجام آن کوتاهی نماید با هیچ عبادت دیگری نمی تواند جایش را پر کند».[1]

در صفحهٔ ۱۳۶ آمده:

«مولانا معتقد بود که برای انسان مشغول و ناتوان در این زندگی محدود و مختصر و پر از گرفتاری های گوناگون هیچ عملی از نظر اجر و ثواب و ذخیرهٔ عمل بهتر و بادوام تر از تبلیغ و دعوت

---

[1]- همان مدرک، ص۱۱۳ و ۱۱۴.

و دلالت إلی الخیر نیست. به شرطی که با اخلاص و احتساب انجام به گیرد.
اگر یک شخص همیشه روزه به گیرد و همهٔ شب نوافل به خواند و روزانه قرآن مجید را ختم نماید، یا صدها هزار روپیه صدقه و خیرات کند بازهم از نظر کثرت، نورانیّت، قبولیّت نمی تواند اجر کسانی را دریابد که بنا به دعوت و دلالت إلی الخیرآن ها، ثواب نماز و بقیّهٔ اعمال هزاران نفر، هر لحظه در نامهٔ اعمال شان درج می گردد و باران اجر و ثواب از صدها سال بر ارواح شان می بارد.
بدیهی است که عمل یک شخص و نیرو و اخلاص او نمی تواند با عمل و نیرو و اخلاص صدها نفر برابر باشد، به همین دلیل مولانا دلالت إلی الخیر را بر عبادات و نوافل شخصی - با آن که خودش شدیداً به آن مشغول بود - ترجیح می داد و بیش تر مایهٔ اجر می دانست».[1]

حتی مولانا در سفر حج به یاران اش چنین توصیه می کرد که:

«به جای عمره و دیگر عبادات به کار تبلیغ بیش تر اهمیّت به دهند و می فرمود:«در این زمان و این مکان مقدس هیچ عبادت و عملی بهتر از این کار نیست».[1]

هدف دعوت جهانی جماعت تبلیغ بازسازی اصول دینداری بروش نخستین است

اگر در خاطر مبارک تان مانده باشد دربارهٔ ممتاز بودن قرون نخستین به لحاظ دینداری - ایمان و عمل صالح - از سایر قرن های

[1] و [2]- همان مدرک. ص ۷۵ .

اسلامی به تفصیل سخن گفتیم. در این جا نمی خواهیم باز همان مطالب را عینا تکرار کنیم. اما مناسب می دانیم که به این مطلب اشاره ای داشته باشیم که سال های سال مسلمانان چنین می اندیشیدند که شیوه و سیرهٔ صحابه، مخصوص و منحصر به عصر و زمانهٔ آن ها بوده و چنین شیوه و سیره ای پس از عصر آن ها در هیچ عصری ممکن الوقوع نخواهد بود. همین نوع نگرش و طرز تفکر بود که مسلمانان را از زندگی طیبهٔ صحابهٔ بزرگوار دور ساخته بود. سهل است، آن ها را تا بدین جا سوق داده بود که آنان معتقد شده بودند که حتی مطالعهٔ زندگی، حکایات و شرح حال صحابه نیز برای شان در بُعد عملی چندان مفید و موثر واقع نمی شود. و بنابر این در تاریخ بلند اسلامی کاملا مشاهده می کنیم که اولاً؛ مسلمانان در تطبیق زندگی خود با زندگی صحابه گزینشی عمل می کردند و خود را کم تر از آن می دانستند که بتوانند همان گونه زندگی کنند که صحابه زندگی کرده اند و بلکه چنین اتفاقی را قریب به محال می دانستند. زیرا آنان با توجه به بسیاری از نصوصی که دربارهٔ خیرالقرون از پیامبر اسلام وارد شده بود به چنین نتیجه و ذهنیتی دست پیدا کرده بودند که عصر درخشان صحابه حتی در قالب نمونه سازی و مدل سازی شدهٔ آن تکرار نخواهد شد. و مسلمانان نخواهند توانست همان خلوص نخستین عصر صحابه را دوباره زنده و تابنده کنند. گه گاهی اگر از سیرهٔ صحابه چیزی خوانده و یا گفته می شد، مسلمانان می گفتند آنان صحابه بودند که چنین و چنان توانستند بکنند. ما کجا و آنان کجا!!؟ ما نباید این خیال را در سر به پروررانیم که روزی به توانیم

همانند صحابه زندگی کنیم!! ما اگر فرائض را توانسته باشیم پایبندی کنیم هنر کردیم!!! همین که مسلمانان خود را به اندك ترین عمل قانع ساخته بودند بزرگ ترین عاملی شده بود که همان اندك ترین عمل نیز از زندگی آنان رخت بر بندد و به بیگانه گی کامل آنان به اسلام منتهی گردد. بیگانه گی یی که از اسلام و مسلمانی جز اسم و رسم چیزی بر جای نماند. ثانیاً؛ به شیوه و سیرهٔ مشایخ و بزرگان امّت روی آورده و نصب العین زندگی قرار دادند. سخنان، نصایح و اعمال آنان را بیش تر از سخنان، نصایح و اعمال صحابه، تابعان و اتباع تابعان می خوانده و مقیّد می شده اند. توجه و متابعت از بزرگان به مقدار و میزانی رسید که در زندگی روزمره مذاکرهٔ اقوال و حکایت آنان نزد مردم از مذاکرهٔ اقوال و حکایات صحابه و تابعان و اتباع تابعان از ارج و اعتبار بیش و بیش تری برخوردار گردید.

اگر بر فرض در یک جا دو نفر؛ یکی از صحابه و سیرهٔ آنان و دیگری از صوفیه و سیرهٔ آنان سخن می گفتند، اقبال عمومی به طرف کسی که از صوفیان و سیرهٔ آنان سخن می گفت رجحان بیش تری می یافت. مردم دور و بر کسی حلقه می زدند که از اقوال، کرامات، عبادات و ریاضت های صوفیان داد سخن می داد و از دلیری و دلبری، زهد و قناعت، ایمان و توکل ... اهل طریقت داستان سرایی می کرد.

لیکن وضعیّت یاد شده نیز به قوّت خود باقی نماند و خیلی زود تودهٔ مردم به کلّی هم از شیوه و سیرهٔ صحابه و هم از شیوه و سیرهٔ صوفیه بیگانه شدند و نتیجه به جایی کشید که هم اکنون شاهد

آن ایم. وضعیّتی که همهٔ مصلحان؛ هم مَدْرسیان و هم خانقاهیان تقریبا به یاس و نومیدی رسیده بودند و از رسیدن به اصلاحات فراگیر و جهانی طرفی نمی بستند!!

در هم چنین وضعیّتی شخصیّتی کاملا استثنایی و شگفت انگیز به پاخاست و یکه و تنها ندای بازگشت به سیرهٔ صحابه را سرداد و مردم را از شیفته گی به شیوه و سیرهٔ صوفیان و مشایخ طریقت به شیوه و سیرهٔ صحابه متوجه و مفتون ساخت.

مولانا با توجه به مطالعاتی که از زمان صحابه و طریقهٔ دینداری و اصول آن از یک طرف و زمان پس از عصر صحابه و طریقه های دینداری و اصول آن از طرف دیگر به انجام رسانده بود، به طور دقیق و عمیق به این نتیجه قطعی و جدّی دست یافته بود که اگر قرار باشد با یک برنامهٔ موثر و کارساز به مبارزه و جنگ با سیل بنیانکن بی دینی برویم و با از سر گذراندن امواج فتنه های بزرگ جهت استحکام مبانی و اصول دینداری و توسعهٔ آن در تمام جامعه و سوق دادن تودهٔ مردم به سوی ایمان و یقین و اعمال صالحه موفقیّت چشم گیری داشته و از سیطرهٔ کفر بر اسلام به طور جدّی جلوگیری بعمل آید، راهی نیست جز این که به طریقهٔ پیامبر و صحابه بازگردیم و با همان طریقه و روش بسیار موثر و کارساز که هیچ طریقه و روشی دیگر چون آن به چنین کاری نخواهد آمد به عظمت و اقتدار دینی گذشته و صدری دست پیدا کنیم و با دیندار کردن همهٔ مسلمانان؛ به خصوص عامهٔ مردم و احیا دعوت إلی الله، تعلیم و تعلّم. ذکر و عبادت و اکرام مسلم (= اخلاق اسلامی) در زندگی آنان به شیوه و سیرهٔ صحابه به عنوان چهار اصل دینداری،

مشمول همان امدادهایی از جانب خدای تعالی گردیم که صحابه گردیدند.

این طرز فکری بود که مولانا محمد الیاس- رحمه الله- در اقدامی بی سابقه آن را در قالب پروژه ایی عالی با درکی تازه از سکوی پرش به سوی اصلاحات بنیانی مطرح کرده و روش دعوت و تبلیغ را بر اساس همین طرز فکر پایه گذاری و ترویج کرد. و با این کار متولّیان دینی را به یک تجدید نظرطلبی در آرایش سنّتی نهادهای دینی و علمی/ تربیتی فراخواند.

علامه ندوی در این باره از مولانا چنین نقل می کند:

«مولانا زندگی مسلمانان قرن اول را عمیقاً مورد مطالعه قرار داده بود. زندگانی اصحاب و اخلاق و صفات آنها را همیشه مذاکره می کرد. کتاب هایی در این موضوع، در مجلس وی قرائت می شد. چنان بر خصایص و ویژگی های صحابه کرام و ابعاد زندگی آنها مسلط بود که نظیر وی تا این وقت دیده نشده است. فکر اصلی او همین بود که همان طرز زندگی و روش ذکر و تعلم مجدداً احیاء گردد».[1]

در جایی دیگر بنقل از مولانا می نویسد:

«از دیرباز است که در مورد علم دین این تصوّر بر دل ها نشسته است که راه تحصیل علم دین، کتب و برنامهٔ درسی و مدارس عربی هستند که انسان باید سال ها زحمت بکشد تا آن را حاصل نماید. اما چون هر مسلمانی نمی تواند به این معنا طلبه شود، پس تحصیل علم دین نیز مشکل است.

---

[1]- همان مدرک. ص ۱۹۹.

بر اساس همین تصوّر، تودهٔ مسلمانان گمان برده اند که تعلیم علم دین برای آن ها مقدور نیست، پس زندگی آن ها باید در جهالت سپری شود.

این درست است که کمال و تخصّص در علوم دینی از طریق مدارس عربی بدست می آید. اما این درجهٔ علم نه برای هر مسلمانی ضروری است و نه امکان آن وجود دارد. آن چه که برای هر مسلمانی لازم است تحصیل آن هم زمان با کار و گرافتاری های زندگی کاملا امکان پذیر است.

صحابه کرام- به جز اصحاب صفه- همگی دارای کار و گرفتاری و زن و فرزند بودند. تاجر و کشاورز و اهل حرفه بودند. در مدینهٔ منوره مدرسه ای نیز نه بود، اگر می بود باز هم نمی توانستند طلبه شوند و چندین سال درس به خوانند، اما همه می دانیم که آن ها علم ضروری دین را دارا بودند و از احکام و فضائل بی بهره نبودند.

این علم از کجا بدست شان رسید؟! مسلماً از شرکت و حضور در مجالس رسول اکرم- صلی الله علیه و سلم- و از مجالست و مصاحبت با کسانی که آگاه تر بودند. آن ها ضمن این که در مجالس رسول اکرم- صلی الله علیه و سلم- حاضر می شدند، در سفرهای جهاد از همراهان خود علم یاد می گرفتند و دربارهٔ مسایلی که پیش می آمد سؤال می کردند و در محیط دینی به سر می بردند.

از این طریق به دون این که در مدرسه درس به خوانند، دارای علم شدند. به دون تردید امروز در آن حد و معیار امکان پذیر

نیست ولی باز هم تا حدّی می توان به تقلید از آن ها بهره ای از علم دین گرفت».[1]

وقتی مولانا با علاقه و یقین نهضت دعوت و تبلیغ را در میوات شروع کرد با کمال شگفتی عصر صحابه و شیوه و سیرهٔ آنان در تبلیغ و ترویج دینداری کاملا تداعی گردید و مردم به خوبی تصویری از طرز زندگی و روش ذکر و تعلم صحابه را در عصر و زمان خود؛ یعنی در قرن بیستم با چشم سر دیدند.

علامه ندوی می نویسد:

«بر اثر مجاهدت های این مبلغان مخلص که وسایل خود را بر دوش حمل کرده با خرج شخصی خود از یک روستا به روستایی دیگر و از این سو به آن سو برای احیاء دین حرکت می کردند، در مدّت کوتاهی در منطقهٔ میوات که قرن ها در تاریکی به سر می برد نور هدایت چنان پخش شد و دینداری چنان رواج یافت که مثال آن بی نظیر است...

آری! به دون مبالغه باید گفت تحرک و تلاش مردم در میوات نمونهٔ ساده ای از تلاش قرن اول بود. به راستی اگر کسی کاروان های این مبلغان را در حال حرکت می دید که چه گونه رخت بر دوش و قرآن در بغل با چند تکه نان خشک با مقداری نخود با خود همراه گرفته با زبان مشغول ذکر و تسبیح اند و بر چهره هایشان آثار کار و مشقّت هویدا است. قطعا بینندهٔ آن ها تصویری بسیار خفیف از اصحاب «بیر معونه» را که برای تعلیم قرآن و تبلیغ اسلام به دستور رسول الله- صلی الله علیه وسلم-

---

[1]- همان مدرک، ص ۸۰ و ۸۱.

حرکت کردند و شهید شدند، در جلوی چشمان خود مجسم می دید».[1]

مولانا از مولوی محمد یوسف که از جلسهٔ سالانهٔ مدرسهٔ معین الاسلام که در مورخهٔ ۳۰ جمادی الثانی سنهٔ۱۲۶۳ هجری منعقد بود چنین می پرسد:

«آیا منظرهٔ حرکت کردن دسته های تبلیغی را به مولانا ظفر احمد نشان دادید؟ او گفت: خیر! فرمود: خیلی اشتباه کردید. منظره ای است دیدنی، تا مولانا مشاهده کند که چه گونه در عهد پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- مسلمانان دسته دسته در راه خدا عزوجل خارج می شده اند».[2]

مولانا در یک نامه می نویسد:

«اگر آن طرز زندگی رایج شود و اگر با فدای جان های زیاد این راه باز شود در آن صورت، افراد مشغول امّت محمدی که معمولاً فرصت ندارند می توانند از نعمت رشد و هدایت بهره مند گشته و همیشه از آن استفاده کنند».[3]

در پایان این فصل می توان چنین نتیجه گرفت که هدف و مقصود غایی جماعت جهانی دعوت و تبلیغ بازسازی اصول دینداری شبیه به روش صحابه است. و آن اصول عبارتند از:

۱ـ دعوت إلی الله؛

۲ـ تعلیم و تعلم؛

---

[1]- همان مدرک، ص ۷۰ و ۷۱.

[2]- همان مدرک، ص ۱۱۹.

[3]- همان مدرک، ص ۲۰۳.

۳ـ ذکر و عبادت؛
۴ـ إکرام مسلم.

تلألؤ عصر صحابه

اینها اصول چهار گانهٔ مهمّی است که اگر مسلمانان به توانند بدان ها پایبند شوند و در شبانه روز خود عمل به آن ها را بر خود هموار ساخته و واجب به دانند همانند عصر صحابه:

۱ـ همهٔ مسلمانان داعی إلی الله خواهند شد؛
۲ـ همهٔ مسلمانان عالم به ضروریّات دین خواهند شد؛
۳ـ همهٔ مسلمانان صددرصد اهل نماز،عبادت و ذکر الاهی خواهند شد؛
۴ـ همهٔ مسلمانان «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ وَ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» خواهند گردید.

در اینجا برای حسن ختام این فصل لازم می دانیم این سخن تاریخی سید سلیمان ندوی- رحمه الله- را دوباره نقل کنیم که:

«اتّخاذ روش مذکور برای دعوت بسیار نزدیک تر به روش عهد اوّل اسلام است».

فصل سوم
رویکردی عصری به نقش
شخصیّت پیامبر (ص) در تربیّت انسان مسلمان معاصر

مخاطبان انبیای الاهی تنها نخبگان و نوابغ نبوده اند

آگاهان و مورّخان تاریخ دین به خوبی و نیکی می دانند که در تمام طول تاریخ عریض و طویل دعوت های توحیدی/ آسمانی هیچ گاه مخاطبان انبیاء الاهی، تنها نخبگان و نوابغ جوامع بشری نبوده اند. همان طور که نگاه دینی نخستین ـ نگاه وحی و سنت ـ نیز نگاهی نخبه گرایانه به معنای رایج کلمه که بعدها متداول و مصطلح گردیده نه بوده است.

این جاست که دکترینی را که در تاریخ دین الاهی و شرایع آسمانی/ وحیاتی به وضوح می بینیم، دکترینی است که با نگاه به حرمت نهادن به خرد جمعی از یک سو و محور ثقل قرار دادن «ناس» از سوی دیگر خواه در حوزهٔ معرفت شناسی و خواه در عرصهٔ هنجارهای عملی در بستر زندگی، عامهٔ مردم را بدنهٔ اصلی مدینهٔ فاضلهٔ منظور نظر انبیای الاهی که در تکوین و شکل بخشیدن آن تلاش می کردند، می داند.

برای اثبات درستی و راستی این مدّعا کافی است نگاهی فروتنانه و روشن بینانه به کتاب مقدس و آسمانی؛ قرآن کریم و احادیث پیغمبر مکرم اسلام- صلی الله علیه و سلم- بیفکنیم. همهٔ خطاب ها، خطاب های عمومی و معطوف به همهٔ آدمیان و متدّینان است. و به دون اغراق می توان گفت که در این خطاب ها دغدغهٔ اصلی، عامهٔ مردم اند. و انبیای الاهی که اصلی ترین و سترگ ترین کنشگران، در تحوّلات و تبدّلات فکری، دینی/ اجتماعی تاریخ قطور و حجیم بشر و کاملاً مستظهر به پشتیبانی از سوی مردم عامّه بوده اند، این قشر عظیم و طیف گسترده را که بخش اعظم پیکرهٔ جامعهٔ بشری را به خود اختصاص می دهد در کانون دعوت و رسالت قرار داده و با خطاب هایی چون «یَااَیُّهَا النَّاسُ» و «یَااَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا»، با بیان و انکشاف اهمیّت نحوهٔ اهتمام بدان، گزینهٔ الگوپردازی و مدل سازی را بر اساس مبانی راهبردی/ تشریعی و به عنوان یک استراتژی بنیانی و بلند مدّت و مداوم تئوریزه کرده اند.

چرا این هدف به فراموشی سپرده شد؟

مغفول ماندن روش دعوت نخستین و تخصّصی و فنّی شدن علوم و دروس عالمان و دانشمندان و عارفان اسلامی دو عامل اساسی بود تا عامهٔ مردم عملاً از صحنه و عرصهٔ علم و عمل دینی فاصله گرفته و این خلأ و گسل روز به روز و سال به سال بیش تر و شکننده تر گردد و عموم مسلمانان از دینداری و عمل به احکام، و اوامر و نواهی بیگانه شوند.

در هزارهٔ دوم اسلامی میلیون ها نفر ازمسلمانان عامه، مصداق کاملی از حدیث:«یوشک أن یأتی زمان لایبقی من الإسلام إلا إسمه و لایبقی من القرآن إلا رسمه...» شده بودند. به گونه ای که جز از اسلامِ رسومی و مسلمان شناسنامه ای تجاوز نمی کردند.
- در کنار عوامل فوق- توسعهٔ دامنه عمران و آبادی و پیشرفت در شهرها،[۱] گسترد گی حکومت اسلامی،[۲] تلاش برای تأمین مخارج زندگی و دیگر مسؤلیّت ها و رفع مشکلات و اسارت مدارس نظامیّه- و بسیاری از خانقاه ها- به عادات و قیود[۳] و عوامل عدیدهٔ دیگر بود که ناکارآمدی تعلیمات و آموزه های مدرسی و خانقاهی را در اصلاح و تربیت عمومی آشکار ساخت.[۴] و طبیعی بود که جز عدهٔ اندک و انگشت شماری که خود را کاملاً به آن ها ملحق و وابسته می ساختند برای دیگران مشکل می نمود. و هم از این رو بود که نه مدارس با مردم (= عامهٔ مردم) رابطه داشتند و نه مردم با آن ها در ارتباط بودند.[۵]

دامنهٔ ارتباط مردم با آن ها فقط در استفتاء و دریافت مسائل فقه و امثال آن محدود بود و کاملاً در انزوا و خارج از مسایل جاری جامعه به سر می بردند.[۶] نویسند گان و دانشمندان نیز چنین وضعی

---

۱ - تزکیه و احسان یا تصوف و عرفان ص ۸۰ ابوالحسن علی الحسنی الندوی. عبدالقادر دهقان. انتشارات شیخ الاسلام احمد جام.

۲ - همان مدرک ص ۸۰.

۳ - همان مدرک ص ۸۰.

۴ - همان مدرک ص ۸۰.

۵ - همان مدرک ص ۸۰.

۶ - همان مدرک ص ۸۰.

داشتند. میان آن ها و مردم شکاف فرهنگی و عقلی ژرف و وسیعی وجود داشت که جز افراد معدود و خاصی، دیگران توان عبور از آن را نداشتند.[1] و انگهی ارتباط مردم با مدارس و دانشمندان و نویسندگان فقط ارتباط عقلی و علمی بود که با درون و نفوس آنان سر وکاری نداشت و در قلوب شان جای پایی باز نمی کرد و در زندگی، اخلاق و سرشت آنان هیچ گونه رنگ و اثری نداشت و مردم هم- به جز افرادی نادر- مقید و پایبند آن نبوده و هیچ گونه ارتباط روحی و معنوی با آن نداشتند.[2]

چه باید کرد؟ بیم ها و امیدها

جالب این جاست که خود عالمان و عارفان بدین واقعیّت پی برده بودند که تعلیمات و آموزه های مدرسی و خانقاهی برای همهٔ متدیّنان و دینداران ــ به خصوص برای طبقاتی نظیر بازاریان، کشاورزان، پیشه وران، کارگران و حتی برای بسیاری از خواص جامعه ـ قابل دسترس و تحصیل نبود و اینان که بخش اعظم جامعهٔ اسلامی و انسانی را تشکیل می دهند قادر نیستند در مدرسه و خانقاه و یا هر جای دیگری علوم و معارف مدرسه و خانقاه را بیاموزند. و هیچ کدام از الگوها و مدل های مدرسه و خانقاه اعم از فیلسوف، متکلم، فقیه، صوفی، عارف و ... نمی توانند الگوها و مدل های

---

[1] - همان مدرک ص ۸۰.
[2] - همان مدرک ص ۸۰.

مناسبی برای عامهٔ مردم باشند و مردم با پیمودن مسیر و راه علم و دانش مدرسی و سیر و سلوک در عرفان خانقاهی به چنین مقامات و مناصب علمی و باطنی ای دست یابند.

مولانا محمدالیاس ناامیدی را به امید تبدیل کرد

به دلیل همین اوضاع و احوال بغرنج و نابهنجار بود که رفته رفته مصلحان قرون اخیر از برنامه های اصلاحی خویش به خاطر موضعی و مقطعی بودن شان طرفی نمی بستند و حتی بسیاری از اصلاح طلبان و متجدّدان از ایجاد نهضت های فراگیر و جامعه شمول مأیوس شده بودند و منتظر آن بودند تا دستی از غیب برون آید و معجزه آسا دست به تجدید دین و اصلاح مردم به زند.

سخن تاریخی مولانا اشرفعلی تهانوی- رحمه الله که خطاب به مولانا الیاس پس از تأسیس نهضت جهانی دعوت و تبلیغ گفته بود:

«نیاز به دلیل نیست. دلائل برای اثبات و صدق یک مطلب ارائه می شود. من که از کار عملی مطمئن شده ام حالا دیگر نیازی به دلیل ندارم. ماشاء الله ناامیدی ما را به امید مبدل کردید».[1]

از شواهد صدق این مدعاست.

مولانا محمد الیاس-رحمه الله- که از اراکین بزرگ مدرسه و خانقاه بود و کسی بود که هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ عرفانی به مقام شامخی دست یافته بود، به زودی از مدرسه و خانقاه دست شست و به طرز بی سابقه ای اصلاحات دینی مدارس و خانقاه ها را

[1] – مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ ص ۸۶.

اصلاحاتی جزیی و ناکافی خواند و معتقد گردید که مدارس و خانقاه ها آن تأثیر، رونق و اهمیت نخستین خود را از دست داده است. و حتی در اثر شدّت امواج فتنه ها در معرض انقراض قرار گرفته اند. مولانا مطالعات عمیقی در تاریخ صدراسلام انجام داد و در همین مطالعات بود که عمیقاً پی برد که تحوّل بزرگی که در زمینهٔ تزکیه و تعلم، و تبلیغ و اصلاح، بعد از قرون اولی پدید آمد این بود که دایرهٔ این فعالیّت ها صرفاً به جستجوکنندگان و افراد کنجکاو محدود گردید. برای افرادی که خودشان دارای طلب و احساس بودند هرگونه برنامه ریزی صورت گرفت. لیکن برای کسانی که اصلاً احساس کمبود نمی کردند و طلب و جستجو نداشتند هیچ گونه توجهی نشد در صورتی که شدیداً نیاز به این بود که در میان آن ها نیز احساس و طلب دین ایجاد شود.[۱] و از طرفی مولانا محمد الیاس به یقین پی برده بود که مدارس و خانقاه ها فقط برای کسانی مفید و موثر است که به دنبال تخصّص و کمال علمی و عقلی باشند ولی برای عامهٔ مردم نه تنها مفید و کار آمد نبوده که به دلائلی که بدان ها اشاره گردید موجب دین گریزی و جهل آنان تا سر حد ارتداد شده است.

مهمترین جنبهٔ آدمیان انسانیت مشترک است

تردیدی نیست که از سالیان متمادی جامعهٔ اسلامی تمایز میان عالمان و نخبه گان و عامهٔ مردم را حفظ کرده بود. امّا به نظر می رسید جامعهٔ نوین باید آن را به کناری نهد. باید بدین مسأله به

---

[۱] - همان مدرک ص ۲۰۰.

جدّ پرداخته شود که آدمیان همه گی نخست انسان هستند و بعد می توان ـ که چنین کاری چندان مطلوب هم نیست ـ آنان را عالم یا عامی به حساب آورد. این دیدگاه روشن می سازد که هیچ مرز بندیی بین این دو طیف از انسان ها ممکن و متصوَّر نیست. زندگی روزمرّهٔ افراد دیگر است و در میان باصطلاح عامهٔ مردم نیز افرادی با قدرت ذهنی فوق العاده وجود دارند. و بدین نکتهٔ مهم و درخور ملاحظه باید تاکید أکید کرد و بر آن نشان ویژه گذاشت که:«مهمترین جنبهٔ افراد آدمی انسانیّت مشترک آن ها است.»

در دعوت اسلامی خواص از میان عوام بر می خیزند

مولانا بر این مسأله، اعتقاد راسخ داشت که در دعوت اسلامی باید روشی را در پیش گرفت که عامهٔ مردم مرکز ثقل و بدنهٔ اصلی قرار گیرند. و از میان عامهٔ مردم امّت است که خواص و نخبه گان بر می خیزند. بدین جهت زمانی که مولانا متوجه شده بود که تودهٔ مردم که بدنهٔ اصلی جامعهٔ اسلامی و دغدغهٔ اصلی دعوت انبیای إلاهی بوده اند، از دین و دینداری فاصله گرفته و به کلّی بیگانه شده اند به سختی بی تاب شده و از خواب و خوراک افتاد بود و درست در همین برههٔ تاریخی بود که از مدرسه و خانقاه قطع امید کرد.

امّا شگفت این جا است که مولانا بر خلاف سایر متولّیان و اصطلاح طلبان دینی، اگر چه از مکاتب و خانقاه ها قطع امید کرده بود، امّا از آن جا که دین اسلام دینی جاودانه و سرمدی است و مطابق بسیاری از نصوص در آمده در قرآن و سنّت در آخرالزمان

بر همهٔ جهان استیلا خواهد یافت، همواره چشم به آسمان دوخته بود و در محراب دعا اشک می ریخت و با سینه ای سوخته از خدای تعالی چاره خواهی و فتح مبین می کرد. و همین صفت ویژه و منحصر به فرد بود که وی را از بسیاری مصلحان در قرون اخیر ممتاز و متمایز ساخته بود. پدید آمدن همین صفت و حالت در دل و دماغ مولانا بود که او را سخت نسبت به آیندهٔ مسلمانان مضطرب ساخت. صفتی که به دون مبالغه در اکثر نقاط جهان بعد از قرون اولی، نمونهٔ اعلی و نتیجهٔ آن هم تأسیس نهضت دعوت و تبلیغ بود که به دون اغراق عطیّه ای إلاهی برای دورهٔ آخرالزمانی به شمار می رود.

لزوم ارائهٔ الگویی مناسب برای همه گان

راه و روشی را که مولانا محمد الیاس برای تزکیه و تعلیم، و تبلیغ و اصلاح اتخاذ کرد با تمام راه ها و روش های اصلاحی قرون اخیر کاملا متفاوت و در نوع خود بی نظیر بود. اصل نخست و مهّم این روش، لزوم ارائهٔ الگویی مناسب، مطلوب و قابل قبول برای تمامی طبقات، اصناف، گروه ها و گرایشات موجود در جامعهٔ بزرگ اسلامی بود. الگویی که هم عامهٔ مردم به توانند خیلی راحت و آسوده با آن ارتباطی قبلی، روحی، عاطفی و ظاهری بر قرار کنند و با او همکلام شوند و با جان و دل به آن عشق به ورزند و به دون دغدغه و دلمشغولی قدم بر نقش قدم های او به گذارند در حالی که به یقین به دانند که در راه هدایت، سعادت و کامروایی گام

نهاده اند. و هم سایر گروه ها، احزاب، تشکّل ها، اصناف، نحله ها و گروه های دینی و عقیدتی آن را به دون چون و چرا به پذیرند. الگویی که هیچ فردی و گروهی اعمّ از دینی و سیاسی، ملّی و مذهبی نتوانند زیر بار آن نروند ویا روی آن انگشت به گذارند.

طبیعی بود که ارائهٔ الگو اجتناب ناپذیر می نمود. و مولانا محمد الیاس اعتقادش براین بود که باید الگوی عملی ارائه داد و فقط سخنرانی و نوشته برای تزکیه و تربیت مردم کافی نیست و حتی به دون ارائهٔ نمونهٔ عملی، آن را مضّر می دانست.[1]

وی می کفت: تا زمانی که نمونهٔ عملی جلو مردم نیاید سخنرانی های منبری برای ایجاد عمل کفایت نمی کند.[2] پس از مطالعات و تحقیقات عمیقی که در تاریخ اسلام به عمل آورد بدین نتیجه دست یافت که بعد از قرون اولی نمی توان به چنین شخصیتی دست یافت که با داشتن فاکتورهای فوق به تواند الگویی مناسب، مطلوب و قابل قبول برای تمام آحاد امّت باشد. به خصوص اگر می خواست برای جهانی شدن جنبش دعوت و تبلیغ دو اصل دیگر را به عنوان اصول متمّم و مکمّل در اصول و مبانی آن بیفزاید. اصولی که حرکت دعوت اسلامی در میان قاطبهٔ امّت قبول عام می یافت. و آن اصول این بود:

أـ حرکت دعوت و تبلیغ فرا حزبی باشد و سیاست را در درجهٔ دوّم قرار دهد. بدین معنی که نه خود مرامی سیاسی تدوین و بر

---

[1] – مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ ص ۸۲ و ۸۳.

[2] – همان مدرک ص ۸۳.

اساس آن به فعالیت سیاسی به پردازد و نه با سایر احزاب سیاسی مشارکت سیاسی داشته باشد.

ب ـ حرکت دعوت و تبلیغ حرکتی فرامذهبی باشد. بدین معنی که نه خود گرایش و دیدگاهی فقهی و عقیدتی را ارائه دهد و نه با یکی از گرایشات و دیدگاه های فقهی خود را نزدیک و یا وابسطه سازد.

بنابراین مولانا اگر درصدد بود تا چنین توفیق بزرگی حاصل کند تا علی رغم جنبش های اصلاحی گذشته که دچار محدودیت های صنفی و گروهی شده بودند و اصلاحات آن ها از جزئیات تجاوز نکرده بود و از سویی به خاطر وابستگی ها و تعلّقات صنفی اختلافات سیاسی و مذهبی را تشدید کرده جامعهٔ دینی را با بحران ها و چالش های دینی و سیاسی دچار ساخته بودند دعوت خویش را فراگیر و جهانی نماید، ناگزیر بود این سه اصل را مدّ نظر قرار داده و دعوت خود را در چارچوب این اصول سازماندهی کند. طبیعی بود که اگر مولانا کسی را الگو قرار می داد که فاکتورهای مورد نظر او در وی دیده نمی شد. قطعاً آن بدلیل صنفی بودن نه الگویی مناسب و ملائم برای عامهٔ مردم قرار می گرفت و نه نزد احزاب، گروه ها و سازمان های سیاسی و مذهبی قبول عام می یافت. و تردیدی نبود که در چنین شرایطی اصول دوگانه بعدی نیز صورت عملی و اجرایی به خود نمی گرفت و این معضل نابختیاری مولانا را در برنامه ای که باید به جهانی شدن دعوت او منتهی می گشت رقم می زد و دعوت وی به همان سرنوشت نامیمون و نامبارکی دچار می شد که جنبش های دیگر

بدان دچار شده بودند.و دعوت وی از اصلاحات جزیی و صنفی فراتر نمی رفت!! که در آن وقت کار وی نه تنها گرهی از مشکلات فروبستهٔ جامعهٔ اسلامی نمی گشود که گره مشکلات را کورتر می ساخت و حزب، جریان و نحلهٔ جدید و نوینی را بر احزاب و جریان ها و نحله های قدیم می افزود و گسل اختلافات و تنش های مذهبی و سیاسی مسلمانان را بیش تر می ساخت. و همین معضل اساسی بود که مصلحان گذشته و معاصر را با شکست مواجه ساخته بود و رفته رفته آنان را از دستاوردهای کلان در جامعهٔ جهانی اسلام و توفیق در ایجاد اصلاحات بنیادی و جهان شمول تا حدود زیادی مأیوس ساخته بود.

لیکن مولانا محمد الیاس این ابر مرد استثنایی جهان اسلام کسی نبود که قضیه را خاتمه یافته پندارد و هم چنان کوشید تا این پروسهٔ اصلاحی خویش را براساس فاکتورهای منظور شده بخود براساس قرآن و سنّت عملی سازد و امّت اسلامی را از بن بست موجود خارج کند.

شاید یکی از عوامل تشدید اضطراب و بی تابی وی در زمان پس از قطع امید از مکاتب و خانقاه همین قضیه بوده است. به هر حال مولانا به همین سادگی نمی توانست از کنار آن به گذرد و مثل سایر مصلحان و عالمان به اصلاحات جزیی دل ببندد. و از شواهد و قراین چنین بر می آمد که وی کاملاً به گشودن این مشکل فروبسته امید بسته بود و برون شوی را جستجو می کرد که دستیابی بدان را ممکن می دید .

سرانجام خداوند اضطراب، سوزدل ها و گریه های بی وقفهٔ وی را به ثمر نشاند و این از سنّت های لایتغیّر إلاهی است که کار و تلاش هیچ جوینده ای را به دون نتیجه و پاسخ نمی گذارد. و مولانا ناباورانه به آن چه که می خواست رسید و سدّ پولادین یأس و ناأمیدی را که در برابر مصلحان قد برافراشته بود در هم شکست و چشمهٔ زلال و شفّاف امید و شادابی و نشاط بار دیگر جوشیدن گرفت.

به هر تقدیر مولانا با إلهام إلاهی اصل نخست را که ارائهٔ الگوی مناسب، مطلوب و قابل قاطبهٔ امّت اسلامی است شناسائی کرد. و آن «الگوی شخصیت پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم-»[1] بود.

الگوسازی و مدل پردازی مولانا
کاملاً منحصر به فرد و بازگشتی به عهد اول اسلام بود

شاید کسانی که دیر باورند این تصوّر را القا کنند که طرح و ارائهٔ شخصیت پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- به عنوان الگوی اعلی برای پروراندن انسان مسلمان را نمی توان توفیقی برای مولانا محمد الیاس به حساب آورد. زیرا همواره مصلحان و متفکران شخصیّت پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- را الگوی اعلی معرفی کرده و می کنند. امّا ما در پاسخ می گوییم این بار این نظریه با نظریّات مصلحان گذشته و حال خیلی متفاوت است.

[1] – البته قابل ذکر است که حضرت مولانا محمد الیاس در دعوت و تبلیغ از قصص تمام انبیاء بهره می جست و تمام انبیاء را بعنوان بهترین الگو و سرمشق دعوت و تبلیغ دین خدا در طول تاریخ و برای مسلمانان قرار می داد.

اگر سایر مصلحان از الگو بودن شخصیّت پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- سخن رانده اند امّا واقعیت این است که وقتی مرحلۀ عمل که می رسید باز الگوهای دیگر جلو مردم می آمد، در خانقاه شیخ بود که الگوی عملی مرید بود و در مدرسه استاد، و در حزب... طبیعی بود که این الگوها هیچ کدام نمی توانست الگوها و سرمشق های تمام عیار واقع گردد. بنابراین الگو بودن شخصیّت پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- نزد مصلحان، عالمان و حکیمان فقط در حدّ نظر و اعتقاد صرفْ بود و هیچ گاه به طور مستقیم الگوی عملی قرار نمی گرفت و شخصیّت وی جلو مردم نمی آمد. در حالی که این بار آن چه توسط مولانا محمد الیاس مطرح شد فقط در حرف صرف، نظر و اعتقاد صرف محدود نماند. به روید اصول، مبانی و مؤلفه های نهضت جهانی دعوت و تبلیغ را با تعمّق نظر و به دور از حساب و کتاب های صنفی و با خلوص نیّت مطالعه و سپس با خروج در راه دعوت و تبلیغ آن ها را عملاً تجربه کنید. آن گاه خواهید دید که تا چه حدود الگوی عملی شخصیّت پیامبراکرم- صلی الله علیه و سلم- جلوی انسان می آید. و متوجه خواهید شد که آن چه مولانا دربارۀ تربیت و تزکیه بر الگوی شخصیّت پیامبراکرم- صلی الله علیه و سلم- ارائه کرده تا چه میزان با گذشته متفاوت است.

توفیق مولانا در ارائهٔ شخصیّت
پیامبر به عنوان تنها الگوی مناسب در تربیت و تزکیه

توفیق مولانا در مورد اصل نخست موفقیّت وی را در مورد نهادینه کردن اصول، مبانی و مولفه های دیگر تضمین کرد و راه عملیاتی کردن آن ها را هموار ساخت.

مولانا در سال ۱۳۴۵ هجری/ قمری به طور رسمی کار دعوت و تبلیغ را پایه گذاری و در منطقهٔ میوات کارش را آغاز کرد. هنوز چند سالی نگذشته بود که بر اثر مجاهدت های مبلّغان مخلص و در رأس آن ها مجاهدت های خود مولانا در منطقه میوات که قرن ها در بدترین وضع به سر می برد، نور هدایت چنان پخش شد که مثال آن بی نظیر بود.[1]

استاد ندوی- رحمه الله- می نویسد:

«آری به دون مبالغه باید گفت که تحرک و تلاش مردم در میوات نمونهٔ ساده ای از تلاش قرن اول بود. به راستی که اگر کسی کاروان های این مبلّغان را در حال حرکت می دید که چه گونه رخت بر دوش و قرآن در بغل با چند تکه نان خشک یا مقداری نخود با خود همراه گرفته با زبان مشغول ذکر و تسبیح اند و بر چهره های شان آثار شب زنده داری و بر پیشانی های شان نشان سجده و بر دست و پاهای شان اثر کار و مشقّت هویدا است. قطعاً بینندهٔ آن ها تصویری بسیار خفیف از اصحاب «بیر معونه» را که برای تعلیم قرآن و تبلیغ اسلام به

---

[1]- مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ ص ۷۰.

دستور رسول الله- صلی الله علیه و سلم- حرکت کردند و شهید شدند در جلو چشمان خود مجسم می دید.»[۱]

در مناطقی که دعوت و تبلیغ گسترش و استحکام یافت فاصلهٔ عامهٔ مردم با عالمان کم تر گردید و این دو طبقه با هم نزدیک شدند و هم دیگر را بیش تر شناختند و نسبت به هم دیگر- به طور کامل- حس نیاز کردند.[۲] بر اساس مساعی مولانا محمد الیاس و حکمت عملی وی کلیهٔ کسانی که با این دعوت و نهضت مرتبط شدند اختلافات سیاسی را تحمّل کردند و با وجود اختلاف نظر در امور سیاسی به عالمان دین احترام و ارزش قائل شدند. بعضی از تاجران بزرگ که قبلاً از عالمان متنفّر بودند کم کم خودشان در محضر عالمان حاضر شده و آن ها را برای شرکت در جلسات تبلیغ دعوت می کردند.[۳]

یکی از اهداف مهم دعوت مولانا این بود که در میان طبقات و محافل مختلف امّت که نسبت به هم دیگر احساس دوری و بیگانه گی می کردند و به دلیل سوء تفاهم از یک دیگر متنفّر بودند، ارتباط و الفت برقرار کند تا این که همه گی در جهت رشد اسلام تعاون و همکاری نموده، قدر و منزلت هم دیگر را به شناسند و از خوبی های یک دیگر توفیق استفاده حاصل نمایند.[۴] با نگاه به تحوّلات محسوس و آشکاری که در میوات به وجود آمده بود

---

[۱]- همان مدرک ص ۷۰ و ۷۱.

[۲]- همان مدرک ص ۱۰۴ با دخل و تصرف.

[۳]- همان مدرک ص ۱۰۵.

[۴]- همان مدرک ص ۱۰۴.

توفیق مولانا در این خصوص کاملاً قابل مشاهده بود. همان هایی که تا پیش از دعوت و تبلیغ هم دیگر را با نگاه معاند می نگریستند پس از آن چنان شدند که صحنهٔ برادری و اخوت مردم اوس و خزرج را در مدینهٔ پس از اسلام احیاء و مجسم می ساختند. وقتی انسان در آن ها می نگریست به یاد پیوند برادری اوس و خزرج می افتاد. مولانا- رحمه الله- به فرزندش مولانا محمد یوسف که از «نوح» باز گشته بود می فرماید:

«آیا منظرهٔ حرکت کردن دسته های تبلیغی را به مولانا ظفر احمد نشان دادید؟ او گفت: خیر! فرمود: خیلی اشتباه کردید. منظره ای است دیدنی؛ تا مولانا مشاهده کند که چه گونه در عهد مبارک رسول الله- صلی الله علیه و سلم- مسلمانان دسته دسته در راه خدا جل جلاله خارج می شدند».[1]

رهیافت ها و مقاصد جماعت دعوت و تبلیغ

اجازه به دهید در پایان این بخش رهیافت ها، اهداف و مقاصد مهم دعوت مولانا محمد الیاس را برای خوانندهٔ گرامی ذکر نماییم تا اهمیّت این کار به طور آشکارتر متجلّی و متبلور گردد:

أ- احیاء دعوت و تبلیغ به روش نخستین و صدری و ایجاد جدّ و جهد، و نقل و حرکت عمومی و همه گانی کردن و به فرهنگ عمومی تبدیل کردن آن.

واقعیّت تلخی که بعد از قرون اولی اتفاق افتاد این بود که پس از این که فرهنگ های مدرسی و خانقاهی وارد عرصهٔ زندگی دینی

---

[1] - همان مدرک ص ۱۱۹.

شد و رفته رفته تبدیل به فرهنگ های غالب گردید، نظام جامع دعوت و تبلیغ در آن فرهنگ ها استحاله گردید. و همین باعث و بانی این واقعه و رویداد تلخ گردید که خلوص نخستین دین ورزی و دینداری به روش و شیوهٔ اولیه که مؤلفهٔ اصلی آن تربیت و تزکیه بر الگوی شخصیت پیغمبر اسلام بود به فراموشی سپرده شد.

أ- دق الباب مؤلفه ای مهم در دعوت اسلامی

مولانا در بسیاری از مکاتیب خود بدین حقیقت مسلّم تصریح می نماید که هدف مهم دعوت او احیاء مجدد دعوت و تبلیغ به روش و شیوهٔ قرن اول است.

مولانا محمد الیاس می فرماید:

«- در حالی که تاریخ صحّت گفتار او را تأیید کرده و بر اثبات مدعایش گواه است- ما کار دعوت را به این شکل که جماعت هایی برای تبلیغ دین حرکت کنند ترک کرده ایم. در صورتی که همین چیز اصل اساسی بوده است. رسول اکرم شخصاً برای تبلیغ دین به این سو و آن سو می گشت و هر کسی دست بیعت به آن حضرت- صلی الله علیه و سلم- می داد او نیز مجنون وار حرکت می کرد. در حالی که در مکه تعداد مسلمانان انگشت شمار بود اما هر فردی بعد از مسلمان شدن شخصاً برای عرضه نمودن حق به دیگران اقدام و کوشش جدّی می نمود. زندگی مدینه، اجتماعی و متمدّن بود. آن حضرت- صلی الله علیه و سلم- بعد از ورود به مدینه گروه هایی تشکیل داده به چهار طرف اعزام می فرمود. رفته رفته این گروه ها رنگ

عسکریّت به خود گرفتند. فقط کسانی از زندگی آرام برخوردار بودند که مرجع خارجین فی سبیل الله بودند و سبب تحرک آن ها می شدند.[۱]

به هرحال جد و جهد، و نقل و حرکت برای دین، اساس و بنیاد کار بود. وقتی این اساس متزلزل شد آن وقت خلافت را شده پایان یافت».[۲]

ب- لزوم رستاخیز عمومی و نفیر عام

این کار به قدری بزرگ و گسترده است که برای انجام آن چند نفر یا چند جماعت کافی نیست. بلکه باید عموم مسلمانان در این زمینه تلاش و جدیّت نمایند.[۳] به قول مولانا محمد الیاس اگر صدها هزار نفر برای هدایت میلیون ها نفر قیام نکنند چه گونه کار پیشرفت خواهد کرد؟ متأسفانه آن هایی که می دانند تعدادشان به یک صدم آن هایی که نمی دانند نمی رسد، مولانا معتقد بود که برای انجام این کار در تمام جهان باید یک حرکت عمومی و جنبشی همیشه گی صورت به گیرد.[۴] به نظر وی کار اصلی و مستقل مسلمانان همین است، اما اشتغال به دنیا یک ضرورت عارضی و موقّت است.[۵] مولانا می گفت من معتقدم کار تبلیغ و دعوت باید طوری انجام به گیرد که از هر خانه یک نفر همیشه در راه خدا

---

[۱] – همان مدرک ص ۱۸۶.

[۲] – همان مدرک ص ۱۸۶.

[۳] – همان مدرک ص ۱۸۵.

[۴] – همان مدرک ص ۱۸۵.

[۵] – همان مدرک ص ۱۸۵.

باشد. همین که او بر گردد دیگری حرکت کند. آری! تا زمانی که بدین ترتیب کار نشود انس و استقامت در کار دین بوجود نمی آید.[۱]

ج- عالمان هم در کنار رهبری و پیشوایی مانند عموم مردم دقّ الباب کنند

در نامه ای به شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا کاندهلوی می نویسد:

«از دیر باز بر این اعتقاد هستم تا زمانی که طبقهٔ عالمان شخصاً نزد تودهٔ مردم نروند و دقّ الباب نکنند و مانند عموم مردم در روستاها و شهرها به گشت نپردازند. این کار به درجهٔ تکامل نمی رسد. چرا که عمل و حرکت عالمان بر عامهٔ مردم به قدری تأثیر می گذارد که سخنرانی های آتشین آن ها چنان مؤثر نخواهد بود. از زندگی سلف نیز همین چیز ثابت می شود هم چنان که بر اهل علم پوشیده نیست».[۲]

د- مولانا مخالف تقسیم کار در زندگی بین دین و دنیا بود

مولانا به این تقسیم اعتقاد نداشت که عده ای خدمت دین را انجام دهند و عدهٔ دیگری با اطمینان به کار و کاسبی و ترقی و شکوفایی دنیا مشغول شوند و فقط گاهی اوقات با دادن مقداری مال به اهل

---

[۱] – همان مدرک ص ۱۴۹.

[۲] – همان مدرک ص ۸۴.

دین تعاون و همکاری نمایند و چنین تصوّر کنند که طبق اصول تقسیم کار وظیفهٔ عالمان و اهل دین خدمت به دین است و وظیفهٔ آن ها فقط ترقی دادن دنیا و تقدیم کمک های مالی به اهل دین است.[۱]

۲ـ ایجاد احساس و طلب دین در میان تمامی آحاد مسلمانان و کشیدن آن ها از راه کلمهٔ توحید به طرف دین کامل.

مولانا معتقد بود که در این زمان اساسی ترین کار ایجاد علاقه و طلب دین و احساس مسلمان بودن درمیان مسلمان ها است.[۲] مولانا معتقد بود که ترتیب درست کار دین همین است که نخست در دل های مردم ایمان حقیقی و قدر و ارزش دین و طلب آن و فکر آخرت ایجاد شود. آن گاه است که فدا کردن دنیا و جان و مال برای آخرت آسان می گردد و صلاحیّت عمل بر تمام دین بوجود می آید.[۳]

وقتی در میوات کار دعوت و تبلیغ رواج گرفته و پایه های آن استحکام یافت جوّ دینی میوات به تدریج تغییر کرد و آثار این تحوّل در هر جا و هر مکان نمایان بود. گویی سرزمین میوات از سرنو حاصل خیز شده بود. دیگر نیازی به زحمت مستقل وجود نداشت. گرچه هنوز برخی از مشکلات و رسم های قابل اصلاح باقی مانده بود اما در هر منطقه ای که بیش تر کار شده بود کافی

---

[۱] – همان مدرک ص ۸۲.
[۲] – همان مدرک ص ۱۸۳.
[۳] – همان مدرک ص ۷۱.

بود که گفته شود دستور خدا عز وجل و رسول اش این است، مردم فوراً عمل می کردند.[1]

أ- انابت اولین گام هدایت و اولین مقصد رسالت

مفسران، هدایت را به چهار مرحله و مرتبه تقسیم کرده اند که آن ها بدین قرار است:

۱ـ انابت (= احساس و طلب).

۲ـ هدایت.

۳ـ استقامت.

۴ـ ربط قلب.

از مراحل و مراتب چهارگانهٔ فوق «انابت» (= احساس و طلب) و «استقامت» بسته به جهد و تلاش انسان می باشد و مردم باید با تلاش و کوشش خود این دو مرحله و مرتبه را حاصل کنند. پس از این که مردم «انابت» (= احساس و طلب) را در خود ایجاد کردند خداوند نعمت «هدایت» را از جانب خویش بدان ها می بخشد، و آن ها را به حقیقت و فضیلت رهنمون می گردد. و هدایت ثمره و نتیجهٔ انابت است که خداوند به انسان موهبت می کند. استقامت بر هدایت و صبر و شکیبایی بر حق و هدایت و پایبندی و تعهد بر تواصی به صبر و تواصی به حق باعث می گردد تا خداوند از جانب خود نعمت «ربط قلب» را نصیب انسان به گرداند. این مرحله آخرین مرحله و مرتبهٔ هدایت است که انسان به درجهٔ «مُخْلَصِین»

---

[1] – همان مدرک ص ۷۱.

نائل می گردد. و فرق است بین انسان مخلِص و انسان مخلَص. مراحل سه گانهٔ هدایت یعنی انابت، هدایت و استقامت مراحلی است که انسان، مخلِص است و با ایجاد خلوص نیّت که مرتّب و پیوسته در نوسان است و در اثر حالات و عوارض نفسانی و شیطانی وضعی کاملاً متغیّر دارد می کوشد تا خویش از این وضع ارتقا ببخشد و با استقامتی که می ورزد و سخت کوشی، سرسختی و شکیبایی که در برابر هواهای نفسانی و وساوس شیطانی از خود نشان می دهد بنابه توفیق الاهی به مرحلهٔ ربط قلب که مقام مُخْلَصِین است دست می یابد.

هنگام بعثت انبیاء مردم جهان حس بی نیازی نموده به سود و زیان خود در قبال دعوت آنان واقف نبودند. انبیاء به وسیلهٔ دعوت و تبلیغ ترغیبی/ ترهیبی در آنان طلب و علاقهٔ دین ایجاد نموده افراد طالب را مهیّا ساختند. در واقع ایجاد احساس و طلب دین در افراد بی تفاوت هدف و مقصد اصلی دعوت و تبلیغ است.[1]

هر گاه احساس و طلب دین به وجود آمد بقیهٔ مراحل خود به خود طی خواهد شد. به راستی که بیماری عمومی مسلمانان "بی تفاوتی و نبودن احساس و طلب" است.[2]

۳ـ خارج ساختن تعلیم و تزکیه از حصار سیکل بستهٔ مدارس و خانقاه ها و توسعهٔ آن به مساجد و از آن جا به فضای عمومی جامعه.

---

[1] – همان مدرک ص ۱۸۴.

[2] – همان مدرک ص ۱۸۴.

اگرچه مولانا- رحمه الله- مدارس را برای کسب کمال و تخصّص مفید می دانست و حتی مولانا ایمان و اعتقاد راسخ داشت که کار دعوت و تبلیغ موجب گسترش و افزایش چشم گیر مدارس و آموزشگاه ها خواهد شد. اما وی بر این باور بود که روش عمومی و فطری تعلیم و تزکیه که به وسیلهٔ آن صدها هزار نفر به دون امکانات زیاد در وقت اندک نه تنها می توانند علم دین و یاد الاهی را حاصل کنند، بلکه خود دین را به دست خواهند آورد که تعلیم و تزکیه از راه اختلاط، اجتماع، مجالست و همراهی صورت به گیرد ...

روش صحیح یادگیری علم دین و تحصیل تزکیه مجالست و اجتماع با اهل دین در مجالس تعلیم و تعلم و مجالس ایمانی و قرار گرفتن در فضای دعوت و اصلاح است.[1]

أ-رهیافت های انحصارگرایانهٔ مدرسه و خانقاه

پس از ظهور مدارس و خانقاه ها، سه رهیافت انحصار گرایانهٔ زیر به فرهنگ عمومی تبدیل شد و همهٔ مردم به القا و تلقین مدْرسیان و خرابات نشینان، این دو اصل را مورد پذیرش قرار دادند:

۱ــ مراکز تعلیم و تعلم مدارس و مکاتب و مراکز تزکیه خانقاه هاست و برای تعلیم و تزکیه باید بدین مراکز و کانون ها شتافت.

---

[1] – همان مدرک ص ۲۰۰ با اندک تصرف.

۲ـ مردم فقط در مدرسه و خانقاه می توانند چیز یاد به گیرند و تزکیه شوند. یعنی تنها جای یادگیری و آموزش مدرسه و تنها جای تزکیه خانقاه است.

طبیعی است که این منتهای ناخود آگاهی یا اوج مسمومیّت توسط آموزه های مدْرسی و خانقاهی بود. به گفتهٔ برخی منتقدان از نظام های آموزشی مدْرسی، امروزه متأسفانه ما جامعه را موضوعی مستقل از مدرسه در نظر می گیریم و اولیاء تصوّر می کنند همهٔ آن چه که یک فرد باید رفتار کند باید در مدرسه بیاموزد. البته در این خصوص تا حدی غفلت صورت پذیرفته است که ریشهٔ تاریخی دارد.[1]

ب- عوامل و نشانواره های
ناکارآمدی مدارس از دیدگاه مولانا محمدالیاس (ره)

مولانا محمد الیاس نیز در مورد ناکارآمدی مدارس در ترویج و توسعهٔ علم و دانش در سطح عمومی جامعه سه عامل اساسی را شناسایی کرده بود:

۱ـ نخست این که طلاب کاملاً اصلاح نمی شوند؛

۲ـ آن هایی که نسبتاً از علم دین و تربیت اسلامی بهره مند می شوند وقتی در محیط خارج قدم می گذارند دیری نمی گذرد که خود آن ها در دریای جهل و بی دینی که از چهار سو آن ها

---

[1] – نامه فرهنگ، سال هفتم، شماره سوم ص ۳۵.

را احاطه کرده است چنان غرق می شوند که نام و نشانی از آن ها باقی نمی ماند؛[1]

۳ـ این طرح صرفاً برای افراد نابالغ و غیر مکلّف است. اما آن هایی که عاقل و بالغ و مستقیماً مخاطب احکام الاهی هستند ولی به خاطر ناآگاهی و بی علمی مورد غضب خدای عزوجل واقع می شوند برای آن ها هیچ طرح و برنامه ای در نظر گرفته نشده است.[2] و علاوه بر آن، افراد تمام امت که نمی توانند به وسیلهٔ این مدارس و مکاتب (هر چند تعداد آن ها زیاد باشد) از تعلیم و تربیت اسلامی بهره مند شوند و مشاغل و گرفتاری های زندگی این فرصت را به آن ها نمی دهد که همهٔ آن ها طلاب این مدارس و مکاتب شوند.[3]

زمانی که تعلیم و تعلم دین فقط به کتاب ها و مدارس محدود و منحصر گشت، اقشار مختلف امت اسلامی از نعمت علم محروم گشتند و صرفاً یک قشر خاصی از آن روش استفاده می کرد. آن هم به طریق نظری نه عملی.[4] و این نکتهٔ اخیر معضل دیگری بود که دامن گیر مدارس شد. چون هدف از تعلیمات دینی این است که فرد رفتار، کردار، و روش و منش دینی داشته باشد. و دانش آموخته گان در تمام امور طبق احکام شرعی عمل کنند و معاشرات و معاملات را اسلامی و شرعی کنند. وقتی هم که تعلیمات دینی را تدریس می کنیم متعلمان به سؤالات جواب می دهند و درست هم

---

[1] – همان مدرک ص ۲۰۰.

[2] – همان مدرک ص ۲۰۰.

[3] – همان مدرک ص ۲۰۰.

[4] – همان مدرک ص ۲۰۰.

جواب می دهند. اما ممکن است رفتار و یا تربیت دینی نداشته باشند.[1]

به هر تقدیر پس از ظهور همین دو روش علم و ذکر به طور خاص بود که اندک اندک مردم در مورد علم و ذکر این تصور را پیدا کردند که راه تحصیل علم دین، کتب و برنامهٔ درسی و مدارس عربی و راه تحصیل تصعید معنوی و ذکر خدا سیر وسلوک صوفیانه و خرابات نشینی و خانقاه است. و انسان سال ها باید زحمت به کشد تا آن را حاصل نماید. اما چون هر مسلمانی نمی تواند به این معنا طلبه و متعلّم و یا سالک و خرابات نشین باشد پس تحصیل علم دین و تزکیه و پارسائی مشکل است. بر اساس همین تصور تودهٔ مسلمانان گمان برده اند که تعلیم علم دین و تزکیه و پارسایی برای آن ها مقدور نیست، پس زندگی آن ها باید در جهالت سپری شود.[2]

ج- تقسیم جامعه به دو طیف عالمان و عامیان از نشانه های دیگر ناخوشی مدرسه و خانقاه بود

تقسیم جامعه و مردم به دو طیف عالمان و عامیان و وضعی که باعث شده بود تا هر یک از این گروه دیگری را بیگانه به داند یکی از نشانه های دیگر ناخوشیِ مدرسه و خانقاه بود. عالمان باید از هوش و دانش خود برای خدمت به زندگی عامهٔ مردم استفاده می کردند. عامّه ای که عالمان باید با آن ها احساس ارتباط قوی را

---

[1] – نامه فرهنگ ص ۲۷ با اندک تصرف.

[2] – مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ ص ۸۰ با اندکی تصرف.

حفظ می نمودند. اما در واقع عالمان و اهل اشراق خود را به دسته و رشته های کوچک با علایق بسیار تخصّصی تقسیم می کردند. و همین امر موجب گشته بود که آنان نسبت به مردمان معمولی و عامهٔ مردم موجوداتی بسیار متفاوت و آسمانی جلوه نمایند. در حالی که با جدا کردن خود از عامهٔ مردم عالمان و اشراقیان عملاً یک پایگاه بزرگ حمایت خویش را از دست داده و سقوط خود را رقم زدند. معارف و علوم مدرسی و خانقاهی هر قدر که به سطوح بالاتری می رسید چنان به حوزه های محدود و اختصاصی تقسیم می شد که افراد ناوارد و عامهٔ مردم آن ها را دور از دسترس و غیر قابل فهم می یافتند. طبیعی است که برای رفع این ناسازه، معارف فوق نسبت به عامهٔ مردم باید جهت عکس را طی کند. یعنی به جای تخصّصی بودن باید همه گانی شود و به جای منقسم بودن به علوم مَدْرسی و خانقاهی و اختصاصی شدن علوم و معارف هر کدام از اقسام فوق به رشته ها و حوزه های محدود، به جامعیّت و سهولت به رسد. یعنی نسبت به عامهٔ مردم باید راه و روشی را برگزید و آن را به فرهنگ عمومی تبدیل ساخت که همهٔ علوم و معارف مدرسه و خانقاه یک جا و در کنار هم و سازوار در آن به زبان ساده، روان، مطبوع و قابل فهم جمع شده باشد. و این در صورتی قابل تحقق است که معرفت دینی برای همه گانی کردن هدایت و دینداری از تأکید بر جنبه برج و تافتهٔ جدا بافته بودن دست بردارد و بر نزدیکی با مردمی که باید در خدمت آن ها باشد تأکید کند.

د- مولانا در برابر مدرسه
موضعگیری نکرد بلکه کاری کرد که مدارس گسترش یافت

هر چند مولانا محمدالیاس- رحمه الله- به دلیل این که اصلاحات مدارس و مکاتب را جزیی، موضعی و مقطعی می دانست، از آن ها دست شست اما هرگز در برابر آن ها موضع گیری مفنی نکرد و به برچیده شدن آن ها رأی نداد. و این نه به دلیل دشواری چنین کاری که به دلیل جایگاه و اهمیّتی بود که آن ها در جامعهٔ اسلامی داشتند. یعنی مولانا هرگز اهمیّت و جایگاه مدارس را نادیده نگرفت و به خصوص دربارهٔ اهمیّت مدارس و مکاتب تأکیدات بسیاری نمود.

استاد ندوی- رحمه الله- می نویسد:

«مولانا محمدالیاس وجود مدارس دینی را برای مسلمانان خیلی ضروری تصوّر می کرد و معتقد بود که اگر سایهٔ مدارس از سر مسلمانان برداشته شود مورد غضب و وبال قرار می گیرند. او از این بابت سخت ناراحت بود که مدارس و مکاتب متعدّدی به علت غفلت و عدم توجه و قدر ناشناسی مردم در منطقهٔ میوات به حالت تعطیل درآمده بود.

مولانا در یکی از نامه های خود می نویسد: این مطالب را به مردم تفهیم کنید که تعطیل شدن این مدارس یا کند شدن فعالیّت آن ها برای اهل این زمان عواقب بسیار بدی را در برداشته و سخت موجب مواخذه خواهد شد. افسوس که قرآن مجید دارد از دنیا محو می شود اما به ثروت ما هیچ آسیبی نمی رسد و در

دل های ما رنجی احساس نمی گردد واقعاً این حالت بسیار خطرناک است.»[1]

مهم تر این که مولانا روش دعوت خود را ـ همان طوری که تاریخ آن به درستی گواهی می دهد ـ عامل حفظ، پایداری و گسترش مدارس می داند. وی معتقد بود اگر این کار- دعوت و تبلیغ با رعایت اصول و مبانی آن به درستی و راستی- صورت به گیرد هزاران برابر کنونی، مدارس دینی و مراکز تربیتی به وجود خواهد آمد. بلکه هر مسلمانی یک مدرسهٔ مجسّم و سیّار خواهد شد. آن گاه است که میراث نبوّت در سطح گسترده ای پخش شده و همه گان از آن بهره مند خواهند شد. آن چنان که شایستهٔ آن است.[2]

۵- ایوان ایلیچ و اندیشهٔ مدرسه زدایی از جامعه

ولی جالب است که به دانید اندیشه ای شبیه همین اندیشه اما کاملاً متفاوت در غرب هم علیه مدارس نظامی/ دولتی شکل گرفت. ایوان ایلیچ اولین کسی بود که در ۱۹۷۰ میلادی با طرح اندیشهٔ انتقادی خود دربارهٔ آموزش و پرورش شهرهٔ آفاق شد. ایلیچ معتقد بود مدارس با ساختار عملکرد موجودشان نقشی جز نهادی کردن نابرابری های اجتماعی ندارند.[3] استدلال او این بود که برای کسب آموزش لازم نیست فرد به مدرسه به رود. مدرسه در حقیقت مانع

---

[1] - مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ ص ۱۸۳.

[2] - همان مدرک ص ۱۹۲.

[3] - جامعه شناسی آموزش و پرورش ص ۱۶۸. دکتر علی علاقه مند - مؤسسه انتشارات بعثت.

آموزش و پرورش است. وی در یک رویکرد بی سابقه طرح مدرسه زدایی از جامعه را ارائه داد و گفت آموزش و پرورشِ اجباری اختراع نسبتاً جدیدی است.[1] دلیلی ندارد که آن را به عنوانِ چیزی اجتناب ناپذیر پذیرفت حال که مدارس به ارتقای برابری های اجتماعی و اقتصادی یا رشد توانایی های خلاّق فردی کمک نمی کنند چرا نباید در شکل کنونی شان از شر آن ها خلاص شد؟[2]

اما این هم جالب است اگر به دانید که وی به دلیل این که اولاً؛ چنین کاری بسیار دشوار بود و ثانیاً؛ برای نظریه و تئوری خود نمونهٔ عملی ارائه نداد و آن را عملیاتی و اجرایی نکرد در برنامهٔ خود ناکام ماند و نظریه اش وارد آرشیو تاریخ و برای همیشه بایگانی شد.

و- چرا مولانا کار مدارس را اصلاحاتی جزئی دانست؟

به هر جهت مولانا بدین حقیقت مسلم دست یافته بود که بسیاری از بخش های علم دین چنان اند که قلم نمی تواند به طور باید و شاید آن ها را ترسیم سازد. برای این که دین در واقع یک حقیقت زنده و متحرک است اما کتاب ها جامد اند. تحصیل متحرک از جامد خلاف قانون فطرت است. توضیح این که قسمتی از دین با اعضاء و جوارح تعلق دارد، این قسمت از طریق مشاهدهٔ عملی از یک انسان به دیگری منتقل می گردد. البته آن قسمت که به ذهن مربوط است

---

[1] – همان مدرک ص ١٧١.

[2] – همان مدرک ص ١٧١.

مسلماً از کتاب ها بدست می آید.[1] با توجه به مطالعات دقیق و عمیقی که دربارهٔ مسلمانان صدر اسلام داشت وی بدین آرزو به شدت دل بسته و رهیافت دعوت خویش این می جست که همان طرز زند گی و همان روش ذکر و تعلم مجدداً احیاء گردد.[2]

از رهیافت های مهم دعوت مولانا محمدالیاس (ره)

٤- مولانا- رحمه الله- یکی از رهیافت های مهم دعوت خویش را پر ساختن گسل ها و از بین بردن فاصله ها و مرتفع نمودن بیگانه گی و تضادّ و تقابل بین عامهٔ مردم و عالمان می دانست.

أ- دعوت به روش صدر اسلام منشأ وفاق دینی، ملی و سیاسی

مولانا امیدوار بود که توسط این دعوت، فاصلهٔ عامهٔ مردم با عالمان کمتر گردد و این دو طبقه با هم نزدیک شده و یک دیگر را بهتر شناخته و نسبت به هم دیگر حس نیاز نمایند.[3]

استاد ندوی- رحمه الله- می نویسد:

«نهضت دعوت و تبلیغ برای ایجاد تحوّل در عامهٔ مردم بسیار مؤثر است.[4] یکی از اهداف مهم دعوت مولانا این بود که در میان طبقات و محافل مختلف امّت که نسبت به هم دیگر احساس دوری و بیگانه گی می کردند و به دلیل سوء تفاهم از یک دیگر متنفّر بودند، ارتباط و الفت برقرار کند تا این که همه

---

[1] - مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ ص ۲۰۰.

[2] - همان مدرک ص ۱۹۹.

[3] - همان مدرک ص ۱۰۵.

[4] - همان مدرک ص ۲۰۸.

گی در جهت رشد اسلام تعاون و همکاری نموده، قدر و منزلت هم دیگر را به شناسند و از خوبی های یک دیگر توفیق استفاده حاصل نمایند. مولانا در این خصوص هیچ طبقه ای را هر چند عقب مانده و دور باشند نادیده نگرفت. به همین دلیل ایشان نمی توانستند دوری و بیگانه گی عامهٔ مردم را با عالمان تحمّل نمایند. بلکه معتقد بودند که جدایی و تفرقهٔ میان عموم مردم و عالمان سبب بدبختی امّت و خطر بزرگی برای آیندهٔ اسلام و باعث الحاد و بی دینی است».[1]

واقعیّت این است که در عصر حاضر دعوت و تبلیغ از جنبش های قَدَر برای مقابله با حرکت ها و دعوت های لادینی محسوب می شد. صاحب نظران می دانند که در این زمان نیروی بزرگ حرکت های لادینی ارتباط شان با عامهٔ مردم است. آن ها عامهٔ مردم را طبق اصول خود تربیت می کنند، داعیان آن ها میان عموم مردم بسیار فعّال و متحرک اند و دارای روحیهٔ ایثار و فداکاری می باشند.[2]

به خاطر اهداف خود هرگونه مشقّت را تحمّل می کنند. برای بکارگیری توده های مردم برنامه هایی پیاده می کنند. برنامه های آن ها برای طبایع مضطرب و ناآرام این زمان کشش مغناطیسی دارند. برای مقابله با این حرکت های لادینی مسلماً نه فلسفه های فکری مفیدند، نه طرح های کاغذی و نه دلایل و براهین و نه دعوت هایی می توانند از عهده مقابله برآیند که در محافل خواص

---

[1] – همان مدرک ص ۱۰۴.

[2] – همان مدرک ص ۲۰۸.

منحصر بوده و برای مشغول ساختن تودهٔ مردم پیام و برنامه ای ندارند... فقط نهضتی می تواند جلو آنها را به گیرد که ارتباط آن با تودهٔ مردم باشد. کارکنان آن نهضت هیچ طبقه ای را نادیده نگیرند و پیام خود را از کلبه نشین و کشاورز گرفته تا کارخانه دار و افراد مرفّه و تحصیل کرده به گوش همه به رسانند.[1] داعیان آن درنشاط و تحرک و سخت کوشی از طرفداران هیچ نهضتی کم تر نباشند.[2]

در این راستا یکی از رهیافت های مهم، کاهش دادن و بل برچیده ساختن منازعات و مناقشات نحله ای و صنفی بود. عموماً مردم چنین تصوّر می کردند که راه از میان برداشتن این منازعات و اختلافات مذهبی و سیاسی بحث و مناظره، و رد کردن افکار دیگران و اثبات نظریهٔ خود با دلائل و براهین است. اما تجربه طولانی ثابت کرده بود که از این طریق نه تنها اختلافات از میان نمی رفت بلکه تشدید می شد و بغض و عناد افزایش یافته و انزجار و تنفّر نیز بیش تر می گردید.[3] مولانا اعتقاد راسخ داشت که اصول، رهیافت ها و مبانی دعوت او بهترین راه حلِّ گشودن گره های ذهنی و زایل کردن دل شکستگی ها و کدورت ها است. با ایجاد ارتباط و انس سوء تفاهم ها خود به خود از بین خواهد رفت.[4]

---

[1] - همان مدرک ص ۲۰۸.

[2] - همان مدرک ص ۲۰۸.

[3] - همان مدرک ص ۱۰۶.

[4] - همان مدرک ص ۱۰۶.

ب- تلاش برای پاک کردن
صورت مسألهٔ اختلاف در فهم بیهوده است

یکی از اصول مسلّمی که نباید به سادگی از کنار آن گذشت این است که معرفت دینی و اختلاف فهم ها در آن امری فطری، طبیعی و موازی با سنّت حاکم بر کیهان و هستی با تمام پدیده ها و پدیدارهای آن و فرو ناکاستنی و نازدودنی است. بنابراین هر تلاشی در جهت پاک کردن صورت مسئله اختلاف در فهم دینی قطعاً محکوم به شکست است و یک دستی و همانندسازی امری غیر فطری و ناموازی با سنت الاهی حاکم بر طبیعت و جهان می باشد نه در گذشته چنین تلاش هایی به ثمر نشسته و نه در آینده چنین چشم اندازی، متوقّع و شدنی است. از آن جایی که انسان موجودی عاقل است و هر فردی در تعقّل سلیقه و علاقه ویژه ای را داراست وی از آدم تا خاتم در معرفت دینی و فهم او در فروعات و جزئیات راه و مسیر خود را پیموده است. در دین اسلام هم این اختلافات در فهم دینی به زمان خود پیامبر- صلی الله علیه و سلم- ویاران او باز می گردد. در میان خود صحابه- رضی الله عنهم- این نوع اختلافات به کثرت به چشم می خورد. بنابر این اختلاف فی حدّ ذاته نه تنها مدموم نیست بلکه ممدوح نیز هست و پیامبر- صلی الله علیه و سلم- در روایتی اختلاف امّت را درمسائل فروعی و جزیی رحمت می داند و آن را موجب گشایش و سهولت در امر دین می شناسد. و این اختلافات در فهم دینی صرف نظر از آن چه گفتیم به اوضاع، شرایط و مناسبات اجتماعی و فرهنگی اقوام مختلف در مناطق گوناگون نیز ارتباط و مناسبت کامل دارد. اسلام

دین جهانی و جاویدان است و باید با تمـام فرهنـگ هـا و مناسـبات اجتماعی/ قومی انسانها نوعی انعطاف و ملائمت داشته باشـد. همـان گونه که باید تمام فرهنگ ها و مناسبات اجتماعی/ قومی انـسان هـا نیز همـسویی، همگرایـی و مناسـبت کامـل و تـامّ و تمـام بـا اصـول اساسـی، لایتغیّـر و ثابـت اسـلام داشـته باشـند و بـرای دینـی شـدن می بایست در چارچوب معیارها و نرم های بنیانی اسلام جای گیرند و سر از ناسازگاری و ناسازواری با اسلام بردارند.

تربیت مسلمانان بر الگوی شخصیّت پیامبر اکرم (ص)

۵ـ مولانا در نامه هـا و سخنان خود روی این مطلـب بـه طـور جـدّی تکیه و تأکید داشت که وی می خواهد از راه کار دعـوت و تبلیـغ، روش زندگی عهد اوّل اسلام مجدّداً احیاء گردد. و طبیعی بـود کـه لازمهٔ این کار، تربیت اسلامی مردمـان بـر الگـوی شخـصیت پیـامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- و صحابه کرام- رضی الله عنهم- بـود. حضرت مولانـا محمـدالیاس بـا در پـیش گـرفتن ایـن روش تربیتـی کوشید تا عامهٔ مردم را دغدغـهٔ اصـلی دعـوت خـود و بدنـهٔ اصـلی جامعهٔ اسـلامی قـرار دهـد و بـا دعـوت دادن نخبـه گـان، عالمـان و متفکران بدین کار آنان را به الفت، وحـدت، انـسجام و همگرایـی سوق دهد و در عین حالی که بر سـر مـسایل فروعـی و جزیـی هـم چنان اختلاف دارند. برای احیاء مجدّد دین در تمام سـطوح جامعـهٔ اسلامی و دعوت جهانیان به اسلام در کنار هم، مددگاران و معاونان و مشاوران هم دیگر باشند. و در برابر دشمنان دین که همهٔ ملت هـای

آن علیه آن همدست شده اند همان گونه که مفت خوران به کاسهٔ غذا هجوم می آورند، صف واحد و بنیان مرصوص قرار گیرند و از نزاع و جدال بر سر مسایل جزیی و صنفی و نحله ای دست بردارند. و از سویی علمای اسلام را با دعوت به دعوت و تبلیغ گوش زد کند که آن چه بر سر امّت اسلامی آمد این بود که آنان عامهٔ مردم را رها ساخته و رهبری آن ها را فراموش کردند و خود را در درس و بحث و یا تربیت خانقاهی محدود و محصور ساختند- و لله الحمد أولاً و آخراً و صلی الله علی خیر البریة محمد و آله و صحبه أجمعین مادامت السموات و الأرضین.

پایان